



راه برون رفت از «بحران کرونا» از کدامین مسیر ممکن می‌باشد؟

سر مقاله

در سرمقاله این شماره نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی، سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بر آنیم که جهت تشحید ذهن مخاطبین به طرح سؤال‌هائی حول موضوع بحران کرونا (در کشور ایران) پردازیم و البته در حاشیه این سؤال‌ها در حد امکان به نکات چند تحلیلی هم اشاره خواهیم کرد.

۱ - چرا کشور ایران «کانون اولیه» شیوع بیماری کرونا در خاورمیانه شد؟

۲ - چرا کشور ایران برای مدت‌ها (قبل از پیشی گرفتن ایتالیا) پس از چین (که مولد این ویروس بوده است) «دومین کانون» و قربانی این ویروس مرگبار در سطح جهان بود؟

۳ - چرا «شهر قم» مرکز و کانون شروع شیوع ویروس کرونا در کشور ایران شد؟

۴ - چرا اعلام وجود بیماری کرونا در کشور ایران بدون سابقه قبلی، «با اعلام دو نفر فوتی در قم» (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مطرح گردید؟ و البته در زمان اعلام (اول اسفند ماه ۹۸ یعنی یک روز قبل از انتخابات مجلس یازدهم) دو فوتی در قم (طبق اعلام نماینده قم در مجلس در آن زمان، بیش از ۵۰ نفر در قم به خاطر ویروس کرونا فوت کرده بودند) هر گونه وجود و شیوع ویروس کرونا (به خاطر راه‌پیمائی ۲۲ بهمن و انتخابات دوم اسفند ماه ۹۸) توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نفی می‌شد.

۲

☀ در فرایند پساکرونا

☀ دموکراسی و آزادی

☀ کالبدشکافی افزایش دستمزد کارگران

☀ شریعتی در آینه اقبال

☀ فلسفه دعا و عبادت

☀ ما چه می‌گوئیم

☀ پرسش و پاسخ ۱۹ - کدامین استراتژی؟

☀ اقبال «پیام‌آور»

☀ آسیب‌شناسی «خیزش معیشتی آبان ماه»

☀ بحث شناسی

☀ شکست انقلاب ضد استبدادی پنجاه و هفت

☀ چیستی و چگونگی عدالت

☀ جنبش «خودبنیاد» کارگری

☀ تفسیر سوره قلم

☀ عاشورا نماد جنبش حق طلبانه

۵ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی پس از اعلام شیوع و فوتی‌های بیماری کرونا در کشور و در شرایطی که بیماری کرونا در کل کشور فراگیر شده بود، جهت مقابله با این بحران فراگیر به جای مدیریت تخصصی و کارآمد علمی و اعلام قرنطینه و حالت فوق العاده در کشور و لغو تمامی تجمعات سنتی و مذهبی و غیره (برای حفظ تجمعات مذهبی و سنتی وابسته به حاکمیت مطلقه فقهاتی) بر طبل خرافات مذهبی و سنتی (اسلام دگماتیست و ارتجاعی زیارتی، اسلام دگماتیست و ارتجاعی روایتی، اسلام دگماتیست و ارتجاعی مداحی‌گری و اسلام دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و ولایتی) می‌کوبیدند؟ و با سوء استفاده از احساسات توده‌های اعماق جامعه ایران توسط تبلیغات خرافات سنتی و مذهبی (اسلام دگماتیست و ارتجاعی روایتی) تلاش می‌کردند تا کانون‌های تبلیغاتی و تجمعات مذهبی حکومتی (از نمازهای جمعه و جماعات و هیئت‌های سنتی مذهبی گرفته تا قبور شخصیت‌های مذهبی) را باز نگاه دارند؟

۶ - چرا وجود و شیوع بیماری کرونا در کشور ایران (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یا حزب پادگان‌های خامنهای و دولت روحانی) تنها «یک روز مانده به انتخابات مجلس یازدهم یعنی در اول اسفند ماه ۹۸» (آن هم در شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط آمارسنجی دریافته بود که «حداقل ۸۰ درصد از جمعیت مشمولین حق رأی کشور ایران در انتخابات دوم اسفند ماه مجلس و خبرگان رهبری شرکت نخواهند کرد») اعلام گردید؟

۷ - چرا هم خامنهای و هم وزیر کشور (رحمان فضلی) علت مشارکت حداقلی مردم ایران در انتخابات مجلس یازدهم بیماری کرونا کردند؟

اضافه کنیم که حتی طبق آمار مهندسی شده حزب پادگان‌های خامنهای، «وزیر کشور دولت روحانی میزان مشارکت مردم ایران در انتخابات مجلس یازدهم ۴۲ درصد جمعیت مشمولین دارای حق رأی اعلام کرد» که البته خود این آمار مهندسی شده حزب پادگان‌های خامنهای هم نشان دهنده آن است که «در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای اولین بار میزان مشارکت مردم ایران کمتر از نصف جمعیت مشمولین حق رأی کشور ایران می‌باشد» و باز خود این آمار مهندسی شده حزب پادگان‌های

خامنهای نشان دهنده «اوج بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط می‌باشد» و همچنین خود این آمار مهندسی شده حزب پادگان‌های خامنهای نشان دهنده «شکست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی در یک همه پرسی مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد» و نشان دهنده «فقدان مشروعیت کل حاکمیت و تمامی نهادهای مربوطه می‌باشد». یادمان باشد که در شرایطی حزب پادگان‌های خامنهای و وزیر کشور دولت روحانی علت عدم مشارکت مردم در انتخابات مجلس یازدهم بیماری کرونا اعلام می‌کرد که طبق آمار مهندسی شده خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در تنها شهر اعلام شده وجود کرونا (شهر قم) میزان مشارکت مردم کمتر از گذشته نبوده است.

۸ - چرا دولت روحانی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگان‌های خامنهای قبل از اعلام وجود بیماری کرونا در کشور توسط دو فوتی در قم (در اول اسفند ماه ۹۸) هیچ اقدام پیشگیرانه در باب کرونا نکردند؟

فراموش نکنیم که در زمان راه‌پیمایی ۲۲ بهمن و دوران تبلیغاتی انتخابات مجلس یازدهم، دولت روحانی در بوق‌های تبلیغاتی خود می‌دمیدند که «در کشور ایران هیچ‌گونه بیماری کرونا وجود ندارد». بر این مطلب بیافزاییم که اعلام دو فوتی معلول بیماری کرونا آن هم در قم، در شرایطی توسط حزب پادگان‌های خامنهای و دولت روحانی انجام گرفت (که طبق گفته نماینده مجلس قم) منهای شیوع و فراگیری این بیماری در شهر قم و کشتار بیش از ۵۰ نفر از مردم قم، حتی ویروس کرونا بیوت مرجعیت حوزه‌های فقهی مثل شبیر زنجانی را هم درنور دیده بود، مع الوصف، بدین ترتیب بود که بالاخره رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت فرار به جلو و فرافکنی و محمل‌سازی برای عدم مشارکت مردم در انتخابات مجلس یازدهم، مجبور شد تا در اول اسفند ماه ۹۸ به وجود بیماری کرونا در کشور اعتراف بکند.

۹ - چرا دولت روحانی (و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگان‌های خامنهای) «جهت اقدام پیشگیرانه» (از ورود و شیوع بیماری کرونا در کشور ایران) به خاطر «منافع اقتصادی و سیاسی با کشور چین» مانند دیگر کشورهای جهان، «رفت و آمد با کشور چین را قطع نکردند» و حتی تا هفته‌ها بعد از شیوع این بیماری در کشور ایران (از ۱۰ بهمن ماه ۹۸) شرکت هواپیمایی ماهان وابسته به سپاه پاسداران حزب



پادگانی خامنه‌ای (که خود عامل این نقل و پیروس به کشور ما بوده است) در حال رفت و آمد به کشور چین بود؟

اضافه کنیم که حتی «روحانیت چینی حوزه‌های فقهاتی دست‌پرورده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم» در حال «رفت و آمد به چین و قم» توسط «هوآپیمائی ماهان وابسته به سپاه صورت می‌گرفته است» و لذا بدین ترتیب بود که منهای اینکه انتقال ویروس کرونا به عراق و هرات افغانستان (طبق گزارش دولت‌های این دو کشور) توسط همین روحانیت آلوده به ویروس کرونای قم، به آن کشورها صورت گرفته است، نقل و انتقال و فرار روحانیت حوزه‌های قم (پس از اعلام شیوع این بیماری در قم) به شهرهای کشور اولین عامل فراگیر شدن این بیماری در کل کشور بوده است.

۱۰ - چرا خامنه‌ای (به خاطر عدم پاسخگویی در برابر مردم نگون‌بخت ایران، در شرایطی که ۳۰ سال است که قدرت مطلقه در دست دارد و نه تنها در طول این ۳۰ سال هرگز برای یکبار هم پاسخگوی مردم ایران نبوده است، حتی در ۳۰ سال گذشته حاضر نشده است در یک مصاحبه رادیو و تلویزیونی ساختگی خودش هم شرکت کند) با فرار به جلو (در برابر نقد ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دلیل فراگیر شدن بیماری کرونا در کل کشور) در چارچوب تئوری توطئه (دائی جان ناپلئونی) با طرح توطئه «بیوتروریسم» تلاش کرد تا مانند ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) با فرافکنی، ناکارآمدی و ندانم‌کاری‌ها و بحران مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مهار بیماری کرونا در کل کشور را مولود توطئه و برنامه و سیاست دشمن خود اعلام بکند؟ و در اطلاعیه ۲۳ اسفند ماه ۹۸ خود، جهت امنیتی کردن موضوع بحران بیماری کرونا و نهادینه کردن اقتدار نظامی خودش و تکیه بر تیم اجرائی پادگانی‌اش اعلام کرد: «با تقدیر از خدماتی که نیروهای مسلح تا کنون در زمینه کرونا به مردم عزیز تقدیم کرده‌اند لازم است سازماندهی این خدمات به شکل یک قرارگاه بهداشتی و درمانی باشد، این اقدام با توجه به فرائی که احتمال حمله بیولوژیکی بودن آن می‌باشد، می‌تواند جنبه رزمایش دفاع بیولوژیک نیز داشته باشد.»

۱۱ - چرا خامنه‌ای با اوج‌گیری بحران کرونا در کشور ایران تلاش کرد جهت امنیتی کردن فضا و موضوع بحران فراگیر شدن بیماری کرونا در کل کشور را در چارچوب توطئه

بیوتروریسم و به میدان کشیدن نیروی نظامی و انتظامی و در رأس آنها سپاه حل‌کند؟ عنایت داشته باشیم که خامنه‌ای در طول ۳۰ سال گذشته عمر رهبری‌اش، با «نهادینه کردن قدرت سپاه در تمامی نهادهای اقتصادی و سیاسی و اداری و نظامی و انتظامی و حتی قضائی کشور» و واگذاری بیش از ۴۰ درصد از اقتصاد کشور به آنها، تلاش کرده است تا «تمامی تیم‌های اجرائی خودش در عرصه‌های مختلف نظامی و انتظامی و سیاسی و اداری و اقتصادی و حتی قضائی و امنیتی از سپاه انتخاب کند.»

۱۲ - چرا خامنه‌ای (که در جریان ترور قاسم سلیمانی در حمایت از سپاه قدس در منطقه، رسماً و علناً دویست میلیون دلار از صندوق ذخیره ارزی تحت تیول خودش برداشت کرد (و برای بازسازی هژمونی‌اش بر هلال شیعه در منطقه، در اختیار فرمانده جدید سپاه قدس قرار داد)، در جریان بحران کرونا در کل کشور (و در شرایطی که جامعه پزشکیان و پرستاران به علت فقدان تجهیزات پزشکی «از کیت تشخیص کرونا و دستگاه تنفسی و تا تجهیزات اولیه مثل لباس حفاظت از کرونا و حتی ماسک و دستکش در تنگنا قرار داشتند») حاضر نشد جهت خرید تجهیزات پزشکی از صندوق ذخیره ارزی تحت تیول خود برداشت کند؟

عنایت داشته باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز بحران کرونا در کشور ایران «تمامی تجهیزات پزشکی وارداتی خود را توسط کمک‌های صدقه‌ای کشورهای خارجی و سازمان بهداشت جهانی تهیه کرده است». در نتیجه همین امر باعث گردیده است که از آغاز شیوع و فراگیر شدن ویروس کرونا الی الان، مردم ایران در برابر هجمه این ویروس مرگبار بدون دفاع (و حتی داشتن دستکش و ماسک) رها شده باشند؛ و تنها با تبلیغ خرافات سنتی و مذهبی دگماتیسم اسلام روایتی و یا دعوت در خانه ماندن (نه قرنطینه کردن که مستلزم پرداخت هزینه بیکاری مردم ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد) تلاش کرده‌اند تا «ناکارآمدی مدیریت بحران زده خودشان را برای مردم رها شده نگون‌بخت ایران توجیح کنند.»

۱۳ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای و دولت روحانی (حتی پس از اعلام مهندسی شده تعدادی از فوتی‌های بیماری کرونا در قم) حاضر نشدند (مانند ووهان



چین) شهر قم را قرنطینه کنند؟

در این رابطه قابل ذکر است که «با رفت و آمد روحانیت آلوده قم به شهرهای کشور نه تنها این ویروس را به کل کشور منتقل دادند، حتی طبق گزارش نهادهای بهداشتی همین طلاب آلوده حوزه‌های فقهاتی با رفت و آمد خودشان کشور افغانستان و عراق و لبنان را هم آلوده کردند.»

۱۴ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی و دولت روحانی حتی پس از فراگیر شدن ویروس کرونا در کشور حاضر به «قرنطینه کردن کشور و شهرهای قرمز این بیماری نشدند؟»

عنایت داشته باشیم که در صورتی که دولت اعلام قرنطینه کردن شهرها و کشور بکند، «موظف است به تمامی افراد بیکار شده هزینه بیکاری پرداخت نماید». لذا در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی و دولت روحانی برای اینکه هزینه بیکار کردن مردم پرداخت نکند، «شعار در خانه ماندن را جایگزین شعار قرنطینه کردن، کرده است»، چراکه در چارچوب شعار: «در خانه ماندن دیگر رژیم مطلقه فقهاتی و دولت روحانی خود را مسئول پرداخت هزینه بیکار کردن مردم نمی‌داند». با این توجیح که «در خانه ماندن برای مردم یک انتخاب است» در صورتی که «قرنطینه کردن یک اجبار تحمیل شده از طرف دولت و رژیم می‌باشد که لازمه آن پرداخت هزینه بیکار شدن مردم توسط حاکمیت است.»

۱۵ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مرحله دوم انتخابات مجلس یازدهم (که قرار بود در ۲۹ فروردین ۹۹ به انجام برسد) تا شهریور ماه ۹۹ به عقب انداخت؟ آیا این موضوع نشان دهنده آن نیست که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر این باور است که «تا پنج ماه دیگر هم نمی‌تواند بحران کرونا در جامعه ایران مهار و مدیریت نماید؟» و شاید هم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «برای مهار بحران کرونا در کشور ایران منتظر گرمای تابستان است» که طبق پیش‌بینی جامعه پزشکی کشور چین، گرمای تابستان باعث ضعیف شدن قدرت ویروس کرونا می‌شود.

۱۶ - چرا مردم ایران (برعکس دیگر کشورهای مبتلا به این بیماری که «کرونا را یک بلای طبیعی» می‌دانند) بحران بیماری کرونا را در کشور ایران یک بلای اجتماعی تعریف می‌کنند، نه بلای طبیعی؟

یادمان باشد که جامعه نگون‌بخت ایران، بحران بیماری

کرونا (در کشور ایران) را در کنار بحران سیلاب‌ها و بحران زلزله‌ها و بحران ریزگردها و بحران محاصره برف و غیره تعریف و تحلیل می‌کنند، نه به صورت مجزا و مکانیکی. لذا در این رابطه بود که در سال ۹۸ حداقل از ۱۸ فروردین ماه تنها سیل فروردین ماه ۹۸ باعث گردید تا ۶۸۰ هزار نفر از مردم ایران را بی‌خانمان و آوره بکنند و در ادامه تسلسلی این بحران‌های خانمان‌سوز کشور ایران بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای در آبان‌ماه ۹۸ جهت ترمیم بحران اقتصادی درونی خودشان به جای افزایش مالیات ۱۰ درصد بر سیگار که باعث درآمد ۲۰ هزار میلیارد تومانی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شد، این رژیم از ۹۸/۸/۲۴ به صورت دفعی با افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، تلاش کردند تا با «استحاله بحران اقتصادی خودشان به بحران اجتماعی» خونین‌ترین سرکوب ۴۱ ساله گذشته عمر خود را با حداقل ۱۵۰۰ کشته و هزاران زخمی و دستگیری بر مردم ایران تحمیل کنند. پر واضح است که در جامعه‌ای که «حاکمان آن با بحران اجتماعی مشکل کسری بودجه خود را حل می‌کنند، توده‌های آن جامعه هم می‌توانند بحران مدیریت بلاهای طبیعی حاکمیت مطلقه فقهاتی را در چارچوب بلاهای اجتماعی این جامعه تحلیل نمایند.»

۱۷ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنچه‌آنکه خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۷ دی‌ماه ۹۸ تجمع میلیونی شرکت‌کنندگان در مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی خامنه‌ای در راستای حل بحران مشروعیت این رژیم تحلیل کرد، در خصوص بحران کرونا هم تلاش می‌کنند تا با اگراندیسمان کردن مشکلات کشورهای دیگر (در حل بحران کرونا) با «امنیتی کردن و کشاندن نیروی‌های نظامی و انتظامی تحت هژمونی سپاه به صحنه بحران مدیریت کرونا در کشور ایران را در این شرایط در خدمت حل مشکل بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی و ترمیم شکاف‌های درون حکومتی درآورند؟»

فراموش نکنیم که حداقل در انتخابات مجلس یازدهم برای حزب پادگانی خامنه‌ای مسجل گردید که «بحران مشروعیت رژیم در نوک پیکان همه بحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارد»؛ زیرا برای اولین بار در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این رژیم آنچه‌آنچه قافیه را تنگ دید که حتی نتوانست توسط آمارهای



مهندسی شده خود رژیم، هم سقف مشارکت مردمی در انتخابات بالماسکه‌ای رژیم به ۵۰ درصد جمعیت مشمولین حق رأی کشور ایران برساند؛ و بدین خاطر با اعلام و با آمار مهندسی شده خودش برای اولین بار رسماً اعلام کرد که «بیش از ۵۸ درصد جمعیت ایران مخالف حاکمیت مطلقه فقهاتی هستند» و این یعنی اوج بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۱ سال گذشته.

۱۸ - چرا در تحلیل نهائی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در این شرایط تندپیچ داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی «بحران کرونا در کشور و منطقه و جهان باعث افول جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی و اعتراضی و طبقاتی و اردوگاهی شده است؟»

فراموش نکنیم که «در فرایند پیشاشیوع بیماری کرونا، تمامی جنبش‌ها و خیزش‌های مطالباتی و اعتراضی و طبقاتی و اردوگاهی در سطح کشور ایران و منطقه و جهان در حال اعتلا بودند» و لذا بدین دلیل است که در کشور ما و کشورهای منطقه و کشورهای متروپل سرمایه‌داری تلاش می‌کنند تا توسط به صحنه آوردن ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی «با امنیتی کردن فضا، شرایط برای بازتولید جنبش‌های و خیزش‌های طبقاتی و مدنی و سیاسی و صنفی سخت کنند.»

۱۹ - چرا به موازات استحال فرآگیری شیوع بیماری کرونا از اپیدمی به پاندمی، جامعه جهانی به این آگاهی رسیده است که بدون همبستگی ملی و همبستگی بین‌المللی، نمی‌توانند ویروس کرونا را از پای درآورند؟

عنایت داشته باشیم که «اولین فونکسیون پاندمی شدن بیماری کرونا این است که در دنیای گلوبال، همه چیز آن گلوبال است، هم خوبی‌هایش گلوبال است و هم بدی‌هایش گلوبال می‌باشد». در نتیجه همین امر باعث گردید تا «بیماری کرونا تمام کره زمین را هم به لحاظ زیست محیطی و هم به لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی به هم بریزد». طبیعی است که در نظام سرمایه‌داری که تنها در آن سود حرف اول می‌زند، بیماری کرونا می‌تواند (آنچنان که مرکل در آلمان می‌گوید) باعث ظهور بزرگترین بحران اقتصادی پس‌اجنگ بین‌الملل دوم بشود. به همین دلیل است که «بیماری کرونا نشان داد که همه انسان‌ها

در کره زمین در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنند» و «سرمایه‌داری جهانی در چارچوب کسب سود بیشتر، امروز با به چالش کشیدن محیط زیست کره زمین، حیات بشریت را به چالش کشیده است» و با وجود این، در همین رابطه است که در جهان امروز «مبارزه با سرمایه‌داری جهانی برعکس قرن نوزدهم که وظیفه طبقه کارگر بود، در قرن بیست و یکم وظیفه اردوگاهی تمامی بشریتی می‌باشد که تصمیم دارند در کره زمین توان زیستن داشته باشند» چرا که «سرمایه‌داری جهانی امروز در چارچوب معیار هر چه بیشتر سود خود، کره زمین و محیط زیست بشریت را به چالش کشیده است.» باری وظیفه اردوگاهی همه گروه‌های اجتماعی می‌باشد که در قرن بیست و یکم به فردای بهتر برای بشریت بیندیشند.

۲۰ - چرا «دیکتاتوری و استبداد سیاسی» در کشور چین توانست بیماری کرونا را مدیریت و مهار بکند، اما «دیکتاتوری و استبداد» در کشور ایران نتوانست بیماری کرونا را مهار بکند؟

توجه داشته باشیم که «هر چند در کشور چین، امپریالیسم و سرمایه‌داری و استثمار فراگیر حکم می‌باشد» ولی آنچنانکه فوکویاما می‌گوید: «دیکتاتوری و استبداد و نظام اقتدارگرایی حاکم بر کشور چین (که میراث دوران سوسیالیسم دولتی یا حزب - دولت لنین و مائو می‌باشد) یک دیکتاتوری تک حزبی کارآمد می‌باشد» برعکس دیکتاتوری و استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر کشور ایران که در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم اقتدارگرا، به خاطر اینکه از آغاز تکوین این رژیم «در چارچوب نظریه ولایت فقیه خمینی» ساختار نظری و عملی یا حقوقی و اجرائی آن بر پایه تبعیض‌های متعددی استوار بوده است (که این تبعیض‌های نظام‌مند ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عبارتند از برتری روحانیت نسبت به غیر روحانی، برتری حواریون خمینی در حوزه فقهاتی نسبت به دیگر روحانیت حوزه‌های فقهی، برتری سپاه نسبت به ارتش، برتری شیعه بر سنی، برتری مسلمان بر غیر مسلمان، برتری مرد بر زن، برتری اصول‌گرایان یا هسته سخت رژیم بر اصلاح طلبان درون حکومتی و غیره) در نتیجه «همین تبعیضات نظری و عملی نظام‌مند و ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی باعث گردیده است تا برعکس کشور چین، استبداد و دیکتاتوری رژیم



مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۱ سال گذشته نتواند یک استبداد و دیکتاتوری کارآمد باشد» که البته این ناکارآمدی استبداد و دیکتاتوری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر کشور ایران در مقایسه با کارآمدی استبداد و دیکتاتوری اقتدارگرای حاکم بر چین، در جریان مهار بحران کرونا به وضوح آفتابی گردید.

۲۱ - چرا «رویکرد امنیتی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابله با بیماری کرونا در کشور ایران «عامل اصلی بحران مدیریتی این رژیم در مدیریت بحران کرونا بوده است؟»

باری، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود به خاطر اینکه در چارچوب شعار «جایگزین کردن تعهد به جای تخصص» خمینی «تنها معیار گزینش مدیران خود تعهد نظری و عملی به ولایت مطلقه فقیه حاکم، چه در زمان خمینی و چه در زمان خامنه‌ای بوده است» در نتیجه همین امر باعث گردیده است که هم خمینی و هم خامنه‌ای در برخورد با مشکلات و معضلات و بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران هرگز نتوانند «به صورت تخصصی و کارآمد و علمی و دموکراتیک تیم‌های اجرایی خود را انتخاب کنند». طبیعی است که در خلاء رویکرد تخصصی و کارشناسی و تکنوکراتیک و علمی و دموکراتیک، تنها رویکردی که می‌تواند مادیت پیدا کند «رویکرد امنیتی است» که درست از فردای انقلاب بهمن ماه ۵۷ (در اسفند ۵۷) این «رویکرد امنیتی به جای رویکرد تخصص‌گرایانه توسط خمینی در کردستان مادیت پیدا کرد» و الی الان، در طول ۴۱ سال گذشته به عنوان مانیفست عملی و نظری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چه در دوره رهبری خمینی و چه در دوره رهبری خامنه‌ای مطرح بوده است؛ و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۱ سال گذشته در چارچوب امنیتی کردن تمامی مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حتی زیست محیطی جامعه ایران، پیوسته تلاش کرده است تا «بازوی امنیتی و نظامی و انتظامی و پادگانی خودش را به عنوان بازوی اجرایی حل مشکلات و معضلات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی جامعه بزرگ ایران به کار گیرند» که البته همین امر باعث شکست این رژیم در طول ۴۱ سال گذشته در حل مشکلات و معضلات و بحران‌ها و فرابحران‌های جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران شده است؛ که نمونه شاخص آن همین «شکست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مدیریت

بحران کرونا در کشور ایران است» که باعث گردیده تا در این شرایط «مدیریت در بحران، بدل به بحران در مدیریت بشود» چرا که «نگاه امنیتی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به بحران کرونا عامل اصلی عدم توان مدیریت این رژیم در حل بحران شده است.

به این دلیل است که شاهدیم که حزب پادگانی خامنه در جریان فراگیر شدن بحران کرونا در کل کشور تلاش می‌کند تا به میدان آوردن سپاه و ارتش و نیروهای امنیتی و انتظامی خودش «اقتدار حزب پادگانی خودش را به نمایش بگذارد، نه پتانسیل و توان مدیریت تخصصی و کارآمدی رژیم در مهار بحران کرونا». پر پیداست که هر چند در کوتاه‌مدت (در غیبت جامعه مدنی جنبشی سازمان یافته از پائین جهت مقابله اجتماعی تکوین یافته از پائین با بحران کرونا) «فضا برای نمایش اقتدار حزب پادگانی خامنه‌ای آماده می‌باشد» بدون تردید در بلندمدت به موازات مادیت یافتن جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی تکوین یافته از پائین شرایط بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای تغییر پیدا خواهد کرد.

۲۲ - چرا بیماری کرونا و فراگیر شدن آن در کل کشور ایران «آئین‌های شده است تا جامعه امروز ایران بتواند در آن به آسیب‌شناسی خود بپردازد؟»

یادمان باشد که در آئینه بحران کرونا در جامعه ایران نه تنها «عدم ناکارآمدی مدیریت بحران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به نمایش گذاشته شده است بلکه مهمتر از اینکه خود جامعه ایران هم در عرصه مقابله با بحران کرونا در این شرایط حساس و خودویژه به این باور رسیده است که بدون جامعه مدنی جنبشی اردوگاهی دو جبهه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مطالباتی و اعتراضی و طبقاتی تکوین یافته از پائین و در خلاء اعتماد به حاکمیت مطلقه فقهاتی حاکم (نه تنها امکان مقابله با ابربحران‌های سیاسی و ابربحران‌های اجتماعی و ابربحران‌های اقتصادی ندارند) حتی توان مقابله با ابربحران‌های زیست محیطی و بلاهای طبیعی چون سیل و زلزله و کرونا و غیره ندارد.»

۲۳ - چرا بیماری کرونا در جامعه امروز ایران باعث شده است تا توده‌های اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان و متکثر ایران به «سترون و عقیم بودن اسلام روایتی، اسلام زیارتی، اسلام مداحی‌گری، اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی



پی ببرند؟»

باری، روحانیت حوزه‌های فقهاتی در طول بیش از هزار سال گذشته، توسط سنت و مذهب خرافاتی پیوسته تلاش کرده‌اند تا آن «مذهب خرافاتی، روایتی، زیارتی، مداحی‌گری، ولایتی و فقهاتی دست‌ساز خودش را که مبتنی بر تقلید و تکلیف و تعبد می‌باشد، بدل به فرهنگ و سنت و اخلاق، وجدانی و ایمانی توده‌های اعماق جامعه ایران بکنند» و با وجود اینکه در چارچوب این استحاله فرهنگی اعماق جامعه ایران بوده است که در طول بیش از هزار سال گذشته روحانیت حوزه‌های فقهاتی، «ایمان و اعتقاد مذهبی توده‌های اعماق جامعه بزرگ ایران را در خدمت اهداف استثمارگرانه و استثمارگرانه و استبدادگرانه و استخفاف‌گرایانه خود در آورده‌اند» و باز در این رابطه بوده است که در جریان مهار بحران بیماری کرونا از آنجائی که مقابله با بحران بیماری کرونا در توده‌های اعماق جامعه ایران، در گرو «مقابله با تجمعات وابسته به این جریانهای ارتجاعی و دگماتیست و متولی مذهب خرافاتی می‌باشد» در نتیجه همین امر باعث گردید تا این «جریان‌های ارتجاعی برای اینکه دکان دو نبش دینی آنها تعطیل نشود، با علم کردن مذهب خرافاتی و طرح راه حل‌های خرافاتی، تلاش همه جانبه کردند تا جلو مبارزه تخصصی و علمی با بیماری کرونا را بگیرند» که فراگیر شدن این بیماری در کل کشور باعث گردید تا نه تنها چهره خرافاتی و ارتجاعی متولیان مذهب دگماتیست و ارتجاعی فقهاتی و روایتی و ولایتی و زیارتی و مداحی‌گری حاکم برای توده‌های اعماق جامعه ایران افشاء و آفتابی بشود، از همه مهمتر اینکه «خود مذهب خرافاتی آنها که در طول هزار سال گذشته به صورت ایمان و فرهنگ توده‌های اعماق جامعه ایران درآمده بود، ناکارآمدی‌اش مانند سحر ساحران ضد اژدهای آگاهی‌بخش موسی آفتابی کرد.»

لذا در این رابطه است که ما بر این باوریم که در فرایند پسمهار بیماری کرونا، جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در برابر این جو فروشان گندم نما (که برای بیش از هزار سال جامعه ایران را در جهل و خرافات توسط اسلام روایتی و زیارتی و مداحی‌گری و فقهاتی و ولایتی نگه داشته‌اند) نه تنها «دست‌های خود را پیوسته خواهند شست، بلکه مهمتر از آن اینکه چشم‌های خود را هم خواهند شست» و با چشمی شسته شده؛ این «جریان‌های ارتجاعی و خرافاتی

و واپس‌گرا، رسوا و بایکوت مذهبی و سیاسی و فرهنگی خواهند کرد» چراکه به قول سهراب سپهری «چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید.»

۲۴ - چرا باید در عرصه مبارزه با ویروس کرونا در کشور ایران، برای همیشه از وجدان خودانگیخته و خودسازمان یافته مدنی جامعه پزشکان و پرستاران ایران تجلیل کرد و در برابر عظمت وجدان بیدار آنها در تندپیچ‌ترین برهه تاریخی ایران سر تعظیم فرود آورد؟

عنایت داشته باشیم که در عرصه مبارزه با ویروس مرگبار کرونا در کشور ایران، در آن شرایطی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (به خاطر نهادینه کردن قدرت خود از راه پیمائی ۲۲ بهمن تا انتخابات مجلس یازدهم) با فریبکاری و آدرس غلط دادن موضوع تاخت تاز ویروس کرونا در کشور ایران را کتمان می‌کرد، تنها و تنها این جامعه پزشکی و جامعه پرستاران شجاع ایران بودند که تمام قد بدون هیچ سلاح و تجهیزاتی، حتی دستکش و ماسک و لباس کار و دستگاه تنفسی و کیت‌های تشخیص کرونا و غیره، به عنوان خاکریز نخست در برابر هجمه این ویروس مهلک و مرگبار از جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران صیانت می‌کنند؛ و به همین دلیل است که نسبت به جمعیت خودشان در این میدان مبارزه، به عنوان هزینه بیشترین قربانی و ابتلا به این بیماری پرداخت کرده‌اند؛ و البته این در شرایطی است که رژیم مطلقه فقهاتی و دولت روحانی حتی تا فروردین ماه ۹۹ «هم‌کارانه پرستاران، مجاهدان صف اول جبهه جنگ با کرونا در جامعه ایران پرداخت نکرده است». لذا در این رابطه است که با تاسی از عملکرد وجدان بیدار جامعه مدنی پزشکان و پرستاران ایرانی، ما بر این باوریم که در این شرایط که ابربحران کرونا جامعه بزرگ ایران را به زانو درآورده است، «تنها راه مقابله با ابربحران کرونا در جامعه بزرگ ایران همبستگی و سازمانیابی مدنی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه در بستر جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و طبقاتی به صورت اردوگاهی می‌باشد» و در تحلیل نهائی «تنها کمک به همدردی و همبستگی و سازماندهی و تشکل جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌تواند ایجاد ضربه‌گیر در برابر گسترش ابربحران کرونا در جامعه امروز ایران بشود.»

۲۵ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه مقابله اجباری



و تحمیلی با هجمه ویروس مرگبار کرونا در جامعه ایران آخرین سنگری که حاضر به عقب‌نشینی از آن می‌شود، زندانیان سیاسی است؟

باری، زندانیان به صورت عام و زندانیان سیاسی به صورت خاص و مشخص، به علت تراکم جمعیت و عدم تجهیزات درمانی و بهداشتی که در زندان‌های ایران در طول ۴۱ سال گذشته وجود داشته است، از مهمترین کانون‌هایی هستند که ویروس مرگبار کرونا می‌تواند به شدت شیوع و فراگیر بشود. در این رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آنجائیکه از آغاز مقابله با این ابربحران تلاش کرده است که «هزینه مبارزه با ویروس کرونا به گردن خود مردم ایران بگذارد» و با جایگزین کردن شعار: «در خانه بمانید» به جای شعار: «قرنطینه کردن شهرها و کشور» که مستلزم آن است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مانند دیگر کشورهای مبتلا به این بیماری هزینه بیکاری مردم را بپردازد «در خصوص زندانیان هم رژیم حاکم این شیوه غیر انسانی را به کار گرفته است و توسط ارائه مرخصی به آنها در قبال ضمانت‌های نجومی، این پروژه انتقال هزینه را دنبال کرده است» اما در خصوص «زندان‌های سیاسی حاضر نشده است حتی این پروژه غیر انسانی و ضد انسانی انتقال هزینه را هم به اجرا بگذارد» لذا در این رابطه است که در این شرایط «جان زندانیان سیاسی در عرصه هجمه ویروس مرگبار کرونا در خطر می‌باشد.»

۲۶ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برعکس سال‌های گذشته حتی تا آخرین روزهای سال ۹۸ هم نتوانست توسط خیمه شب‌بازی دست‌ساز شورایی عالی کار خود، افزایش حقوق سال ۹۹ جامعه بزرگ کارگری ایران را مشخص کند؟ فراموش نکنیم که منهای تورم بیش از ۴۵ درصد اعلام شده مرکز آمار خود رژیم در سال ۹۸ و منهای فونکسیون ۳۰۰ درصدی افزایش قیمت بنزین در آبان‌ماه ۹۸ بر اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران که طبق آمار خود روحانی افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین باعث گردید تا جمعیت زیر خط فقر جامعه بزرگ ایران به ۶۰ میلیون نفر برسد، آنچنانکه این ۶۰ میلیون نفر برای ادامه زندگی بخور و نمیر در این شرایط نیازمند به صدقه حکومت می‌باشند و از آنجائیکه در این شرایط فرابحرانی هجمه ویروس کرونا، این ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر مجبورند که هزینه در خانه ماندن خود را هم

خودشان پرداخت کنند، در نتیجه همین امر باعث گردید تا حقوق حداقل ۲۷۰۰۰۰۰۰ ریال مطرح شده در شورایی عالی کار نتواند «حداقل سبد معیشتی امروز جامعه کارگری ایران را که ۴۹۰۰۰۰۰۰ ریال می‌باشد تأمین نماید.»

۲۷ - چرا «بسته کمکی» دولت روحانی به ۳ میلیون نفر از مردم ایران در سه مرحله، در این شرایط بحرانی هجمه کرونا یک تمویه و عوام‌فریبی پوپولیستی می‌باشد؟

به خاطر داشته باشیم که در جامعه امروز ایران که طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی، فقط نزدیک به ۲۰ میلیون نفر حاشیه‌نشین کلان‌شهرهای کشور هستند که از حداقل معیشت بخور و نمیر حتی در شرایط عادی هم محروم می‌باشد، پرداخت بسته ۲۰۰ هزار تا ۶۰۰ هزار تومانی آنهم در سه مرحله برای سه میلیون نفر از جمعیت ایران، آنچنانکه دولت روحانی ادعای آن را می‌کند یک عوام‌فریبی مضحک می‌باشد.

۲۸ - چرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه مدیریت مهار بحران بیماری کرونا در این شرایط نمی‌تواند بر تخصص و کارآمدی مدیران تکیه نماید؟

یادمان باشد که برعکس هاشمی رفسنجانی که در دوران دولت پنجم و ششم، جهت مدیریت اجرائی کشور بر «تیم اجرائی تکنوکرات‌ها تحت عنوان حزب کارگزاران سازندگی تکیه می‌کرد»، خامنه‌ای نه تنها در طول سه دهه رهبری خودش «برخوردار از تیم اجرائی از تکنوکرات‌ها نبوده است» اصلاً «اعتقادی هم به این امر ندارد» و لذا در طول سه دهه گذشته پیوسته تلاش کرده است تا با «امنیتی کردن مشکلات و معضلات و بحران‌های جامعه ایران، تیم اجرائی خودش را پیوسته از میان راست پادگانی یا سپاه (که همان هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد) انتخاب نماید.»

پایان



درفرآیند پسا کرونا (پاندمی کووید-۱۹)، جهان به کدام مسیر حرکت خواهد کرد؟

«سود» در خدمت انسان؟ یا «انسان» در خدمت سود؟

که در نقش قدرت برتر نظم سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته است، نه تنها نتوانسته است بحران را مهار و یا مدیریت بکند، بلکه خودش به شدت درگیر این بحران شده است و با تعلیق پروازهای خود به اروپا متحدان خود را در این بحران رها کرده است و با این عمل روند سقوط هژمونی امپریالیسم آمریکا را سرعت بخشیده است.

البته این ناکامی نظم هژمونیک دامن اتحادیه اروپا را هم گرفته است و با اوج‌گیری دولت‌گرایی در اتحادیه اروپا (که از خروج انگلستان از اتحادیه اروپا شروع شده بود) احتمال فروپاشی اتحادیه اروپا در عرصه بحران کرونای ویروسی و کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی قوت گرفته است، چراکه دولت‌های اروپائی هر کدام جداگانه و شتاب‌زده به مقابله با کرونا ویروسی برخاسته‌اند و در حالی که ایتالیا و اسپانیا و بلژیک روزهای سخت خود را پشت سر می‌گذارند، دولت‌های اروپائی که وضعیت نسبتاً بهتری دارند، هر کدام جداگانه به قرنطینه و تأمین مایحتاج بهداشتی خود روی آورده‌اند.

باری ریشه این «بحران مدیریت» کرونای ویروسی و کرونای اقتصادی، کرونای سیاسی، کرونای اجتماعی و فرهنگی (در این شرایط تندپیچ تاریخ بشریت) در این نهفته است که «در نظم و نظام سرمایه‌داری انسان تا جایی ارزش دارد که آفریننده سود باشد» و هرگز در «نظام سرمایه‌داری انسان فی نفسه نمی‌تواند دارای ارزش باشد» چراکه «در نظام سرمایه‌داری حتی خود انسان و انسانیت هم به صورت کالا برای بازار در

بدون تردید آنچنانکه «دو جنگ بین‌الملل اول و دوم» بزرگ‌ترین بحران قرن بیستم بوده است، «بحران پاندمی کرونا (کووید-۱۹) بزرگ‌ترین بحران قرن بیست و یکم خواهد بود» چراکه پس از جنگ جهانی دوم یک پاندمی توسط یک ویروس ناشناخته (کووید-۱۹) نظم جهانی را در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی فرهنگی به چالش کشیده است. اگر چه زیست‌شناسان و پزشکان در این شرایط به دنبال جنبه‌های زیستی ویروس کووید-۱۹ و کشف واکسن و دارو برای مهار آن هستند (که قطعاً این اتفاق رخ خواهد داد) اما تأثرات همه‌جانبه «کرونای ویروسی» بر کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی باعث گردیده است که سیاست جهانی و تغییر موازنه قدرت در بلندمدت قابل مهار نباشد» و همانگونه که جنگ جهانی دوم «توانست تغییراتی اساسی در ساختار نظام جهانی ایجاد کند و بستر ساز اوج‌گیری قدرت امپریالیسم آمریکا بشود، بدون شک بحران پاندمی کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی به همان گستردگی می‌تواند مجدداً چنین تغییراتی را در ساختار این نظام ایجاد کند» و نظام هژمونیک که پس از جنگ جهانی دوم به سردمداری امپریالیسم آمریکا در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی شکل گرفته است (با همراهی قدرت‌های امپریالیستی اروپا) و بر دنیا مسلط شده است، در این شرایط روزهای سرنوشت‌سازی را در مواجهه با یک ویروس ناشناخته شرقی داشته باشد.

بنابراین، بدین ترتیب است که سرمایه‌داری جهانی در این مرحله بحرانی، ناتوانی و ورشکستگی خود را در برخورد با یک ویروس به نمایش گذاشته است. بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که «جهان سرمایه‌داری اکنون با بحرانی بزرگ‌تر از تمام بحران‌های تاریخ خود روبرو گردیده است» به عبارت دیگر، بحران ویروس کووید-۱۹ در این شرایط «کل جهان سرمایه‌داری را به چالش کشیده و در هم پیچیده؛ و مختل کرده است» آنچنانکه «اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری در حال فروپاشی است» و کشورهای سرمایه‌داری یا تعطیل شده‌اند و یا نیمه تعطیل هستند و همچنین «ظرفیت سیستم‌های بهداشتی آنها یا به پایان رسیده است و یا در حال به پایان رسیدن و حتی در حال فروپاشی می‌باشند؛ و مردم در این کشورها از ترس مرگ به خانه‌هایشان پناه برده‌اند و گروه گروه مردم در این کشورها در حال مردن و ابتلا شدن به این بیماری هستند» و بیش از ۲۱۵ کشور رسماً اعلام کرده‌اند که درگیر این پاندمی کووید-۱۹ شده‌اند؛ و پاندمی ویروس کرونا در سه ماه اخیر نزدیک به صد هزار نفر جان مردم کره زمین را گرفته است و بیش از دو میلیون نفر هم مبتلا به این بیماری کرده است و البته مبتلایان و قربانیان این ویروس به شدت در حال افزایش می‌باشند؛ و امپریالیسم آمریکا

می‌آید» و به همین دلیل در این نظام «سلامت انسان یک فرع است نه یک اصل» به عبارت دیگر در نظام سرمایه‌داری «سلامت انسان تا جایی اهمیت دارد که بتواند نیاز این نظام را تأمین نماید نه بیشتر» و مع الوصف در شرایطی که «در این نظام سالانه هزاران میلیارد دلار هزینه کالاهای نظامی و ارتش‌ها و دستگاه‌های امنیتی و بزنس تسلیحاتی و جنگ‌های امپریالیستی می‌شود، سیستم‌های بهداشتی در حال سقوط و فروپاشی می‌باشند.»

با اینکه ویروس کرونا در قرن بیست و یکم در سه مرحله (در طول ۲۰ سال گذشته) شیوع پیدا کرده است اما از آنجائیکه انسان و سلامت انسان برای نظام سرمایه‌داری ارزشی ندارد، این شیوع ویروس کرونا در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ جدی گرفته نشده است؛ «و هیچ اقدام پیشگیرانه جهت دستیابی به واکسن و داروی بیماری این ویروس عفونی توسط نظام سرمایه‌داری جهانی (در طول ۲۰ سال گذشته) صورت نگرفته است» و همین امر باعث گردیده تا در طول ۲۰ سال گذشته، ویروس عفونی کرونا با تغییر شکل ژنتیک خود به خطرناک‌ترین شکل خود یعنی کووید-۱۹ استحاله پیدا کند.

ماحصل اینکه در این شرایط «سرمایه‌داری جهانی به این واقعیت رسیده است که کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی حتی خود نظم جهانی سرمایه‌داری را هم به چالش کشیده است» البته سرمایه‌داری جهانی در این شرایط بحرانی (و در خلاء واکسن و دارو برای این بیماری و در خلاء تجهیزات زیرساختی بیمارستانی و تجهیزات تنفسی و ایمنی حتی ماسک و دستکش) جهت مهار کرونای ویروسی بر دو مکانیزم متفاوت تکیه می‌کنند که مکانیزم اول که «راه حل چینی می‌باشد» همان راه حل قرنطینه‌ای است که در آسیای جنوب شرقی به کار گرفته شده است. قابل ذکر است که راه حل قرنطینه‌ای با تلفات کم و هزینه‌های بسیار سنگین توانسته است در کشورهای آسیای جنوب شرقی تا اندازه‌ای موفق به مهار این ویروس بشود. مکانیزم دوم که راه حل کشورهای انگلستان، آلمان و هلند می‌باشد، تحت عنوان «مصونیت گله‌ای مطرح شده است» که البته رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر کشور ایران هم همین مکانیزم جهت مهار ویروس کرونای به کار گرفته است، چرا که رژیم مطلقه فقه‌ای از همان آغاز اعلام وجود ویروس کرونا در کشور ایران، نمی‌خواست به خاطر «هزینه سنگین مکانیزم قرنطینه‌ای جهت مهار کرونای ویروسی در کشور ایران بر مکانیزم قرنطینه‌ای تکیه کند» و

لذا بدین ترتیب بود که دولت روحانی از همان آغاز اعلام کرد که «قرنطینه ممنوع، زیرا شیوه‌ای کهنه‌ای می‌باشد.»

باری، مکانیزم دوم (جهت مهار کرونای ویروسی) بر اصل تنازع بقاء و بقای اصلح داروین استوار می‌باشد، زیرا کشورهایی که بر این مکانیزم تکیه کرده‌اند، می‌گویند که خود شیوع ویروس کرونا بسترساز مصونیت خود به خودی جامعه از این ویروس مرگبار می‌شود و بدین ترتیب کشورهای طرفدار این مکانیزم زمانی که با بن‌بست تجهیزات پزشکی و بیمارستانی روبرو می‌شوند، شیوه‌گزینشی برای درمان بیماران در پیش می‌گیرند. من حیث المجموع، در یک جمع‌بندی از آنچه که فوقاً مطرح کرده‌ایم، می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم، امروز جهان در عرصه تاخت و تاز کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی خود تاریخی شده‌اند برای الگوی جهان فردای بشر که بی‌شک «تاریخ فردا و فرداها از فرایند امروز جهان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین تندپیچ‌های حیات بشریت در کره زمین یاد خواهند کرد». تندپیچی که حتی از طاعون قرن ۱۴ اروپا و آنفلوآنزای اسپانیایی قرن بیستم (که در جنگ بین‌الملل اول در اروپا تکوین پیدا کرد و بیش از ۵۰ میلیون نفر قربانی گرفت) هولناک‌تر می‌باشد. فراموش نکنیم که پاندمی کووید-۱۹ نخستین تجربه جهانی یک ویروس مرگبار در تاریخ حیات بشر می‌باشد (چراکه حتی طاعون قرن ۱۴ و آنفلوآنزای آغاز قرن بیستم «صورت اپیدمی داشتند نه پاندمی») در نتیجه همین امر باعث گردیده است تا این «بلائی طبیعی» (سنتر سرمایه‌داری جهانی قرن بیستم) به صورت سونامی «بلائی اجتماعی» قرن بیست و یکم مادیت پیدا کند و باعث شده است که ویروس کووید-۱۹ کل جامعه بشری را به چالش بکشد و باعث شده است که امروز کرونای ویروسی کرونا بتواند در ابعاد بزرگ کره زمین، از بشریت در این «دهکده کوچک گلوبال شده» ده‌ها هزار نفر کشته و میلیون‌ها نفر مبتلا بگیرد؛ و باعث شده است که کرونای ویروسی منهای هزینه‌های انسانی، توسط کرونای اقتصادی، کرونای سیاسی و کرونای اجتماعی (که فونکسیون آنها فراگیرتر از خود کرونای ویروسی می‌باشد) اقتصاد و سیاست کشورهای سرمایه‌داری امروز کره زمین را هم به چالش بکشد.

به همین دلیل است که باید بگوئیم که کووید-۱۹ تأثیر غیر قابل باوری بر نسل بشر امروز کره زمین وارد کرده است. البته هیولای کرونای ویروسی، همراه با کشتار و خانه‌نشین کردن بیش از ۲ میلیارد نفر از جمعیت کره زمین توسط



کرونا اقتصادی و کرونا سیاسی و کرونا اجتماعی، بعضی از نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های بشریت امروز از جمله سیستم ناکارآمد بهداشت و درمان جهانی و فقر نابرابری جوامع بشری و نابود کردن محیط زیست کره زمین توسط سرمایه‌داری سودجو هم آفتابی کرده است؛ و بدون تردید در تحلیل نهائی آبخور تکوین و شیوع فراگیر هیولای پاندمی کرونا، آنچنانکه چامسکی می‌گوید: «محصول تخریب سیستم جهانی بهداشت و درمان و محیط زیست توسط نئولیبرالیسم سرمایه‌داری جهانی می‌باشد» و باز آنچنانکه مکرون رئیس جمهور فرانسه می‌گوید: «پاندمی کووید-۱۹ نشان داد که اقتصاد بازار آزاد سرمایه‌داری در این شرایط نمی‌تواند سد بند این چنین سونامی‌ها باشد و با اقتصاد بازار آزاد سرمایه‌داری نمی‌توان این چنین ابربحران‌ها را مدیریت کرد» و دلیل این امر همان است که کرونا ویروسی و کرونا اقتصادی و کرونا سیاسی و حتی کرونا اجتماعی و کرونا فرهنگی در این شرایط توانسته است «نئولیبرالیسم و اقتصاد بازارمحور را به زانو درآورد.»

بدین ترتیب در این رابطه است که بزرگترین پرسشی که پاندمی کووید-۱۹ (در طول ۳ ماه گذشته) در برابر نسل جدید نظریه‌پردازان سرمایه‌داری جهانی قرار داده است این است که آیا هیولای کرونا یک بلای طبیعی است یا یک بلای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی؟ چرا که الان همه دولت‌های سرمایه‌داری نئولیبرالیسم حاکم جهانی بر این باورند که در «شرایط حساس بحرانی باید بازار را کنار گذاشت». یادمان باشد که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی در کنفرانس «به سر عقل آمدن سرمایه‌داری» مطرح می‌کند، «مسائل حاد اجتماعی در تندپیچ‌های تاریخی بشر به موازات آنکه باعث اعتلای جنبش‌های پائینی جوامع بشری می‌گردند، خود به خود باعث به سر عقل آمدن قدرت‌های دست راستی حاکم در راستای پیچیده کردن مکانیزم‌های استثمار اقتصادی و استحمار فرهنگی و استبداد سیاسی نیز می‌شوند.»

باری، بدون تردید «بشر امروز در چارچوب پیشرفت‌های علم پزشکی که به دست آورده است، می‌تواند ویروس کرونا را به زانو درمی‌آورد» و اصلاً و ابداً نه تنها کووید-۱۹ نمی‌تواند نسل بشر کره زمین را منقرض نماید، بلکه در دنیای ویروسی حاکم بر کره زمین حتی ویروس‌های بعدی که خطرناک‌تر از کووید-۱۹ هم می‌باشند، نخواهند توانست نسل بشر را منقرض کنند، هر چند که در شرایط امروز جهانی که کرونا ویروسی در حال

تاخت و تاز جهانی می‌باشد، تصور دنیای پسا کووید-۱۹ سخت و مشکل می‌باشد، ولی بدون تردید می‌توان داوری کرد که «جهان پسا کووید-۱۹ با جهان پیشاکرونا تفاوت ماهوی همه جانبه دارد» از اینجا است که این سؤال قابل طرح است که آیا در جهان پسا کرونا باز هم مانند جهان پیشاکرونا «انسان در خدمت سود جهان سرمایه‌داری و یک درصدی‌های حاکم بر جهان هستند؟» (در خدمت همان‌هایی که محیط زیست کره زمین را وجه معامله سود هر چه بیشتر خود در طول قرن بیستم کردند) آیا در قرن بیست و یکم و جهان پسا کرونا، نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری جهانی باز هم با جهانی کردن همه امور از جمله گلوبال کردن بلاهای طبیعی و اجتماعی می‌توانند بشریت را در خدمت سود خود درآورند؟

آنچه مسلم است اینکه تا این مرحله تاخت و تاز پاندمی کووید-۱۹ نشان داده است که «سرمایه‌داری جهانی در اشکال مختلف بازارمحور نئولیبرالیستی و دولت‌محور کینزی، توان مدیریت اینگونه ابربحران‌های جهانی را ندارند». بدون تردید «تنها آلترناتیو جهانی در برابر قدرت‌های حاکم سرمایه‌داری در مدیریت فرابحران‌های پسا کرونا، دموکراسی‌سازی قدرت‌های سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی توسط الگوی دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی است» (نه الگوی سوسیال دموکراسی دولت رفاه اروپا و نه سوسیال دموکراسی برنشتاینی و کائوتسکی انترناسیونال دوم). یادمان باشد که حد اقل «سرمایه‌داری نئولیبرالیسم جهانی در دو دهه گذشته قرن بیست و یکم نشان داده است که برای خیلی از مسائل اجتماعی بشر مثل تأمین اجتماعی و مسکن و بهداشت و آموزش و غیره جوابی ندارد» و حداقل اینکه آنچنانکه مجله اکونومیست مطرح کرده است «سرمایه‌داری در مساله بهداشت و تأمین اجتماعی و آموزش نمی‌تواند در جوامع حتی کشورهای متروپل خوب عمل کند» و البته دلیل این امر همان است که آنچنانکه آدام اسمیت پدر اقتصاد سیاسی در کتاب «ثروت و ملل» خود به عنوان مثال مطرح می‌کند، «با قصاب گوشت فروش برای خریدن گوشت خوب، نمی‌توان از موضع انسان دوستی متوسل شد بلکه برعکس، برای خریدن گوشت خوب از قصاب، باید با او از موضع سودجویی وارد بشویم». طبیعی است که برای «سرمایه‌داری که موتور حرکتش تنها و تنها سودجویی یا کسب هر چه بیشتر سود می‌باشد، نمی‌توان انتظار سیستم‌های فراگیر بهداشتی و درمانی داشت» چراکه این امور برای «سرمایه‌داری در مقایسه بازار کالاهای دیگر



از سودآوری کمتری برخوردار می‌باشند» و بدون تردید ورود سرمایه‌داری به این عرصه (آنچنانکه در کشور آمریکای کرونزده امروز شاهد هستیم) این امر باعث «خصوصی‌سازی و طبقاتی شدن موضوع بهداشت و درمان می‌گردد.»

برای فهم این مهم تنها کافی است که به مقایسه کشورهای مختلف در مهار بحران ویروس کرونا بپردازیم، چراکه شاهدیم که آنچنانکه ویروس کرونا در بعضی از کشورها مثل آمریکا، ایتالیا، اسپانیا، انگلستان، فرانسه، ایران و... توانست شخم بزند، در بعضی از کشورهای دیگر مثل کره جنوبی، چین، تایوان، کوبا و غیره بحران کووید-۱۹ با حداقل هزینه مدیریت شد. در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که علت اصلی این تفاوت مدیریت بحران کورنای ویروسی در کشورهای فوق، همان سیستم بهداشتی فراگیر اجتماعی می‌باشد که در کشورهای مثل آمریکا از آنجائیکه سیستم بهداشتی در دست بخش خصوصی می‌باشد (و با عنایت به اینکه بیش از ۵۰ درصد جامعه آمریکا محروم از بیمه تأمین اجتماعی هستند) و نظر به اینکه سیستم بهداشتی در آمریکا طبقاتی است و در خدمت طبقه حاکم و پول‌داران قرار دارد، همین‌ها باعث گردیده است که تاخت و تاز ویروس کرونا در کشوری مثل چین به علت سیستم بهداشتی فراگیر مطمئنی که دارد (حتی با جمعیت بیش از یک میلیارد نفری) مهار بشود؛ اما در آمریکا بحران کرونا ویروسی بدل به فاجعه ملی در تاریخ آمریکا بشود. فراموش نکنیم که از آنجائیکه ویروس هولناک کرونا (با سه مشخصه بی‌علامتی و قدرت انتقال سریع و کشنده بودن) در شرایطی کره زمین را به چالش کشیده است که نه واکسنی و نه دارویی برای آن وجود ندارد، بر این مطلب اضافه کنیم که علت و دلیل اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که از دهه اول بهمن ماه ۹۸ با هجمه ویروس مرگبار کرونا به قم و کشور ایران آگاهی پیدا کرده بود) نتوانست به مهار پاندمی و اپیدمی کرونا در جامعه ایران دست پیدا کند و در اندک مدتی ویروس کرونا توانست کل کشور ایران را در برگیرد و حتی به عنوان کالای صادراتی به کشورهای همجوار از عراق و افغانستان گرفته تا کشورهای خلیج فارس و غیره صادر کند این بود که: اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه در طول ۴۱ سال گذشته حیات خود نشان داده است) با تکیه به رویکرد پراگماتیستی و روزمرگی بر خلاف کشورهای مثل چین و کره جنوبی و غیره در برخورد با کورنای ویروسی «فاقد یک استراتژی مشخص» بوده است و در این مدت برای پوشش این

ناتوانی خود تلاش کرده است تا توسط تئوری «توطئه دانی جان ناپلئونی» و «تکیه بر خرافات اسلام روایاتی و یا تئوری جن و انس خامنه‌ای»، حتی برخورد علمی با موضوع را به چالش بکشد.

ثانیاً رژیم مطلقه فقهاتی تا دقیقه ۹۰ توان انتخاب الگوی مشخصی برای برخورد با کورنای ویروسی (در جامعه نگون‌بخت ایران که به صورت یک فاجعه ملی درآمده بود) نداشت، زیرا نه می‌توانست بر الگوی قرنطینه‌ای مثل چین تکیه بکند، به خاطر اینکه تکیه بر الگوی قرنطینه‌ای مستلزم پرداخت هزینه‌های بیکاری و خانه‌نشین شدن مردم بود و لذا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای «پرداختن هزینه به مردم» بر «جدا سازی اجتماعی» به جای «قرنطینه» تکیه کرد (تا توسط آن هزینه خانه‌نشین کردن مردم نگون‌بخت ایران توسط خود مردم پرداخت بشود) فراموش نکنیم که هرگز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی در این شیوه جایگزینی خود نمی‌توانست مانند آلمان بر الگوی مدیریت پزشکی تکیه کند؛ زیرا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی «تا اواخر فروردین ماه ۹۹ توان تهیه دستکش و ماسک برای مردم ایران هم نداشت» و تمامی کمک‌های خارجی در این رابطه به جای اینکه در اختیار مردم ایران قرار دهد، وارد بازار می‌کرد و در اختیار بخش خصوصی قرار می‌داد.

ثالثاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از همان بهمن ماه ۹۸ تلاش می‌کرد تا با «موضوع هجمه این ویروس هولناک به جامعه نگون‌بخت ایران برخورد امنیتی و سیاسی بکند» که این امر باعث گردید تا:

الف - به علت نیاز به راه‌پیمائی ۲۲ بهمن و انتخابات دوم اسفند مجلس یازدهم «تا ۳۰ بهمن موضوع هجمه این ویروس هولناک به جامعه ایران کتمان نماید.»

ب - برعکس دیگر کشورهای جهان، رژیم مطلقه فقهاتی توسط هواپیمائی ماهان وابسته به سپاه رابطه همه جانبه خودش و رفت آمد با کشور چین ادامه بدهد و حاضر به «قرنطینه کردن شهر قم نشد تا کشور آلوده به این بیماری هولناک نشود.»

ج - به خاطر همین «امنیتی و سیاسی کردن موضوع هجمه ویروس مرگبار کرونا» است که رژیم مطلقه فقهاتی از آغاز الی الان در اعلام آمار کشته شده‌ها و ابتلا به این بیماری به صورت شفاف عمل نکند و همین آمارهای مهندسی شده این



رژیم در طول دو ماه گذشته باعث گردید تا مردم نگون بخت ایران نتوانند به اوج خطر هجمه فراگیر این ویروس مرگبار در کل کشور با خبر بشوند.

۵ - در کادر همین امنیتی و سیاسی کردن موضوع هجمه ویروس کرونا (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از اوایل بهمن ماه سال ۹۸ الی الان) است که باعث گردیده است تا:

۱ - آمار واقعی کشته‌شدگان و ابتلا به این بیماری (که طبق گفته نماینده سازمان بهداشت جهانی پس از سفر به ایران بیش از ۵ برابر آنچه هست که رژیم مطلقه فقهاتی به صورت روزانه مطرح می‌کند) اعلام نشود.

۲ - به جای تکیه محوری بر جامعه پزشکان ایران با ورود سپاه و روحانیت حوزه‌های فقهی به عرصه مدیریت بحران کرونا در راستای تثبیت و نهادینه کردن اقتدار حزب پادگانی خامنه‌ای گام بردارند.

۳ - تبلیغ در باب کمک‌های چین و روسیه جهت روپوش ندانم کاری‌های رژیم در ورود ویروس کرونا به کشور ایران.

۴ - جایگزین کردن فاصله اجتماعی به جای قرنطینه کردن جهت نپرداختن هزینه بیکاری به مردم ایران، بطوریکه اگر رژیم مطلقه فقهاتی می‌خواست طبق پروتکل سازمان بهداشت جهانی عمل کند، مجبور بود که تمامی هزینه‌های معیشتی در خانه ماندن مردم ایران را پرداخت نماید.

یادمان باشد که در این مدت دو ماه گذشته ۲۰ درصد نیروی کار جامعه و زحمتکشان ایران فلج شده است و بیش از یک میلیون بنگاه‌های کوچک خدماتی تعطیل شده‌اند و بیش از ۵۰ درصد نیروهای بخش خدماتی اقتصاد ایران همراه با ۱۵ میلیون خانواده ایرانی که همان ۶۰ میلیون نفر صدقه بگیران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشند، آسیب جدی دیده‌اند و از مرحله خط فقر گذشته به مرحله خط بقا رسیده‌اند؛ و این در شرایطی است که به علت بحران مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مهار کرونای ویروسی، «هنوز کرونای ویروسی در کل کشور مهار نشده است» و هنوز به صورت روزمره و ساعت‌مره این بیماری مرگبار در حال قربانی گرفتن از جامعه نگون بخت ایران می‌باشد و هنوز معلوم نیست که بحران کرونای ویروسی تا کی در جامعه ایران ادامه دارد.

۵ - تبلیغ خرافات مذهبی در چارچوب اسلام دگماتیست روایتی جهت کسب ایمنی در پشت مرزهای ایدئولوژیک در

برابر موضوع هجمه کرونا از دیگر فونکسیون امنیتی و سیاسی کردن موضوع می‌باشد.

عنایت داشته باشیم که بحران کرونا در کشور ایران در شرایطی شکل گرفت که به علت کشتار آبان‌ماه ۹۸ رژیم و سرنگونی هواپیمای اوکراینی و مخفی کاری‌ها و ارائه آمارهای جعلی رژیم اعتماد عمومی مردم به حاکمیت که همان سرمایه اجتماعی می‌باشد دچار فروپاشی شده باشد. باری، به همین دلیل است که می‌توان دآوری کرد که در دوران پساکرونا، تکان جهانی کرونای ویروسی و کرونای اقتصادی و کرونای سیاسی برای «جنبش‌های پائینی جوامع بشری این دستاورد بزرگ به همراه داشته باشد که در آن دوران، دموکراسی‌سازی سه مؤلفه‌ای قدرت‌های حاکم بر جهان بتواند فرایند انسان در خدمت سود قرن بیستم را به فرایند سود در خدمت انسان قرن بیست و یکم استحاله کند.»

خطرهای که ممکن است نظم جهانی در دوران پساکرونا تهدید کند اینکه، موفقیت کشورهای سرمایه‌داری متمرکز و اقتدارگرا در مدیریت بحران کرونای ویروسی (مانند چین، تایوان، ویتنام و غیره) در فرایند پساکرونای ویروسی برای نسل جدید نظریه‌پردازان جهان سرمایه‌داری ممکن است این خطر ایجاد کند که «در بحث اقتصاد سیاسی شاهد نسلی از تئوریسین‌های سرمایه‌داری در حمایت از سیستم متمرکز و دولت‌های اقتدارگرای سرمایه‌داری به عنوان الگوی مسیر مقابله با بحران‌های پاندمی مثل کرونا بشویم». فراموش نکنیم که ظهور نتولیبرالیسم کینزی در اروپا (که با انتشار کتاب «نظریه عمومی» کینز در راستای جایگزین کردن سرمایه‌داری دولت‌محور به جای سرمایه‌داری بازارمحور آدام اسمیت در کتاب «ثروت و ملل» شکل گرفت)، «مولود ناتوانی سرمایه‌داری بازارمحور در مقابله با بحران فراگیر جهان سرمایه‌داری در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۰ بود.»

خطر دیگری که نظم جهان پساکرونا تهدید می‌کند، از آنجائیکه نظم جهانی دنیای پساکرونا با نظم جهانی دنیای پیشاکرونا متفاوت می‌باشد، آنچنانکه چامسکی می‌گوید: «دو مشکل اساسی دنیای پیشاکرونا یعنی مسابقه تسلیحاتی و محیط زیست در دنیای پساکرونا همچنان باقی خواهد ماند و همین امر خطر ساز آن است که (برعکس فرایند پیشاکرونا که جهان‌سازی آمریکامحور بود) در فرایند پساکرونا این جهان‌سازی چین‌محور بشود». همین امر باعث می‌گردد تا در «فرایند استحاله» تنش بین آمریکا و چین افزایش پیدا کند و



اصل وجود اتحادیه اروپا به چالش کشیده شود.

همچنین خطر عمده دیگری که آینده بین‌المللی را تهدید می‌کند اینکه گرچه کرونا ویروسی در اندک مدتی توانست با بی‌اعتنائی نسبت به مرزهای ملی به صورت بین‌المللی پیش برود و کره زمین را به صورت یک کاسه به چالش بکشد، همه‌گیری پاندمی کرونا ویروسی در عرصه میدانی باعث تکوین «ناسیونالیسم واکنشی» در کشورهای مختلف متروپل و پیرامونی جهان شد، در نتیجه همین رشد ناسیونالیسم منفی و یا واکنشی (نه ناسیونالیسم دفاعی مثبت) در دوران هجمه کرونا ویروسی می‌تواند در فرایند پساکرونا منهای اینکه اتحادیه اروپا را در آستانه فروپاشی قرار بدهد، حتی جهانی شدن اقتصاد یا گلوبالیزه شدن سرمایه‌داری را هم به چالش بکشد. بر این مطلب اضافه کنیم که سرمایه‌داری جهانی در فرایند پساکرونا در چارچوب «مانیفست خودش که هر چه بیشتر سود می‌باشد، کل زیست محیطی کره زمین را تفاله سودآوری خود کرده است». با آن همه ادعای سرمایه‌داری جهانی، بحران کرونا ویروسی نشان داد که قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی چقدر ضعیف‌اند، چرا که یک ویروس توانست منهای اینکه بیش از سه میلیارد نفر انسان را خانه‌نشین کند، تمام اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری را گرفتار بزرگترین بحران تاریخ سرمایه‌داری (بزرگ‌تر از بحران ۱۹۲۹-۱۹۳۰ و بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸) بکند، بنابراین، بدین ترتیب است که در فرایند پسا بحران کرونا ویروسی «ثئوری پایان تاریخ فوکویاما به پایان دوران حیات خود می‌رسد».

فراموش نکنیم که کرونا ویروسی نخستین آزمون پاندمی تاریخ بشر در کره زمین می‌باشد و تا قبل ظهور کووید-۱۹ حتی بیماری طاعون قرن ۱۴ اروپا و بیماری آنفلوآنزای اسپانیایی جنگ اول جهانی (که بیش از ۵۰ میلیون نفر کشته داشته است) و بیماری کرونا ویروس سارس در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۲ و غیره صورت اپیدمی داشته است، نه صورت پاندمی. لذا همین امر بود که باعث گردید تا کرونا ویروسی در اندک مدتی در تمامی کشورهای جهان بدل به کرونا ویروسی اقتصادی و کرونا ویروسی اجتماعی و کرونا ویروسی سیاسی بشود بطوریکه در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که خطر دیگری که جهان پساکرونا ویروسی تهدید می‌کند، استمرار کرونا ویروسی اقتصادی و کرونا ویروسی سیاسی و کرونا ویروسی اجتماعی برای جوامع حتی پیرامونی باشد. پر پیداست که هر چند که در برخورد با کرونا ویروسی در تحلیل نهائی تقریباً تمامی کشورهای جهان با الگوی دو

گانه خواهند توانست کرونا ویروسی را به زانو درآورند، بدون تردید در برخورد با کرونا ویروسی اقتصادی و کرونا ویروسی اجتماعی و کرونا ویروسی سیاسی کشورها و جوامع مختلف شکل و شیوه واحدی نخواهند داشت؛ و از آنجائیکه آنچنانکه چامسکی می‌گوید: «پاندمی کرونا محصول تخریب سیستم بهداشت جهانی توسط نئولیبرالیسم می‌باشد و کرونا ویروسی کووید-۱۹ محصول جهانی شدن سرمایه‌داری است»، بدون تردید می‌توان پیش‌بینی کرد که کرونا ویروسی اقتصادی و کرونا ویروسی سیاسی در فرایند پساکرونا ویروسی می‌تواند نئولیبرالیسم و اقتصاد بازارمحور جهان سرمایه‌داری را به چالش بکشد؛ و یا حداقل اینکه مانند فرایند پسا دو جنگ بین‌الملل به صورت موقت بازارمحوری سرمایه‌داری جهانی را کنار گذارد و حداقل دولت‌محوری را جایگزین آن کند.

اضافه کنیم که کرونا ویروسی با همه کشتار و بدبختی و گرفتاری و فلاکتی که برای بشریت کره زمین به همراه داشته است، دستاورد مهمی هم برای بشریت به همراه داشته است و آن «نقد جهان امروز بشریت است» که این نقد کرونا با زیر سؤال بردن سیستم بهداشت جهانی و فقر نابرابری جوامع پیرامونی و نابودی محیط زیست کره زمین توسط سرمایه‌داری جهانی می‌باشد. اگر بپذیریم که کرونا ویروسی در مدت زمان تاخت و تازش در کره زمین به صورت یک پاندمی تأثیر منفی بر جنبش‌های ضد سرمایه‌داری و مطالبه‌گرایانه و ضد نئولیبرالیستی برابری طلبانه و آزادی‌خواهانه کشوری و منطقه‌ای و جهانی داشته است و برای کوتاه‌مدت حتی توانسته است که تمامی این جنبش‌ها را به رکود بکشد، ولی بدون تردید می‌توان داوری کرد که در درازمدت و در فرایند پساکرونا ویروسی، «کرونا ویروسی اقتصادی و کرونا ویروسی سیاسی و کرونا ویروسی اجتماعی بستر ساز بازتولید جنبش‌ها و خیزش‌های عدالت‌خواهانه سیاسی، اجتماعی، آموزشی، زیست محیطی و جنسیتی ضد سرمایه‌داری جوامع کشوری و منطقه‌ای و جهانی بشود.»

پایان



کالبد شکافی «افزایش دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران»

در عرصه بحران

«کرونا ویروسی»، «کرونا اقتصادی» و «کرونا سیاسی»

ایران توسط خانه کارگر و دیگر تشکل‌های دست‌ساز حکومتی انتخاب می‌شوند. پر واضح است که در غیبت تشکل‌های مستقل کارگری و در غیبت نماینده‌های مستقل طبقه کارگران ایران، در تحلیل نهائی «همان ۳ نماینده کارگری منتخب تشکل‌های زرد کارگری دست رژیم مطلقه فقاهتی هم خود مدافع حاکمیت و کارفرمایان می‌باشند نه نمایندگی کارگران ایران»، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، «تعیین دستمزد طبقه کارگر ایران تنها توسط کارفرمایان در اشکال مختلف حکومتی و خصولتی و خصوصی انجام گرفته است» و دویست و نود و یکمین جلسه شورایی عالی کار که در روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۹/۰۱/۲۰ دستمزد سال جاری ۷۵ درصد نیروی کار ایران را تعیین کرده‌اند، مشتی نمونه خروار می‌باشد که برای اولین بار جوهر شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم را آفتابی کرده است، چراکه این نهاد حتی وقتی که ۳ نماینده کارگری منتخب تشکیلات حکومتی کارگران ایران به اعتراض از مبلغ پیشنهادی جلسه شورایی عالی کار را ترک کردند، با پر روئی و از موضع طلب‌کارانه، در غیبت همین نمایندگان دست‌ساز کارگری، «شش نماینده حکومتی و کارفرمایان سرنوشت یکساله ۷۵ درصد جمعیت ایران را امضاء کردند و به تصویب رساندند.»

حاشا و کلاً از این همه جنایت عریان و آشکار، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توان داوری

شاید اگر بگوئیم که بزرگترین گروه اجتماعی (جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران) که توسط سونامی کرونا ویروسی، کرونا اقتصادی، کرونا سیاسی و کرونا بحران مدیریت و بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (در دو ماه گذشته) از حداکثر ضرر و زیان اقتصادی و اجتماعی و حتی روحی و روانی برخوردار شده‌اند «طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستاهای ایران می‌باشند»، داوری گزافی نکرده‌ایم چرا که:

اولاً در دوران قرنطینه و تعطیلی کار و اقتصاد کشور (از اسفند ماه ۹۸ الی الان) تنها گروه اجتماعی که مجبور به کار شده‌اند «اردوگاه کار و زحمت شهر و روستاهای ایران می‌باشند.»

ثانیاً برای اولین بار شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم (به علت شرایط بحران کرونا ویروسی، کرونا اقتصادی، کرونا سیاسی و کرونا بحران مدیریت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) نتوانستند تا پایان اسفند ماه ۹۸ «دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران را تعیین نمایند» و بالاخره و بالاخره و بالاخره (کوه موش زائید، شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در دویست و نود و یکمین جلسه خود در تاریخ ۱۳۹۹/۰۱/۲۰) پس از آنکه نتوانستند با «سه نماینده کارگری» (منتخب خانه کارگر و دیگر تشکل‌های دست‌ساز کارگری شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) در باب «دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران» به توافق برسند (بعد از ترک سه نماینده فوق از جلسه) شش عضو باقی مانده جلسه فوق شورایی عالی کار (که ۳ نفر آنها نماینده تشکل‌های کارفرمایی و ۳ نفر دیگر هم نماینده دولت کارفرما بودند)، در غیبت سه نماینده کارگری، دستمزد سال ۹۹ کارگران ایران را (بدون امضای سه نماینده کارگری فوق) که حداقل دستمزد در سال ۹۹ (با ۲۱ درصد افزایش نسبت به حداقل دستمزد سال ۹۸) با مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان به تصویب رساندند.

ثالثاً برای اولین بار در تاریخ قانون کار رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، دستمزد سالانه کارگران ایران با «توافق نمایندگان کارفرما» (اعم از خصوصی و حکومتی که بزرگترین کارفرمای کارگران ایران می‌باشند) تعیین گردید.

قابل ذکر است که بافت شورایی عالی کار رژیم مطلقه فقاهتی (که طبق قانون کار این رژیم تنها نهاد تعیین کننده حقوق کارگران ایران می‌باشد) ۹ نفر می‌باشند که از این ۹ نفر، سه نفر از طرف تشکل‌های کارفرمایی تعیین می‌گردند و سه نفر از طرف حاکمیت و سه نفر دیگر هم به نمایندگی از طرف کارگران

کرد که شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته یک شورای عالی کار کارفرمایان بوده است نه شورای عالی کار کارگری؛ و البته علت و دلیل این مهم هم آن است که در طول ۴۰ سال گذشته «طبقه کارگر ایران هرگز نتوانسته است توسط دستیابی به سازماندهی و تشکل مستقل خودش منافع خودش را نمایندگی و حمایت کند». پر پیدا است که تا زمانی که طبقه کارگر ایران نتواند به تشکل مستقل (خودسازمانده و خودرهبر) خودش به صورت دینامیک و تکوین یافته از پائین دست پیدا کند، هرگز نباید از تعیین دستمزدش توسط کارفرمایان گله مند باشد و «منتظر باشند که افعی برای آنها کبوتر بزیانند» زیرا هرگز «هیچ چاقوئی حاضر نمی‌شود تا دسته خودش را ببرد» و هیچ کارفرمایی هم در کادر مناسبات سرمایه‌داری حاضر نیست که بر علیه منافع خودش حکمی را امضاء نماید. یادمان باشد که «مانیفست سرمایه‌دار و سرمایه‌داری کسب هر چه بیشتر سود با هر روش و طریقی است» و مع الوصف بدین ترتیب است که می‌بینیم در سال ۹۹ دستمزد طبقه کارگر ایران بدون امضای نمایندگان شکلی کارگران و در غیبت نمایندگان شکلی کارگران توسط ۶ نماینده کارفرمایان حکومتی و خصوصی و خصولتی به تصویب می‌رسد.

رابعاً بزرگ‌ترین فونکسیون بحران کرونای ویروسی، کرونای اقتصادی، کرونای اجتماعی، کرونای سیاسی و کرونای بحران مدیریت حاکمیت مطلقه فقهاتی «به رکود کشاندن جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و مدنی جامعه بزرگ امروز ایران می‌باشد» بطوریکه اگر داوری کنیم که در طول ۴۱ سال گذشته هرگز جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی و در رأس همه این‌ها جنبش کارگری تا این اندازه در کمای سیاسی - اجتماعی فرو نرفته است، داوری دور از واقعیت نکرده‌ایم. در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که تعیین دستمزد طبقه کارگر ایران در دویست و نود و یکمین جلسه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نه تنها در شرایطی انجام گرفت که طبقه کارگر ایران از حداقل سازماندهی و تشکل مستقل محروم می‌باشد و نه تنها در شرایطی این مهم انجام گرفت که طبقه کارگر ایران در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم محروم از نمایندگان مستقل خودش هستند و نه تنها تعیین دستمزد سال ۹۹ برای اولین بار در شکلی انجام گرفت که نه نمایندگان شکلی کارگران در جلسه فوق حضور داشتند و نه امضاء نمایندگان شکلی کارگران پای

مصوبه فوق وجود دارد و تنها با توافق دو طرف نمایندگان کارفرمایان حکومتی و خصولتی و خصوصی به تصویب رسیده است، از همه مهمتر اینکه، تعیین دستمزد سال ۹۹ اردوگاه کار و زحمت ایران در شرایطی توسط کارفرمایان به تصویب رسید که «جنبش‌های مطالباتی و سیاسی و طبقاتی جامعه ایران در اشکال مختلف صنفی و سیاسی و مدنی آن به علت بحران کرونایی در اوج رکود ۴۱ سال گذشته خود قرار گرفته‌اند» که البته این موضوع فی نفسه خودش نشان دهنده آن است که در شرایطی که «اردوگاه کار و زحمت ایران از حداقل سازماندهی و تشکل مستقلی که بتوانند از منافع آنها حمایت کنند محروم باشند، خود جنبش‌های دموکراتیک و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران اگر به صورت مستقل و تکوین یافته از پائین شکل بگیرند، می‌توانند حتی خلاء تشکل‌های مستقل کارگری را هم پر بکنند و به عنوان مدافع حقوق کارگران توازن قوا حتی در شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را هم به نفع خودش تغییر بدهند.»

بدون تردید همین امر می‌تواند نشان دهنده این حقیقت در این شرایط سخت بحرانی برای جامعه بزرگ ایران باشد که در شرایط پسابحران کرونای ویروسی، یعنی در فرایندی که «کرونای بحران اقتصادی، کرونای بحران سیاسی، کرونای بحران مدیریت و کرونای بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی آشکار می‌گردد و این بحران‌های هزار توی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جایگزین بحران کرونای ویروسی فعلی می‌گردد، جنبش‌های اعتراضی و اعتصابی مطالباتی و طبقاتی اعم از صنفی، سیاسی، مدنی و در رأس همه اینها جنبش کارگری ایران به صورت اگرنادیسمن شده باز تولید خواهند شد». یادمان باشد که یکی از دستاوردهای کرونای ویروسی برای جامعه ایران «آفتابی کردن فقر فلاکت و تضادهای موجود بین بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم با پائینی‌های مانده در فقر فلاکت می‌باشد» که البته این آفتابی شدن توسط کرونای ویروسی، در فرایند کرونای بحران اقتصادی فردای امروز منهای اینکه می‌تواند بستر ساز اعتلای جنبش‌های طبقاتی، جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی گروه‌های مختلف جامعه ایران بشوند، حامل خطر بالقوه بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر و اعتلای خیزش‌های معیشتی (اتمیزه بی‌سر و بی‌سازماندهی مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) می‌باشد.

بر این مطلب اضافه کنیم که ظهور خیزش‌های معیشتی اتمیزه و بی‌سر (آنچنانکه در دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم)

نه تنها بستر ساز اعتلای جنبش‌های طبقاتی و جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی نمی‌شوند، بلکه قطعاً منهای اینکه شرایط برای سرکوب و امنیتی کردن فضا (برای دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) آماده می‌کنند، «بستر ساز ظهور و بازتولید پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر در جامعه ایران نیز می‌گردند.»

خامسا همه موارد چهارگانه فوق در این شرایط که بحران کرونای ویروسی در رأس همه معضلات جامعه بزرگ ایران قرار دارد، باعث گردیده است تا خروجی نهائی جلسات شورای عالی کار در خصوص تعیین حداقل دستمزد سال ۹۹ «با ۲۱ درصد افزایش نسبت به حداقل دستمزد مشمولان قانون کار در سال ۱۳۹۸ مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان تعیین بشود» که البته از آنجائیکه در این زمان جنبش‌های دموکراتیک و در رأس آنها جنبش طبقه کارگر ایران در اوج رکود تحمیلی به سر می‌برند، موضوع دستمزد سال ۹۹ اردوگاه کار و زحمت جامعه ایران نتواند مورد نقد عملی و نظری قرار بگیرد. فراموش نکنیم که فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در اسفند ماه سال ۹۸ در جریان جلسات رسمی شورای عالی کار جهت تعیین دستمزد سال ۹۹ اعلام کرد که «مکانیزم و مبنای تعیین دستمزد کارگران در سال ۹۹ سبد معیشت کارگران می‌باشد نه تورم اعلام شده مراکز آمار حکومتی» و در خصوص «هزینه سبد معیشتی کارگران گفت که سه میلیون و هشتصد هزار تومان سال ۹۸ حداقل ممکن برای شهرهای کوچک ایران است که هزینه سال ۹۸ سبد معیشتی برای کلان‌شهرها حداقل پنج میلیون تومان می‌باشد» و البته او تورم حاکم بر سبد معیشتی کارگری در سال ۹۸ را ۶۳ درصد اعلام کرد. مع الوصف، گرچه در جلسات شورای عالی کار در خصوص تعیین دستمزد سال ۹۹ طرف کارگری شورای عالی کار خواستار نزدیک شدن حداقل حقوق کارگری به حداقل هزینه معیشتی شد، ولی در تعیین مزد سال ۹۹ کارگران، نه تنها رشد هزینه سبد معیشتی کارگری مبنای تعیین مزد واقع نشد، بلکه حتی نرخ تورم جعلی اعلام شده توسط نهادهای آماری خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم ملاک افزایش دستمزد سال ۹۹ قرار نگرفت، چرا که در شرایطی که مرکز آمار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «نرخ تورم ۳۴/۸ درصد اعلام کرده است» و کارشناسان تورم خود رژیم «نرخ تورم سال جاری را ۴۱ درصد پیش‌بینی می‌کنند، افزایش دستمزد سال

۹۹ تنها ۲۱ درصد می‌باشد» که خود این افزایش نشان دهنده «کاهش ۲۰ درصدی درآمد کارگران حتی بر مبنای تورم (به جای هزینه سبد معیشتی) می‌باشد.»

یادمان باشد که طبق محاسبه کمیته دستمزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «هزینه سبد معیشتی یک خانوار ۳/۳ نفره کارگری در اسفند ماه ۹۸ معادل ۴ میلیون و ۹۴۰ هزار تومان بوده است» که البته طبق اعلام خود همین کمیته دستمزد شورای عالی کار، «حداقل هزینه سبد معیشت کارگری در سال جاری ۳۱/۴ درصد رشد خواهد کرد» که با این حساب «مبلغ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان، حداقل دستمزد ۹۹ مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تنها ۴۱ درصد هزینه معیشتی کارگران ایران را تأمین می‌نماید و ۵۹ درصد هزینه معیشت کارگران که معادل ۳ میلیون و ۴۷۰ هزار تومان ماهانه می‌باشد، بی‌پاسخ می‌ماند.»

همین امر باعث می‌شود که در سال جاری «روند فقیرتر شدن نیروی کار جامعه ایران به صورت اگرندیسمان شده نسبت به سال‌های گذشته افزایش پیدا کند» که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در سال ۹۹ یک کارگر با حداقل مزد دریافتی تنها در ماه ۱۱۵ دلار حقوق می‌گیرد، در حالی که همین کارگر با حداقل حقوق دریافتی در سال ۹۶ می‌توانست ۲۳۰ دلار ماهانه حقوق بگیرد و در سال ۸۹ همین کارگر می‌توانست با حداقل حقوق ماهانه ۲۹۰ دلار مزد بگیرد. پر واضح است که سیر منفی منحنی دستمزد کارگران ایران علاوه بر اینکه باعث کاهش قدرت خرید کارگران می‌شود و علاوه بر اینکه بیش از ۸۰ درصد از نیروی کار ایران از فرایند خط فقر سال ۹۸ در سال ۹۹ وارد فرایند خط بقاء و فقر و فلاکت می‌شوند، از همه مهمتر اینکه این سیر منفی منحنی درآمد کارگران ایران در سال ۹۹ باعث رشد ناموزونی در طبقه کارگر ایران می‌گردد که بدون تردید این «رشد ناموزون در طبقه کارگر ایران علاوه بر اینکه باعث گسستگی عمودی بین لایه‌های این طبقه می‌گردد، در عرصه افقی باعث فاصله گرفتن طبقه کارگر ایران از جامعه مدنی جنبشی و پناه بردن به کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گردد.»

اضافه کنیم که طبق آمارهای خود دولت روحانی تعداد افراد صدقه بگیر جامعه ایران (از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در این شرایط بیش از ۶۰ میلیون نفر می‌باشند که خود این آمار نشان دهنده اوج فاجعه می‌باشد. بدون تردید کرونای بحران اقتصادی سال ۹۹ حتی همین آمار بیش از ۶۰ میلیون صدقه



لذا بدین ترتیب است که ضرورت دارد که در اردیبهشت ماه جاری اندیشمندان و نظریه‌پردازان عملی و نظری دو جنبش بزرگ کارگری و معلمان ایران از فرصت استفاده کنند و «شعار محوری امسال خودشان را در چارچوب یک آسیب‌شناسی جدی تعریف نمایند»، چراکه در عرصه حرکت‌های اجتماعی و انسانی «وقوف» در حرکت غیر از «سکون» در حرکت می‌باشد.

فراموش نکنیم که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم هم جنبش کارگری و هم جنبش معلمان ایران در شرایط امروز بحران کرونائی کشور، «در اوج رکود تحمیلی میدانی قرار دارند» لذا بدین ترتیب است که باید «هم جنبش کارگری و هم جنبش معلمان ایران در این شرایط حساس و تندپیچ عنایت داشته باشند که دوران بحران کرونای ویروسی در کشور و جهان گذراست و این دوران پایان می‌یابد و ویروس کرونا به دست توانای بشریت به زانو در خواهد آمد» و قطعاً مرحله پس‌ادوار کرونای ویروسی (که همان دوران کرونای بحران اقتصادی، کرونای بحران سیاسی، کرونای بحران اجتماعی، کرونای بحران مدیریت حاکمیت و کرونای بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد) فرا خواهد رسید و بدون تردید برعکس دوران کرونای ویروسی که حاکمین مطلقه فقاهتی «دوره‌گردان جامعه و سیاست و اقتصاد کشور بودند» در فرایند پساکرونای ویروسی «این گروه‌های اجتماعی پائینی جامعه ایران هستند که باید فشارها و هزینه‌های داده شده دوران کرونای ویروسی خودشان را در اوج فقر و فلاکت تحمیلی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، به فریاد و اعتراض و سازماندهی و تشکل و حرکت رو به جلو جنبشی تبدیل نمایند» بنابراین هم جنبش کارگران و هم جنبش معلمان باید در این شرایط رکود تحمیلی خود عنایت داشته باشند که در کشور ایران با ۴۷ میلیون کاربر شبکه‌های اجتماعی (که نسبت به جمعیت خود از اکتیوترین جوامع بشری در جهان و در عرصه فعالیت سیاسی و اجتماعی در فضای مجازی می‌باشند) آنچنانکه در جریان جنبش کامیونداران ایران (در سال‌های ۹۶ و ۹۷) شاهد بودیم (نخستین جنبشی که در جامعه ایران توانست رژیم مطلقه فقاهتی در عرصه میدانی وارد به عقب‌نشینی بکند و به تمامی اهداف مطالباتی خودشان دست پیدا کنند) جنبش کامیونداران تنها جنبشی بود که تمامی سازماندهی و هدایت‌گری جریان خودشان را توسط شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی انجام می‌دادند.

به هر حال در اردیبهشت ماه جاری «محدودیت‌های کرونائی

بگیر جامعه ایران را به شدت رشد خواهد داد و البته اولین فونکسیون این «سقوط درآمدی کارگران در سال ۹۹ استمرار رکود جنبش کارگری خواهد بود». فراموش نکنیم که آنچه که باعث «شکست جنبش سبز در سال ۸۸ و شکست خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ گردید، همین فاصله گرفتن طبقه کار و زحمت از این جنبش‌ها و خیزش‌ها بوده است». همچنین «کنترل پادگانی» کارگران کارگاه‌های بزرگ و کوچک تولیدی و خدماتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای مولود و سنتز همین روند صعودی فقر فلاکت کارگران ایران می‌باشد. عنایت داشته باشیم که در این شرایط «جمعیت مزدبگیران جامعه ایران ۲۲ میلیون خانواده ۳ نفری می‌باشد که می‌شود ۶۶ میلیون نفر» و جمعیت رسمی بیکاران در شرایط بحرانی کرونای اقتصادی، «۸/۵ میلیون نفر می‌باشد» و جمعیت «زیر فقر نسبی بیش از ۶۰ میلیون نفر و جمعیت زیر خط فقر مطلق مملکت ۱۵ میلیون نفر می‌باشد».

باری، با عنایت به اینکه امسال به علت بحران کرونای ویروسی در کشور و جهان «روز جهانی کارگر» (در جهان و کشور ما) قطعاً با سال‌های گذشته متفاوت خواهد بود؛ و قطعاً به لحاظ میدانی مانند گذشته امکان راه‌پیمائی‌ها و تظاهرات اعتراضی خیابانی در کشورهای متروپل و پیرامونی وجود نخواهد داشت. البته این موضوع در خصوص کشور ما چندان چیز تازه‌ای نیست چراکه در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم هرگز و هرگز در عرصه میدانی برای «جنبش‌های دموکراتیک مدنی و طبقاتی و سیاسی و صنفی حتی حق کوچکترین اعتراض و اعتصاب مطالباتی و طبقاتی صنفی و سیاسی و مدنی قائل نبوده‌اند» هر چند که همین رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۴۱ سال گذشته عمر خود نشان داده است که در راستای تثبیت و نهادینه کردن اقتدار خود حاضر است که برای راه‌پیمائی‌های حکومتی طرفداران خودش آنچنانکه در جریان راه‌پیمائی ۲۲ بهمن سال ۹۸ شاهد بودیم (در شرایطی که ویروس مرگبار کرونا علاوه بر شهر قم غیر قرنطینه شده، کل استان‌های کشور را در نوردیده بود و رژیم مطلقه فقاهتی آگاه به این امر آگاه بود و حتی تا ۳۰ بهمن ۹۸ طبق دستور حکومتی پزشک قانونی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، خان باختگان کرونا در کشور را تحت عنوان ایست قلبی و بیماری حاد تنفسی تعریف می‌کردند) حزب پادگانی خامنه‌ای و دولت روحانی حاضر نشدند قبل از راه‌پیمائی ۲۲ موضوع شیوع ویروس کرونا در کشور ایران را اعلام کنند.



کار بر شبکه‌های اجتماعی به این مهم بپردازند» و به این واقعیت ایمان پیدا کنند که اگر این جنبش‌ها (آنچنانکه در جریان جنبش کامیونداران ایران در سال‌های ۹۶ و ۹۷ شاهد بودیم) «بتوانند روش دیالوگ و با هم صحبت کردن در فضای مجازی تجربه و تمرین بکنند، بدون تردید در فردای کروناوی وپروسی این جنبش‌های اجتماعی دیگر نمی‌توانند مانند گذشته گرفتار حرکت‌های سکتاریستی و کارگاهی و صنفی محض و غیره بشوند» و در خصوص همین تعیین دستمزد سال ۹۹ شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که فوقاً در باب آن صحبت کردیم) اگر بخواهیم تنها در رابطه با همین فاجعه تعیین دستمزد سال ۹۹ دو سوم نیروی کار کشور اظهار نظر بکنیم، باید بگوئیم که «تا زمانیکه جنبش کارگری ایران به لحاظ عمودی و افقی نتوانند به سازمان‌گری مستقل دست پیدا کنند، آش همین آش است و کاسه همین کاسه است» و به قول ابوالقاسم لاهوتی: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است»، به عبارت دیگر تا زمانیکه «جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران به لحاظ عمودی به سازماندهی و به لحاظ افقی به وحدت دست پیدا نکنند، هرگز نه در حرکت مدنی و نه در حرکت‌های صنفی و سیاسی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه نمی‌توانند به دستاوردهای پایداری دست پیدا کنند.»

باری، باید توجه داشته باشیم که در بیش از ۶۰ سال تجربه جنبشی و مبارزه جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران، تنها جنبشی که توانسته است الی الان «سازماندهی و تشکیلات سراسری خودش را در جامعه ایران حفظ کند، جنبش معلمان ایران می‌باشد» که البته طرح این موضوع در اینجا به معنای بی‌نقص و عیب بودن جنبش معلمان ایران نیست، بلکه برعکس باید عنایت داشته باشیم که «تنها املاء و انشاء نانوخته غلط ندارد» طبیعتاً هر جنبشی به موازات گستردگی و فراگیری حرکت اجتماعی عمودی و افقی خودش آستن اشتباهات بیشتری می‌باشد؛ و نیازمند به آسیب‌شناسی مستمر و همه جانبه است. نکته‌ای که در این رابطه و در اینجا نیازمند به تاکید و تکرار می‌باشد اینکه علت اینکه جنبش کارگری ایران (با آن همه ظرفیت بالقوه و دینامیک که هم به لحاظ پتانسیل مبارزه طبقاتی و برابری‌خواهانه و هم به لحاظ پتانسیل سازماندهی و رهبری و هژمونی جنبش‌های اجتماعی ایران و هم به لحاظ پتانسیل مبارزه اعتصابی و اعتراضی که دارند) و می‌توانند حرف اول در جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در

در عرصه میدانی نباید باعث سکون و رکود و عقب‌نشینی دو جنبش بزرگ کارگران و معلمان ایران بشود». فراموش نکنیم که در عرصه آسیب‌شناسی دو جنبش کارگران و معلمان ایران، بزرگ‌ترین ضعف محوری این دو جنبش (با سابقه و بزرگ ایران) این است که «هنوز زبان با هم حرف زدن و دیالوگ با یکدیگر یاد نگرفته‌اند» و هنوز با اینکه بیش از ۶۰ سال از عمر این دو جنبش در ایران می‌گذرد، «جریان‌های روشنفکری بیرون از این دو جنبش در داخل و خارج از کشور به نمایندگی از آنها با هم صحبت و دیالوگ می‌کنند» و این اوج فاجعه است، چرا که تا زمانیکه «خود نظریه‌پردازان عملی و نظری این دو جنبش، از درون توان دیالوگ با یکدیگر پیدا نکنند (و دیگر جریان‌های بیرون از این دو جنبش بخواهند در داخل و خارج از کشور به نمایندگی از آنها با هم صحبت بکنند) قطعاً این دو جنبش به عنوان عمده آماتور و دنباله‌رو آن جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور برای بالا بردن قدرت چانه‌زنی و فراهم کردن مسیر کسب قدرت سیاسی آنها در خواهند آمد» اضافه کنیم که تا زمانیکه دو جنبش معلمان و کارگران ایران «زبان دیالوگ و حرف زدن با یکدیگر یاد نگیرند، امکان همبستگی و پیوستگی عمودی و افقی بین آنها وجود نخواهد داشت.»

عنایت داشته باشیم که وقتی که می‌گوئیم «دیالوگ و حرف زدن بین دو جنبش معلمان و کارگران نباید از این ترم و اصطلاح برداشت صرف ذهنی و انتزاعی و نظری محض بکنیم، بلکه برعکس باید توجه داشته باشیم که دیالوگ و حرف زدن در عرصه دو جنبش باید به صورت دیالکتیکی و در عرصه عمل و نظر و برنامه‌ریزی و نظریه‌پردازی و سازماندهی مادیت پیدا کند» زیرا «بزرگ‌ترین آفت صد سال گذشته جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران این بوده است که پیوسته به صورت یکطرفه و از بالا و توسط روشنفکران و به صورت کلامی و ذهنی و انتزاعی با هم دیالوگ می‌کرده‌اند» و هنوز پس از یک قرن مبارزه «جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران من جمله جنبش کارگری و جنبش معلمان ایران یاد نگرفته‌اند که در عرصه میدانی به صورت عملی و نظری با یکدیگر دیالوگ نمایند»، بنابراین در این رابطه است که باید عنایت داشته باشیم که این شرایط بحرانی کروناوی وپروسی و رکود موضعی جنبش‌های اجتماعی ایران، بهترین فرصتی است که «جنبش‌های معلمان و کارگران همراه با دیگر شاخه‌های جنبش‌های اجتماعی در عرصه فضای مجازی و ۴۷ میلیون

دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ امروز مستضعفین ایران) بزنند، تاکنون نتوانسته‌اند حتی در حد جنبش معلمان ایران به سازماندهی عمودی و افقی دست پیدا کنند، به خاطر «رشد ناموزن طبقه کارگر در عرصه عینی و ذهنی می‌باشد» بطوریکه در خصوص رشد ناموزن طبقه کارگر ایران می‌توان حتی داوری کرد که آنچنان این «رشد ناموزن عینی و ذهنی در طبقه کارگر ایران عمق و گسترش پیدا کرده است که حتی به کار بردن عنوان طبقه کارگر برای این گروه بزرگ اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران سنگین می‌باشد.»

در خصوص اینکه ریشه این رشد ناموزنی طبقه کارگر ایران در کجاست؟ قبلاً به تفصیل در باب آن صحبت کرده‌ایم و بطور خلاصه اگر بخواهیم در اینجا به آن اشاره کنیم، «باید از شکل ناقص و نامتعارف تکوین سرمایه‌داری در جامعه ایران و به خصوص رفرم ارضی شاه - کندی از سال ۴۲ و جایگاه نفت و رانت و رژیم‌های فاسد حکومتی تا شکاف بین درآمدهای حقوقی کارگران مطرح کنیم». بطوریکه امروز بزرگ‌ترین سؤال و آفت و آسیب جنبش کارگری ایران در این است که در شرایط امروز جامعه ایران که بیش از ۱۳۰۰ کارگاه بالاتر صد نفر کارگر در جامعه ایران وجود دارد و کارگران صنعت نفت و خودروسازی در نوک پیکان کارگاه‌های پر جمعیت کارگری ایران قرار گرفته‌اند.

چرا جنبش کارگری ایران در ۳ سال گذشته تنها محدود به جنبش‌های کارگاهی کوچک و حداکثر به کارگاه‌های بزرگ نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و آذرآب و هپکو آن هم در حد دستیابی به حقوق معوقه‌شان خلاصه شده است؟

آیا واقعاً این همان جوهر جنبش کارگری است که بیش از ۱۲۰ سال است که جامعه ایران بر طبل آن می‌کوبد؟

در پاسخ به این سؤال فرجه تنها جوابی که می‌توانیم به آن بدهیم اینکه «رشد ناموزن در طبقه کارگری ایران به لحاظ عینی و ذهنی بسترساز این بحران درون جنبش کارگری ایران شده است» و به خاطر همین آفت است که امروز «عرصه جنبش کارگری ایران در حد کارگاهی می‌باشد نه در حد طبقه‌ای». سؤال دیگری که باز در این رابطه قابل طرح است اینکه، آیا واقعاً کارگران صنعت نفت ایران (که توسط مدیریت پادگانی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم کنترل می‌شوند) به لحاظ درآمدی و امکاناتی می‌توان با کارگران هپکو و آذرآب که در

اختیار سپاه پاسداران می‌باشند مقایسه کرد؟ بدون تردید پاسخ منفی است؛ که البته خود خندق درآمدی تنها در چارچوب همان وجود رشد ناموزنی درآمدی در طبقه کارگر ایران قابل تبیین می‌باشد. اضافه کنیم که «این رشد ناموزن نه تنها در عرصه عینی قابل مشاهده می‌باشد بلکه در عرصه ذهنی طبقه کارگر ایران هم به شدت محسوس می‌باشد» بطوریکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که اصلاً به لحاظ «ذهنی یک کارگر صنعت نفت ایران با یک کارگر آجرپزی ورامین قابل مقایسه نیست». یادمان باشد که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در طول ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین) پیوسته بر این اعتقاد بوده‌ایم که «تعریف‌ترم کارگر در جامعه ایران، کارگر فقط محدود به کارخانه و تولید صنعتی نمی‌شود، بلکه کارگر در رویکرد ما در چارچوب اردوگاهی قابل تعریف است»، به عبارت دیگر «کارگر مشمول تمامی افرادی می‌شوند که مجبور به فروش نیروی کار یدی و فکری خود برای تأمین معیشت خود می‌باشند» بنابراین «در رویکرد ما معلمان که برای تأمین معیشت زندگی خود مجبور به فروش کار فکری خود می‌باشند، همان اندازه کارگر هستند که کارگران تولیدی و خدماتی برای تأمین معیشت خود مجبور به فروش نیروی کار خود می‌باشند».

پر پیدا است که در چارچوب این «رویکرد به کار فکری معلمان و کار یدی کارگران تولیدی و خدماتی و توجه به مبارزه اردوگاهی آنها (نه مبارزه صرف طبقاتی آنها) در این شرایط می‌تواند بسترها جهت همبستگی و پیوستگی بین دو جنبش بزرگ معلمان و کارگران در جامعه بزرگ ایران فراهم نماید.»

پایان

استحاله

«انسان در خود» به «انسان برای خود»

موضوع زمان را که عادت به تفکر عینی تجربه‌ای است در باره خداوند تبیین نمایند، اما برعکس، «عبادت» در اسلام و در تاریخ نشان داده است که «شرط لازمی است برای تجربه زمان و فهم بی‌نهایت حقیقت». این است که به عبادت باید همچون عاملی نظر شود که «مکمل ضروری برای فعالیت عقل شخصی انسانی است که طبیعت را مشاهده می‌کند». بی‌شک «مشاهده علمی طبیعت ما را در تماس نزدیک با رفتار حقیقت و واقعیت نگاه می‌دارد» و به این ترتیب است که «ادراک درونی ما را برای رویت عمیق‌تری از آن تیز می‌کند». در اینجا است که نمی‌توانم از آوردن اشعاری از مولوی خودداری کنم؛ که در این اشعار مولوی «چگونگی جستجوی صوفیان برای رسیدن به خود حقیقت وصف می‌کند»:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست

جز دل اسپید مثل برف نیست

زاد دانشمند آثار قلم

زاد صوفی چیست؟ آثار قدم

همچو صیادی سوی آشکار شد

گام آهو دید و بر آثار شد

چند گامش گام آهو در خور است

بعد از آن خود ناف آهو رهبر است

«عبادت از ریشه «عبد» است و به معنای «کوفتن و هموار کردن جاده می‌باشد» و «عبد الطريق» یعنی «جاده هموار شد» بنابراین «عبادت» به معنای «کوفتن و هموار کردن ناهنجاری‌ها و دست‌اندازی‌های خویشتن است» تا انسان «راهی» بشود «راسته و هموار در زیر پای اراده حاکم بر هستی» تا «حقیقت» همچون نهری بر بستر رام خویش بر گذرگاه وجودی آدمی بگذرد، آدمی با ضربه‌های عبادت، خود را در برابر سلطنت «راستی» و «ایمان» و «حق» در هم کوبد و خرد کند، «راه» کند! (معلم کبیرمان شریعتی - م. آ - ج ۷ - ص ۹۰).

حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در باب عبادت می‌گوید:

«عمل عبادت به قصد دست یافتن به معرفت، به «تفکر» شباهت دارد. ولی عبادت در عالی‌ترین صورت خود «بیشتر و برتر از تفکر مجرد است» عبادت نیز مانند تفکر یک فرایند «مشاهده درونی یا مراقبه است» با این تفاوت که فرایندهای مراقبه‌ای در عبادت به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند و نیرویی پیدا می‌کنند که «بر اندیشه محض ناشناخته است» در عمل تفکر، «ذهن حقیقت و واقعیت را مشاهده و دنبال می‌کند» برعکس، در عبادت از وظیفه جستجوی کلیتی که تفکر گام آهسته کرده است، دست برمی‌دارد و از «اندیشه برتر و بالاتر می‌رود و خود حقیقت و واقعیت را تسخیر می‌کند تا آگاهانه در حیات و حرکت هستی شرکت جوید». در این گفته هیچ رمز و معنائی وجود ندارد، چراکه عبادت به عنوان وسیله «اشراق نفسانی، عملی حیاتی و متعارفی است که به وسیله آن جزیره کوچک شخصیت ما، خودش را در کل بزرگتری از حیات (خداوند) کشف می‌کند». در اینجا فکر نکنید که من از وحدت وجود و فناء فی الله سخن می‌گویم، زیرا وحدت وجود و فناء فی الله «هیچ ارتباطی با گشوده شدن سرچشمه‌های حیات که در اعماق من بشری قرار گرفته است، ندارد» بر خلاف «اشراق نفسانی که با شکل دادن به شخصیت بشری، نیروهای تازه‌ای به آن می‌بخشد» هیچ آثار حیاتی از پی خود بر جای نمی‌گذارد و من نیز در این رابطه از راه‌های مرموز و خاص معرفت سخن نمی‌گویم. همه هدف منان است که توجه شما را به آن تجربه واقعی بشری جلب نمایم که تاریخی در پی و آینده‌ای در پیش دارد. تصوف بدون شک در این تجربه افق‌های تازه‌ای با مطالعه خاص خود کشف کرده است. ادبیات تصوف اشراقی و نوربخش است، ولی «اصطلاحات تصوف و عرفان از افکار متافیزیک و مندرس شده‌ای شکل گرفته است که اثر کشنده‌ای در علم جدید دارد» چراکه «تصوف با تاسی از نوافلاطونی‌های مسیحی و مسلمان، در پی یافتن عدم بی‌نامی هستند که نمی‌توانند



خوشتر از صد منزل گام و طواف

حقیقت این است که هر جستجوی معرفتی اساساً نوعی از عبادت است یعنی آنکه «عالمانه به مشاهده طبیعت می‌پردازد، همچونان صوفی است که در عبادت خواستار دست یافتن به خود حقیقت مطلق می‌باشد». اگرچه صوفی تنها بر جای پای آهو و مشک ناف آهو می‌رود؛ و به این ترتیب است که برعکس «عالمان، برای صوفیان روش جستجوی حقیقت مطلق محدودتر می‌باشد» اما عطش معرفت برای صوفیان آنها را به نقطه‌ای خواهد رسانید که در آن نقطه بوی ناهه آهو بهتر از جای پای آهو آنها را رهبری خواهد کرد؛ و در آنجاست که بر قدرت وی بر طبیعت می‌افزاید و آن روئیت کل بی‌پایان را بهره‌آسانی می‌سازد که فلسفه آن را می‌جوید ولی آن را نمی‌یابد، بنابراین برای «صوفیان بینش بدون قدرت، تعالی اخلاقی می‌آورد، ولی نمی‌تواند یک فرهنگ پاینده بسازد». آنچنانکه قدرت بدون بینش و بصیرت تمایل آن دارد که مخرب و غیر انسانی بشود. برای «گسترش و ترقی و تعالی انسانیت لازم است که هر دو مؤلفه فوق با یکدیگر ترکیب بشود». فلسفه و هدف «عبادت وقتی بهتر حاصل می‌شود که عبادت به صورت دسته جمعی انجام بگیرد، نه به صورت فردی» زیرا «روح عبادت در تمامی ادیان اجتماعی است»؛ یعنی حتی راهب مسیحی هم از اجتماعی آمیختگی دست می‌کشد، به این امید که در صومعه دور افتاده خود با خدا همراه شود. اجتماع دینی عبارت است از مجموعه‌ای از افراد بشر که به انگیزش خواست واحدی، همه آنان در باره یک موضوع به خود تمرکز دهند و خودهای درونی خویش را آزاد می‌گذارند تا انگیزه واحدی در آن تأثیر کند. این خودهای آزاد شده یک حقیقت روان‌شناختی است که قدرت ادراک اجتماعی انسان‌ها را تعالی می‌بخشد؛ و عواطف انسانی را عمیق‌تر می‌کند و به اراده هر فرد آنچنان نیروئی می‌بخشد که در انزوای فردیت این نیرو بر او ناشناخته می‌ماند، بنابراین اگر به عبادت همچون نمودی فردی و روان‌شناختی نظر بشود، باید گفت که «عبادت هنوز یکی از رموز و اسرار انسان است»، چرا که علم روانشناسی تا کنون قوانین مربوط به افزایش و ترقی حساسیت بشری را در حالت تجمع افراد در کنار یکدیگر کشف نکرده است. البته در اسلام این دسته جمعی بودن عبادت و اشراق نفس از طریق نماز جماعت، در این رابطه خود نکته جالب توجهی می‌باشد. علی‌هذا، چون از نمازهای جماعت روزانه مسلمانان بگذریم و

به مناسکی که مسلمانان مثل حج سالانه بر گرد خانه کعبه انجام می‌دهند توجه کنیم، به آسانی آشکار می‌شود که چگونه عبادت اسلامی به تدریج دامنه اجتماع بشری را توسعه می‌دهد، بنابراین، عبادت خواه فردی باشد و خواه اجتماعی، «تجلی اشتیاق درونی انسان است برای دریافت جوابی در سکوت هراسناک جهان». عبادت فرایند منحصر به فرد اکتشافی است «که به وسیله آن من جوینده، در همان لحظه که نفی خودی خویش را می‌کند، به اثبات وجود خویش می‌رسد و به این ترتیب ارزش حقانیت وجود خویش را به عنوان عامل بالنده‌ای در حیات جهان کشف می‌کند». شکل عبادت در اسلام که با ذاکر و ذکر پیوند کامل دارد، نمایش نفی و اثبات هر دو می‌باشد. ولی داوری قرآن در باب انواع و اشکال عبادت در جوامع مختلف بشری، با توجه به این امر که عبادت را مشمول تجربه بشریت در تاریخ می‌داند، لذا «عبادت را تجربه درونی بشر می‌داند که در طول تاریخ به صورت‌های گوناگونی تجلی خارجی پیدا کرده‌اند» و همین امر باعث گردیده است که اشکال و انواع مختلف عبادات در بشر باعث اختلاف و نزاع بین آنها نشود. در قرآن اینکه روی خود را به کدام سو بگردانیم نسبت به محتوا و جوهر عبادات جنبه اساسی ندارد. قرآن با کمال وضوح در این باره چنین می‌گوید: «خاور و باختر از آن خداست، پس به هر جا که رو کنید وجه خداوند همانجاست» (سوره بقره - آیه ۱۱۵) و در جای دیگر قرآن می‌گوید: «نیکی آن نیست که صورت‌های خود را به خاور و باختر حرکت بدهید، بلکه برعکس نیکوکار کسی است که به خدا و آخرت و ملائکه و کتاب و پیامبران ایمان آورد و به خاطر دوستی با خداوند مال خویش را به خویشاوندان و یتیمان و درویشان و واماندگان در راه و خاوندگان و گرفتاران ببخشد و نماز را به پای دارد و زکات دهد و به پیمان خویش که با دیگران بسته‌اند وفا کنند و بر پریشانی و رنجوری و سختی‌ها بردبار باشند. به تحقیق اینان همان کسانی هستند که راست گفته‌اند و اینان پرهیزکارانند» (سوره بقره - آیه ۱۷۷). علی‌ایحال، نباید از این امر مهم غافل بمانیم که «انتخاب جهت واحدی برای نماز، در اسلام برای آن است که وحدت احساسی میان جماعت نمازگزاران حاصل بشود» شکل واحد نماز در اسلام برای همه مسلمانان چنان است که «احساس مقام یا برتری نژادی را در میان عبادت‌کنندگان برمی‌اندازد؛ و روح تساوی اجتماعی را به جای آن می‌نشانند و تقویت می‌کند». تصور کنید که اگر چنان شود که در زمان ما «برهمنان اشراف‌منش جنوب هندوستان روزانه برای نماز، شانه به شانه در کنار نجس‌ها در یک صف بایستند، چه انقلاب روحی عظیمی حاصل خواهد شد» بنابراین



«از یگانگی من جهان شمولی که همه من‌ها را آفریده و نگاهداری می‌کند، وحدت اساسی نوع بشر نتیجه می‌شود». تقسیم نوع بشر به نژادها و ملت‌ها و قبیله‌ها، بنابه گفته قرآن، «تنها برای شناختن و شناخته شدن است». صورت اجتماعی نماز در اسلام، گذشته از جنبه ادراکی و معرفتی آن، برای این است که وحدت اساسی نوع بشر با ویران شدن سد و بناهایی که میان انسانی و انسان دیگر موجود است، به صورت حقیقی از زندگی پدیدار شود و پایدار بماند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل سوم - ص ۱۰۵ تا ۱۰۹ - سطر ۱۵ به بعد).

باری، با مطابقت دو گفته فوق محمد اقبال و شریعتی در باب فلسفه عبادت در اسلام و قرآن می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

۱ - عبادت کوفتن و هموار کردن «دیالکتیک وجودی خویشتن است تا وجود انسان راهی بشود در پیوند با بی‌نهایت».

۲ - عبادت از امور چند وجهی است که هر کس بر حسب ظرفیت وجودی و مطابق رویکرد معرفت‌شناسانه خود از آن برداشت می‌نماید؛ که بدون تردید در چارچوب «کسب معرفت، عبادت دارای جوهر تفکر و معرفت نیز می‌باشد».

«قال رسول الله: يا علي اذا راي الناس يتقربون الي خالقهم بانواع الابر تقربانت اليه بانواع العقل تسبقهم»
- ای علی زمانی که مردم تقرب به خداوند را توسط کثرت عبادات دنبال می‌کنند تو با تفکر و اندیشه خداوند را عبادت بکن» (معراجیه - ابن سینا - نقل از توفیق التطبيق - علی بن فضل الله الجیلانی - ص ۵۶).

۳ - البته عبادات در مرحله عالی‌تر برتر از تفکر مجرد می‌رود و در فرایند عالی‌تر انسان را وارد فرایند اگزستانسی و وجودی می‌کند که مطابق آن از اندیشه برتر و بالاتر می‌رود و به جای «عمل تفکر، توسط مشاهده حقیقت و واقعیت، به وسیله ذهن به تسخیر خود حقیقت و واقعیت می‌پردازد» یعنی از «مشاهده حقیقت و واقعیت وارد تسخیر خود حقیقت واقعیت توسط تعالی وجودی و اگزستانسی و یا معراج و تکامل عمودی می‌شود».

۴ - از آنجائیکه عبادت در فرایند عالی خود باعث می‌گردد تا انسان به وسیله اشراق نفسانی و تکامل عمودی وجود خودش به سوی بی‌نهایت، باعث آزادی جزیره کوچک «خودش» در کل بزرگی به وسعت بی‌نهایت بزرگ می‌گردد،

در نتیجه همین امر باعث می‌گردد تا انسان عابد با عبادت از مرحله «تماشاگری مشاهده حقیقت و واقعیت توسط ذهن، وارد مرحله بازی‌گری (توسط تکامل اگزستانسی و عمودی و وجودی که باعث تسخیر حقیقت و واقعیت می‌شود، به وسیله تکامل وجودی) بشود» بنابراین «عبادت در فرایند اگزستانسی، بسترساز استحاله انسان در خود، به انسان برای خود می‌شود» چراکه «انسان در خود، همان انسان تماشاگر است» که توسط ذهن تنها به تماشای حقیقت و واقعیت می‌پردازد؛ اما انسان بازی‌گر، انسانی است که در بستر عبادت با تجربه وجودی و معراجی و عمودی خود جهت تسخیر حقیقت و واقعیت تنها به مشاهده حقیقت واقعیت قناعت نمی‌کند بلکه برای تکامل عمودی خود به بازی‌گری در وجود هم می‌پردازد و با «جایگزینی تجربه وجودی به مشاهده واقعیت است که از انسان در خود، بدل به انسان برای خود می‌شود».

۵ - از آنجائیکه عبادت برای عابد در چارچوب رویکرد او به دین و اسلام معنی پیدا می‌کند، با توجه به اینکه رویکرد به دین و اسلام برای همه عبادت‌کنندگان یکسان نمی‌باشد، علاوه بر اینکه این امر باعث می‌گردد تا «عبادت برای همگان یکسان نباشد» رویکرد عابد به اسلام و دین اولین عاملی می‌شود که مطابق آن نوع و شکل و صورت عبادت، برای عابد تعریف می‌کند. بدین ترتیب است که از آنجائیکه در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش) رویکردهای به دین و اسلام در نگاهی کلی به سه دسته قابل تقسیم می‌باشند که عبارتند:

الف - دینداری و اسلام تطبیقی.

ب - دینداری و اسلام انطباقی.

ج - دینداری و اسلام دگماتیستی.

مطابق همین انواع سه گانه دینداری و اسلام است که ما در عرصه عبادت و یا رابطه عابد با عبادت با همین سه نوع عبادت یعنی:

اول - عبادت تطبیقی.

دوم - عبادت انطباقی.

سوم - عبادت دگماتیستی، روبرو هستیم.

ادامه دارد



کدامین «استراتژی»؟

«مردم را از این‌ها بگیریم»؟

«این‌ها را از مردم بگیریم»؟

رویکرد جنبش روشنگری ارشاد معلم کبیرمان شریعتی با رویکرد دگماتیست و ارتجاعی روحانیت حوزه‌های فقهاتی از گذشته الی الان می‌باشد» چراکه شریعتی جهت جداسازی مردم از رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی «بر شعور و خودآگاهی مردم تکیه می‌کرد» در صورتی که روحانیت حوزه‌های فقهاتی «بر شور و احساسات مذهبی فقهاتی و زیارتی و مداحی‌گری مردم ایران تکیه می‌کردند».

ثانیاً طبیعی است که اگر برای جداسازی مردم از حاکمیت به جای شور و احساسات بر «خودآگاهی توده‌ها به عنوان موتور و لکوموتیو حرکت آنها تکیه بکنیم» در آن صورت در همین رابطه سؤال چهارم و پنجمی هم قابل طرح است.

سؤال چهارم اینکه «کدامین خودآگاهی موتور و لکوموتیو حرکت توده‌های اعماق جامعه متکثر و رنگین کمان ایران است؟» و همچنین سؤال پنجم اینکه، «خود این خودآگاهی چگونه در بطن اعماق جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران حاصل می‌شود و چگونه وارد وجدان توده‌های اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد؟»

فراموش نکنیم که «خودآگاهی مجرد و انتزاعی و ذهنی هرگز و هرگز نمی‌تواند موتور حرکت اعماق توده‌های جامعه بزرگ ایران بشود» و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که «خودآگاهی مجرد و انتزاعی تنها به درد نخبان و روشنفکران جامعه می‌خورد نه توده‌های

در طول ۴۱ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (از بدو تکوین این رژیم الی الان) در عرصه شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران و نهادینه شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، محوری‌ترین سوالی که در رابطه با مبارزه با این رژیم (در ۴۱ سال گذشته) در برابر کنش‌گران سیاسی (چه در عرصه جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور و چه در عرصه جنبش‌های پیشرو دموکراتیک و سوسیالیستی جامعه بزرگ ایران در دو جبهه بزرگ عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) قرار داشته است، همین سؤال فوق بوده است که «کدام یک از این دو استراتژی درست است؟»، «مردم را از این‌ها بگیریم؟» یا «این‌ها را از مردم بگیریم؟» و دلیل این امر همان است که پاسخ تئوریک به این دو سؤال توسط هر فرد و جریان سیاسی می‌باشد، به عبارت دیگر هرگز کنش‌گران جمعی و فردی جامعه سیاسی و جنبش‌های پیشرو ایران در بالا و پائین هرگز نمی‌توانند به صورت تاکتیکی (نه استراتژی) به این دو سؤال پاسخ بدهند. همچنین هرگز نمی‌توانند به صورت انتزاعی و ذهنی مجرد به دو سؤال فوق پاسخ بدهند، چراکه به موازات پاسخی که به این دو سؤال داده می‌شود، خواسته یا ناخواسته فرد و یا جریان و یا جنبش سیاسی «رویکرد عملی و نظری خودش را اعلام می‌نماید» و البته دلیل این امر همان است که اگر در پاسخ به دو سؤال فوق، اولویت اول به این بدهیم که «باید مردم را از این‌ها بگیریم» بدون تردید فوراً در این رابطه سؤال سوم مطرح می‌گردد و آن اینکه «چگونه این‌ها را از مردم بگیریم؟»

بدین خاطر در پاسخ به این سؤال سوم است که استراتژی کنش‌گران فردی و جمعی فوق در این رابطه قابل طرح می‌باشد به عبارت دیگر «بدون استراتژی بدون امکان پاسخگوئی به سؤال سوم وجود ندارد» یعنی «گرفتن توده‌ها از این‌ها»:

اولاً حتماً باید «فرایندی باشد» چراکه هرگز و هرگز نمی‌توان «توده‌ها را به صورت مکانیکی از حاکمیت جدا بکنیم». تجربه شکست انقلاب ۵۷ مولود و سنتر همین جداسازی مکانیکی توده‌های جامعه ایران توسط خمینی از حاکمیت توتالیتر و کودتائی پهلوی بوده است. یادمان باشد که خمینی و روحانیت دگماتیست حواریون او در سال ۵۷ جهت جداسازی مردم ایران از رژیم پهلوی بر «شور و احساسات مذهبی مردم ایران» (توسط اسلام فقهاتی، اسلام زیارتی، اسلام روایتی و اسلام مداحی‌گری) تکیه می‌کردند «نه بر شعور و خودآگاهی مردم ایران» و البته همین موضوع «خندق پر ناشدنی بین

اعماق جامعه بزرگ ایران»، بنابراین بدین ترتیب است که باید بگوئیم که «تنها خودآگاهی کنکرت و مشخص در چارچوب دو رویکرد برابری طلبانه و آزادی خواهانه است که می تواند توده های اعماق جامعه ایران را به حرکت پایدار درآورد» و در خصوص همین «خودآگاهی کنکرت و مشخص است که خودآگاهی محصول دیالکتیک و عامل حرکت افقی در چارچوب محیط زندگی گروه های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران می باشد که توسط نیروهای پیشگام این دیالکتیک از زندگی آنها کشف می گردد و در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی، این دیالکتیک کنکرت و مشخص وارد وجدان آنها می گردد.»

بدین خاطر «خودآگاهی کنکرت سنتز جدید انتقال این دیالکتیک مشخص از محیط کار به وجدان آنها می باشد» و دلیل این امر همان است که دیالکتیک یا تضادهای محیط گروه های مختلف اجتماعی صورت عام و یکسان ندارند بلکه برعکس با تفاوت محیط های کار و زندگی صورت های متفاوتی دارند. در این رابطه طبیعی است که «خودآگاهی گروه های مختلف اجتماعی نیز متفاوت می باشند.»

یادمان باشد که «انتقال دیالکتیک از محیط کار و زندگی به وجدان گروه های مختلف اجتماعی به صورت خود به خود انجام نمی گیرد و حتماً حضور پیشگامان در راستای انجام این انتقال (در بستر پراکسیس روزمره سیاسی، صنفی، مدنی و طبقاتی آنها) امری ضروری می باشد» و البته طرح «ضرورت پیشگام در عرصه انتقال دیالکتیک محیط به وجدان گروه های مختلف اجتماعی در عرصه استراتژی، نباید تداعی کننده تقدم حرکت حزب بر طبقه یا جایگزینی حزب طراز نوین پیشاهنگ لنین به جای طبقه بکند»، چراکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین، به جای رویکرد طبقه ای مارکسیسم در اشکال مختلف کلاسیک و دولتی و حزب دولت و غیره آن) «رویکرد اردوگاهی» را جایگزین «رویکرد طبقه ای» کرده است و در چارچوب «رویکرد اردوگاهی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) جنبش طبقه کارگر و حرکت خود طبقه کارگر ایران را تنها بخشی از اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه کار و زحمت تعریف می کند و هرگز در این رابطه حرکت طبقه کارگر و جنبش طبقه کارگر را مطلق نمی کند و همچنین جایگزین اردوگاه بزرگ (دو طبقه کار و زحمت و طبقه متوسط شهری) مستضعفین ایران نمی کند؛ در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را به

دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه (طبقه متوسط شهری) و برابری طلبانه (طبقه پائینی یا طبقه کار و زحمت) جامعه ایران تقسیم می نماید که طبقه کارگر و جنبش کارگری تنها در جبهه بزرگ عدالت خواهانه جامعه ایران قابل تعریف می باشد». پر واضح است که در همان جبهه عدالت طلبانه طبقه کارگر ایران دارای متحدین طبیعی از حاشیه تولید و حاشیه نشینان کلان شهرهای ایران (که جمعیت آنها در جامعه امروز ایران، بیش از ۱۹ میلیون نفر یعنی شش میلیون بیشتر از جمعیت طبقه کارگر ایران می باشد) تا مزدبگیران و دستفروشان و غیره می باشند.

باری در این رابطه است که اگر بر این باور باشیم که «موتور حرکت توده های اعماق جامعه ایران خودآگاهی می باشد»، بدون تردید در عرصه «تدوین استراتژی بر پایه خودآگاهی کنکرت به عنوان موتور حرکت توده های اعماق جامعه ایران موضوع تحول فرهنگی در نوک پیکان هیرارشیک مراتب تحول اجتماعی، تحول سیاسی و تحول اقتصادی قرار می گیرد» چراکه در چارچوب این رویکرد «انجام تحول سیاسی و تحول اقتصادی در گرو تحول اجتماعی می باشد، آنچنانکه تحول اجتماعی در گرو تحول فرهنگی است». قابل ذکر است که «طرح ترم تحول فرهنگی در اینجا نباید تداعی کننده یک موضوع مجرد و ذهنی و انتزاعی بکند» چراکه «فرهنگ» در رویکرد ما «معرف هویت تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فردی می باشد» بنابراین تا زمانی که این «فرهنگ دچار تحول نشود، خودآگاهی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی برای گروه های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران حاصل نمی شود». در این رابطه است که اگر بازگردیم به پاسخ به دو سؤال سوء تیر این نوشتار (کدامین استراتژی؟، مردم را از اینها بگیریم؟ یا اینها را از مردم بگیریم؟ و یا به عبارت دیگر، جدا کردن مردم از حاکمیت؟ و یا جدا کردن حاکمیت از مردم، کدامین اولویت دارد؟) و در پاسخ به چگونگی انجام جدا کردن توده ها از حاکمیت مطلقه فقهاتی (توسط موضوع خودآگاهی کنکرت به عنوان موتور و لکوموتیو این امر) بدون تردید می توانیم پاسخ به سوال های فوق را اینچنین فرموله نمائیم:

اولاً برای جداسازی مردم از اینها، استراتژی تقدم تحول فرهنگی (از پائین جامعه ایران) بر تحول اجتماعی و تحول سیاسی و تحول اقتصادی باید در دستور کار جنبش پیشگامان مستضعفین ایران قرار بگیرد.

ثانیاً برای دستیابی به «تغییر توازن قوا» در بستر استراتژی جنبشی که لازمه جداسازی اینها از حاکمیت مطلقه فقهاتی می باشد، این امر تنها در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین (در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه

طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه پائینی‌های جامعه، یا طبقه کار و زحمت تحت رهبری جنبش طبقه کارگر و در رأس آنها جنبش کارگران صنعت نفت ایران) می‌باشد.

ثالثاً در چارچوب «استراتژی تغییر توازن قوا جهت جداسازی مردم از حاکمیت مطلقه فقهاتی حاکم، کسب قدرت سیاسی از پائین، جزو وظایف اردوگاه یا جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد نه وظیفه جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور» بنابراین برعکس رویکرد مارکسی که معتقد به «کسب قدرت سیاسی طبقه می‌باشد» و برعکس رویکرد لنینی که معتقد به «کسب قدرت سیاسی توسط حزب نخبگان می‌باشد» در استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، از آنجائی که «جامعه‌محور می‌باشد نه طبقه‌محور و نه حزب‌محور، کسب قدرت سیاسی جزء وظایف جامعه می‌باشد که در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌توان به آن دست پیدا کرد.»

باری، در عرصه استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز با کسب قدرت سیاسی از بالا توسط جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور و یا توسط ارتش‌های امپریالیستی و ارتجاع منطقه، مملکت ایران گل و بلبل نمی‌شود؛ و لذا در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران «جنگ جریان‌های سیاسی از چپ تا راست راست در داخل و خارج از کشور، همه معلول رویکرد کسب قدرت سیاسی خودمحور این جریان‌های بیگانه با جنبش‌های اردوگاهی داخل ایران می‌داند» که هر کدام از آنها چتری در دست گرفته‌اند و در عرصه استراتژی کسب قدرت سیاسی خود (چه از مسیر رژیم چنج جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و چه از مسیر سرنگون طلبانه خود و چه از مسیر گذار از رژیم حاکم) تلاش می‌کنند تا جهت یارگیری، خود را مصیب و جریان‌های دیگر را در این رابطه مخطی اعلام کنند.

باری، اگر در پاسخ به دو سؤال عنوان این پرسش و پاسخ، به رویکرد اولویت «این‌ها را از مردم بگیریم» (به جای، «مردم را از اینها بگیریم») تکیه بکنیم، در این صورت در پاسخ به سؤال سوم که «چگونه می‌توانیم این‌ها را از مردم بگیریم؟» راهی جز این برای ما نمی‌ماند مگر اینکه، «جدا کردن این‌ها از توده‌ها، تنها توسط استراتژی پیشاهنگی» (از چریک‌گرایی و ترور و تروریسم تا ارتش خلقی و حزب نخبگان سیاسی) صورت بگیرد که در تحلیل نهائی حاصلش آن می‌شود که آنچنانکه از فرایند پسا شهرپور ۲۰ الی الان یعنی در طول ۷۸ سال گذشته شاهد بوده‌ایم، در سه فرایند پیشاهنگی چریک‌گرایی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه حزب - دولت لنینیستی، این نخبگان سیاسی بودند که در فرایند «گرفتن

این‌ها از مردم ایران» خودشان جانشین مردم می‌کردند و مردم را از عرصه بازی‌گری به صحنه تماشاگران صحنه هدایت می‌کردند و آنچنانکه در جریان سیاهکل (در زمستان سال ۴۹) چریک‌های فدائی خلق شاهد بودیم، بالاخره «همین مردم تماشاگر در عرصه بازی‌گری در خدمت نیروهای سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی درآمدند» و بدین ترتیب رویکرد چریک‌گرایی به عنوان تاکتیک و استراتژی در تحلیل نهائی به آنجا رسید که در سال ۱۳۵۵ که رفته رفته شرایط برای اعتلای جنبش و خیزش توده‌های اعماق جامعه ایران فراهم می‌گردید، تمامی جریان‌های چریک‌گرا و تحزب‌گرای حزب - دولت لنینیستی غایب و متلاشی شده بودند و یا حداکثر در زندان‌ها و خارج از کشور بودند، لذا در غیبت این جریان‌های پیشاهنگ سه مؤلفه‌ای بود که «شرایط برای موج‌سواری روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی (و بالا بردن عکس خود بر سطح کره ماه و تثبیت هژمونی خود بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران) فراهم گردید.»

یادمان باشد که ظهور خمینی و حواریون او در سال ۵۷ در مقام هژمونی جنبش ضد استبدادی مردم ایران، «عامل انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران نبود بلکه کاملاً برعکس (ظهور خمینی و حواریون ارتجاعی او در سال ۵۷) معلول انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران بود» به عبارت دیگر، همان انقلابی که در خلاء جریان‌های سیاسی سه مؤلفه‌ای پیشاهنگی چریک‌گرا و ارتش خلقی و حزب - دولت لنینیستی از اعماق جامعه ایران اعتلا پیدا کرده بود، به علت همان «خلاء رهبری و سازماندهی و دیسکورس ایجابی و آلترناتیوی بستری شد تا منهای اینکه نظریه ارتجاعی ولایت فقیه خمینی به عنوان گفتمان این انقلاب درآید»، جریان دگماتیست روحانیت حوزه‌های فقهاتی هم تحت هژمونی خمینی توانستند با موج‌سواری و شعار «همه با هم» (بخوان همه با من) و شعار ارتجاعی «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» هژمونی خود را به صورت مکانیکی بر جنبش ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران نهادینه و تثبیت نمایند و به قول آخوند هادی غفاری «ملأتریا را جایگزین پرولتاریا بکنند» و یا به قول شیخ مرتضی مطهری «روحانیت بتواند با چند تا راه‌پیمائی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی را سرنگون کنند.»

ادامه دارد



آسیب‌شناسی «خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸»

خیزش دی‌ماه ۹۶) تلاش کرد تا توسط پمپاژ کمک‌های صدقه‌ای از بالا تحت عنوان یارانه معیشتی، از پیوند حاشیه‌های تولید به این خیزش جلوگیری کند چراکه اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فهمیده بودند که «موتور حرکت خیزش دی‌ماه ۹۶ ارتش ۱۹ میلیون نفری حاشیه‌نشینان بودند، در صورتی که موتور حرکت خیزش آبان‌ماه ۹۸ ارتش ۸ میلیون نفری جوانان بیکار و قشر غیر مرفه طبقه متوسط شهری بودند» لذا به همین دلیل در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ بزرگ‌ترین موفقیت دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای در این بود که توانستند توسط پمپاژ کمک‌های صدقه‌ای تحت عنوان یارانه معیشتی از پیوند حاشیه‌نشینان به این خیزش جلوگیری نمایند.

بر این مطلب بیافزائیم که در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ در تعریف حاشیه‌نشینان، اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی این حاشیه‌نشینان را به دو صورت جغرافیائی و شهری تقسیم کردند. در جریان تعریف حاشیه‌نشینان جغرافیائی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم استان‌های کشور را به دو دسته فقیر و برخوردار تقسیم کردند و در رابطه با کمک‌های صدقه‌ای خود تحت عنوان یارانه‌های معیشتی، این کمک‌ها از استان‌های فقیر سیستان و بلوچستان و خراسان جنوبی و غیره شروع کردند و البته در جریان تعریف حاشیه تولید درون شهری هم در تقسیم کمک‌های صدقه‌ای خود تکیه عمده بر حاشیه‌های تولید کلان‌شهرها و شهرهای حاشیه گذاشتند بنابراین در این

بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که منهای اینکه در این شرایط جنبش مطالباتی کارگران ایران صورت کارگاهی دارد نه طبقه‌ای و منهای اینکه جنبش مطالباتی کارگران ایران گرفتار مطالبات حداقلی صنفی یعنی کسب حقوق معوقه و افزایش حداقل حقوق و حداکثر مبارزه با خصوصی کردن کارخانه‌ها و طرفداری از دولتی شدن صنایع و مراکز تولیدی خود می‌باشند، این جنبش در این شرایط به دنبال عدالت‌خواهی توسط ابراهیم رئیسی و قاسم سلیمانی و خامنه‌ای هستند. البته طرح این موضوع در اینجا تنها در چارچوب آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران معنی دارد نه بیش از آن چرا که خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که جنبش کارگری و جنبش‌های مطالباتی پس از پشت سر گذاشتن دوران اعتلای سال ۹۷ و افول مولود تحریم‌های اقتصادی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا، در این شرایط دیگر از آنچنان وزنه‌ای برخوردار نیستند که بتواند با حضور همه جانبه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ رهبری این خیزش را در دست بگیرند و شرایط برای استحاله خیزش اعتراضی آکسیونی آبان‌ماه ۹۸ به جنبش‌های فراگیر اعتصابی و تغییر توازن قوای میدانی به سود کنش‌گران اجتماعی جامعه مدنی ایران فراهم بکنند.

بر این مطلب بیافزائیم که در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر تمامی این خلل و آسیب‌های خیزش آبان‌ماه ۹۸ و جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی جامعه بزرگ ایران آگاهی همه جانبه داشتند، چرا که منهای کالبد شکافی خیزش دی‌ماه ۹۶ توسط اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این اتاق فکر از بعد از اعتلای جنبش مالباختگان در سال ۹۶ به صورت تمام عیار جنبش‌های مطالباتی در زیر ذره‌بین تحلیل‌های نظری و عملی خود قرار داده بودند. لذا در این رابطه بود که در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش کرد تا به صورت مهندسی شده با این خیزش برخورد نماید چراکه:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط قطع اینترنت خانگی و اینترنت موبایل امکان هر گونه هدایت‌گری این خیزش از درون و برون از کشور قطع کرد؛ و برای اولین بار در تاریخ ایران و جهان توانست با قطع کامل اینترنت خانگی و اینترنت موبایل «حکومت نظامی بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی حاکم نماید» و البته دلیل این امر همان بود که اتاق فکر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به درستی فهمیده بودند که «خیزش‌های بی‌گفتمان و بی‌رهبر و بی‌برنامه و متمیزه هرگز از پتانسیل خودرهبری و خودسازماندهی برخوردار نمی‌باشند، در نتیجه قطع رابطه توسط فضای مجازی با برون این خیزش‌ها در داخل و خارج از کشور بدون تردید تیر خلاص به این خیزش‌ها می‌باشد.»

ثانیاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از همان آغاز شروع خیزش آبان‌ماه ۹۸ (برعکس



رابطه بود که متضرر اصلی در پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی بنزین لایه‌های میانی طبقه متوسط شهری بودند که مانند جنبش سبز سال ۸۸ تنها از مشت آهنین حزب پادگانی خامنه‌ای برخوردار شدند.

ثالثاً برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶، در خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود خامنه‌ای قبل از اینکه خیزش آبان‌ماه ۹۸ به جنگ جناح‌های درونی قدرت در عرصه انتخابات مجلس یازدهم تبدیل بشود، درست در همان زمانی که مجلس دهم رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توسط جلسه غیر علنی در پشت درب‌های بسته تلاش می‌کردند تا با طرح سه فوریتی پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین را کان لم یکن سازند و موضوع را به عرصه جنگ جناح درونی قدرت برای فضا سازی انتخابات مجلس بکشاند، به صورت علنی (برای اولین بار در طول ۳۰ سال رهبری‌اش) به میدان آمد و از این پروژه حمایت علنی کرد و آب پاکی بر روی دستان آنهایی ریخت که می‌خواستند با گل آلود کردن آب، از این آب گل آلود (در چارچوب تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) برای خود ماهی بگیرند.

رابعاً در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ جهت مهار این خیزش، حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کردند تا با کشتار عظیم میدانی کنش‌گران اصلی این خیزش، توسط تک تیراندازان خود و با سلاح‌های جنگی، قبل از اینکه عمر این خیزش مانند خیزش عراق و لبنان درازمدت بشود، با بالا بردن هزینه مبارزه برای کنش‌گران میدانی آن را مهار کنند. افزایش صدها کشته و هزاران زخمی و هزاران دستگیری کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد؛ و خیزش آبان‌ماه ۹۸ نشان داد که «جامعه ایران یک جامعه دینامیک است» و همین دینامیک بودن جامعه ایران باعث گردیده است که خیزش‌های معیشتی جامعه ایران (برعکس جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد آن) پیش‌بینی‌ناپذیر باشند، ولی آنچه با کنار هم قرار دادند خیزش آبان‌ماه ۹۸ و خیزش دی‌ماه ۹۶ و جنبش سبز ۸۸ و جنبش دانشجویی ۷۸ قابل فهم است اینکه «جامعه ایران به دنبال تغییر و تحول از پائین است، همچنین گفتمان جامعه ایران یک گفتمان دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد» بنابراین در جامعه ایران هر زمانی که حرکت‌های اجتماعی خود را به صورت تک مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه یا برابری‌طلبانه مادیت بخشیده‌اند، شکست خورده‌اند. «البته شرط لازم موفقیت در این عرصه اولویت بخشیدن به جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد به جای

خیزش‌های بی‌شکل می‌باشد» چراکه:

اولاً خیزش‌های معیشتی بی‌شکل و توده‌وار غیر قابل پیش‌بینی می‌باشند.

ثانیاً این خیزش‌ها در شرایطی که توازن قوا به سود حزب پادگانی خامنه‌ای می‌باشد، قابلیت سرکوب همه جانبه دارند.

ثالثاً این خیزش‌های بی‌شکل و بی‌گفتمان و بی‌سر و بی‌برنامه نمی‌توانند به صورت درازمدت و فرسایشی حرکت رو به جلو داشته باشند.

رابعاً کنش‌گران اصلی این خیزش‌های بی‌شکل هر چند در عرصه عمل بازیگران اکتیو و فعالی هم می‌باشند اما در پروسس مبارزه، «بازی‌سازان قابل نیستند» برعکس کنش‌گران جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی که «هم بازیگران قابل هستند و هم بازی‌سازان خوبی می‌باشند.»

خامساً علت و دلیل غیر قابل پیش‌بینی بودن اعتلای این خیزش‌های معیشتی در جامعه ایران، به خاطر آن است که جامعه ایران آستن گسل‌های متفاوتی می‌باشد که این گسل‌ها عبارتند از:

۱ - گسل‌های طبقاتی. ۲ - گسل‌های جنسیتی. ۳ - گسل‌های قومیتی. ۴ - گسل‌های مذهبی و فرهنگی. ۵ - گسل‌های اجتماعی و سیاسی.

در نتیجه همین تعدد گسل‌ها در جامعه ایران باعث شده است که به موازات شکل‌گیری یک جرقه (مثل افزایش قیمت بنزین در آبان‌ماه سال ۹۸) با فعال شدن یک یا چند گسل فوق، تمامی این گسل‌ها فعال بشوند و به هم‌افزایی دیگر گسل‌ها بپردازند. در نتیجه همین فعل شدن همزمان گسل‌های پنج‌گانه فوق شرایط برای ظهور خیزش فراگیر در جامعه ایران فراهم می‌شود.

باری، آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم به علت مشارکت کنش‌گران گسل‌های فوق در عرصه خیزش‌ها دیگر، تکیه صرف کردن بر تحلیل طبقاتی جهت شناخت این خیزش‌ها امری انتزاعی می‌باشد بلکه برعکس برای فهم و شناخت این خیزش‌ها باید در کنار تحلیل طبقاتی بر تحلیل نسلی نیز تکیه نمائیم. پر پیچیدگی که به موازات آنکه گسل‌ها در یک جامعه بیشتر باشد بافت اجتماعی خیزش‌ها پیچیده‌تر می‌شود.

پایان

«شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷» مردم ایران در ترازوی

«شکست انقلاب مشروطیت» و

«جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»



ایران باید از غیبت جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خلاء نهادهای دموکراتیک مدنی از احزاب تکوین یافته از پائین و شوراها و ان جی اوها و غیبت رهبری خودبنیاد جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی و در رأس آنها غیبت رهبری جنبش طبقه کارگر و دنباله‌روی جنبش کارگران صنعت نفت ایران از خمینی و خلاء آلترناتیو نیروهای دموکراتیک و سوسیالیستی در برابر رهبری خمینی (که با شعار: «یک ملت و یک رهبر» و با شعار: «حزب فقط حزب الله - رهبر فقط روح الله» توانست در چارچوب تشکیلات سنتی روحانیت و گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه رهبری خودش را بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت و نهادینه کند) یاد کنیم؛ و البته همین نهادینه شدن رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران از آنجائیکه خمینی نماینده بخشی از روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌های شیعه در چارچوب گفتمان ولایت فقیه خود بود، در نتیجه همین امر باعث گردید تا همراه با ورود خمینی و روحانیت هوادار او به عرصه رهبری جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، پروسه شکست جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران کلید بخورد؛ که البته در فرایند پسابهمن ۵۷ به علت اینکه خمینی و جریان روحانیت هوادار او همراه با جریان مظفر بقائی - حسن آیت تلاش کردند تا برعکس مشروطیت از همان آغاز رویکرد فقه‌های و ولایتی خود را در چارچوب قانون اساسی و دیگر نهادهای حقوقی نهادینه کنند، همین امر باعث شکست تمام عیار جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران گردید.

۵ - در تحلیل نهائی یکی از علل درونی شکست جنبش مشروطیت مادیت یافتن جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی روحانیت حوزه‌های فقه‌های شیعه در دو جبهه ارتجاعی به اصطلاح مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان بود که از سال‌ها پیش از آن این جنگ ارتجاعی به صورت جنگ بین اخباریون و اصولیون در حوزه‌های فقه‌های شیعه مادیت پیدا کرده بود و در جریان پروسس تکوین جنبش مشروطیت با استحاله سیاسی آن جنگ قدیمی فقهی و کلامی و ارتجاعی درون حوزه (به صورت مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان) بحران اصلی مشروطیت مادیت پیدا کرد. هر چند به ظاهر در فرایند دوم مشروطه‌خواهی پس از فتح تهران توسط فتوای زنجانی - آخوند خراسانی با اعدام شیخ فضل الله نوری در میدان توپخانه تهران، این مشروطه‌خواهان بودند که بر مشروعه‌خواهان پیروز شدند ولی در ادامه، تاریخ با ظهور خمینی و تثبیت رهبری خمینی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و نهادینه شدن رویکرد ولایت فقیه او توسط جریان مظفر بقائی و حسن آیت و همراهی حسینعلی منتظری و سید محمد بهشتی در مجلس خبرگان قانون اساسی که بسترساز بازتولید مشروعه‌خواهان ارتجاعی دوران مشروطیت در دل جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران گردید، نشان داده شد که در تحلیل نهائی در فرایند پسابهمن ۵۷ پروسس جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ این مشروعه‌خواهان ارتجاعی جنبش مشروطیت (تحت رهبری شیخ فضل الله نوری - خمینی بودند که پیروز شدند؛ و البته مدت ۴۰ سال است که این رهبری ارتجاعی حوزه‌های فقه‌های در چارچوب رژیم مطلقه فقه‌های بر خر مراد قدرت سوار می‌باشند) در صورتی که در همین زمان جناح دیگر روحانیت درون حوزه (که در مشروطیت با عنوان مشروطه‌خواهان تحت رهبری آخوند خراسانی و نائینی در برابر مشروعه‌خواهان تحت رهبری شیخ فضل الله نوری قرار داشتند) در عراق در چارچوب همان رویکرد آخوند خراسانی تحت رهبری سیستانی در حال رهبری و مدیریت دولت در کشور عراق می‌باشند.

۶ - در خصوص عوامل برونی شکست ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، بدون تردید می‌توانیم از پیوند روحانیت حوزه‌های فقه‌های تحت رهبری بروجردی و کاشانی و بهبهانی با دربار پهلوی و جناح‌های امپریالیسم آمریکا در جریان کودتای ۳۲ یاد کنیم که البته عامل پیوند روحانیت حوزه‌های فقه‌های تحت رهبری پهلوی و جناح‌های امپریالیسم آمریکا (در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) «عدم اعتقاد مصدق به حکومتی کردن فقه دگماتیست حوزه‌های فقه‌های بود» که روحانیت مرتجع حوزه‌های فقه‌های با حمایت فدائیان اسلام (در برابر دولت دموکراتیک محمد مصدق) از آن به عنوان شریعت و تنها آلترناتیو یاد می‌کردند.

۷ - در خصوص عوامل درونی شکست ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم

۸ - هر چند با عنایت به موارد فوق علل درونی شکست سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ متفاوت می‌باشند اما در تحلیل نهائی ریشه مشترک همه علل درونی شکست سه ابرجنبش فوق همان «نهادینه نشدن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین جامعه متکثر و رنگین کمان ایران می‌باشد» و به علت همین خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین بوده است که در هر سه ابرجنبش فوق «حرکت از بالا به همراه رهبری برون از جنبش از بالا جایگزین حرکت دینامیک و دموکراتیک و رهبری خودبنیاد درونی شده بود». پر واضح است که همان حرکت از بالا و رهبری برونی و خارج از آن ابرجنبش‌ها علل اصلی و درونی شکست هر سه ابرجنبش فوق شده است.

برای مثال اگر در این رابطه بخواهیم پروسه شکست ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ را مورد کالبد شکافی قرار بدهیم، باید بدون تردید عامل اصلی شکست انقلاب ۵۷ این بدانیم که در فرایند پساشره‌پور ۵۷ پس از ورود جنبش طبقه کارگر تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران به عرصه جنبش ضد استبدادی و «تغییر توازن قوا به سود جنبش ضد استبدادی» و به موازات آن فراهم شدن آخرین بسترها جهت سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، جنبش برابری طلبانه و عدالت خواهانه طبقه کار و زحمت به همراه جنبش آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری (به جای اینکه رهبری جنبش ضد استبدادی را در دست بگیرند) چشم بسته به دنبال رهبری خمینی راه افتادند بدون آنکه بدانند در کشکول خمینی چه برنامه‌ای برای آنها و برای جامعه ایران وجود دارد. یادمان باشد که سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی از زمانی قطعی شد و دستگاه سرکوب رژیم پهلوی از زمانی در برابر جنبش ضد استبدادی مردم ایران آچمز گردید که از فردای جنایت رژیم پهلوی در میدان ژاله، «طبقه کارگر ایران تمام قد تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران به میدان آمدند.»

بنابراین همین رویکرد برون‌گرائی جهت رهبری جنبش ضد استبدادی توسط جنبش‌های دموکراتیک و جنبش‌های سوسیالیستی باعث گردید تا «خمینی در سال ۵۷ در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران متولد بشود» و خمینی هرگز مولد جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نبوده است بلکه بالعکس خمینی مولود جنبش ضد استبدادی ۵۷ بوده است؛ و البته آنچه که باعث تولد خمینی در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شد، همین روحیه برون‌گرائی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ نسبت به تعیین رهبری آن جنبش بوده است، در صورتی که اگر جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلبانه در جریان جنبش ضد استبدادی به جای این روحیه برون‌گرائی در تعیین رهبری

به صورت دیالکتیکی در تعیین رهبری برپتانسیل خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبری خویش تکیه می‌کردند، انقلاب ضد استبدادی ۵۷ هرگز و هرگز نمی‌توانست وارد پروسه انحراف و انحطاط و شکست بشود. البته همین ضعف برون‌گرائی در تعیین رهبری جنبش هم در ابرجنبش ملی کردن صنعت نفت ایران وجود داشته است و هم در ابرجنبش مشروطیت و هم در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷. لذا در همین رابطه بوده است که در جریان ۳۰ تیر سال ۳۱ مردم در پی فتوای کاشانی در حمایت از مصدق بر علیه دولت قوام السلطنه به خیابان آمدند و کشته دادند و دولت قوام را سرنگون کردند، اما همین مردم در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در جریان کودتای مثلث روحانیت و دربار و جناح هار امپریالیسم آمریکا بر علیه دولت مصدق، به علت اینکه دیگر فتوائی برای حضور آنها در خیابان‌ها وجود نداشت، حتی جنبش طبقه کارگر ایران و رهبری این جنبش یعنی جنبش کارگران صنعت نفت هم حاضر نشدند در جهت حمایت از دولت مصدق وارد مبارزه با کودتا بشوند.

۹ - هر سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به لحاظ جوهر گفتمانی دارای وجه مشترکی بودند، چراکه در تحلیل نهائی جوهر گفتمانی هر سه فراجنبش فوق عدالت‌ورزی و آزادی خواهی و کرامت انسانی بود که دستیابی به اهداف سه گانه این گفتمان در گرو مبارزه سلبی و ایجابی با سه مؤلفه استثمار و استبداد و استعمار در جامعه متکثر و رنگین کمان ایران بوده است. قابل ذکر است که در آسیب‌شناسی سه ابرجنبش فوق، بدون تردید هر سه ابرجنبش فوق در عرصه میدانی دچار «آفت حرکت تک مؤلفه‌ای شدند و با عمده کردن یک مؤلفه، مؤلفه‌های دیگر مبارزه را به فراموشی سپردند». پر واضح است که به علت فضای استبدادزدگی تاریخی جامعه ایران آن مؤلفه که عمده شده است «مبارزه با استبداد» (البته آن هم در شکل سلبی آن) بوده است، چراکه آنچه که به عنوان یک آفت مهم در این رابطه می‌توان از آن یاد کرد «فقدان تئوری استبداد در مبارزه با استبداد در طول بیش از یک قرن گذشته در جامعه ایران بوده است» طبیعی است که در شرایطی که مبارزه با استبداد در خلاء تئوری استبداد صورت بگیرد «مبارزه با استبداد بدل به مبارزه با مستبد می‌شود» و قطعاً «مبارزه با مستبد جدای از مبارزه با استبداد باعث می‌گردد تا با رفتن یک مستبد، مستبدی دیگر که بدتر از مستبد اول می‌باشد جانشین آن بشود». همان ماجرائی که در بیش از یک قرن گذشته در جامعه ایران اتفاق افتاده است، یعنی «با رفتن یک مستبد، مستبدی به مراتب مستبدتر از مستبد اولی جانشین آن شده است» بطوریکه در این رابطه ضرب المثل «کی بد رفته تا بدتر جایگزین آن نشود؟» و یا ضرب المثل «سال به سال دریغ از پارسال» اعتقاد مردم ایران شده است.



باری، بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که اگرچه گفتمان هر سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مشترک بوده است و گفتمان هر سه ابرجنبش فوق عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهی و کرامت انسان بوده است، ولی به علت اینکه در هر سه ابرجنبش فوق «تئوری مبارزه کسب به مؤلفه‌های سه گانه گفتمان وجود نداشته است»، در نتیجه در خلاء «تئوری سه مؤلفه گفتمان» فوق، مبارزه برای دستیابی سه مؤلفه گفتمان فوق صورت سلبی داشته است و آن مبارزه‌ها فاقد صورت ایجابی بوده‌اند؛ و همین امر باعث شکست گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی در سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است، بنابراین در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که برای اینکه در عرصه گفتمان‌سازی برای جنبش‌های خودبنیاد گرفتار انحراف و شکست نشویم باید در عرصه نظری به همراه گفتمان‌سازی، تئوری‌های مبارزه سلبی و ایجابی اهداف آن گفتمان را هم تدوین و تبیین نمائیم. پر پیداست که وجه ایجابی مؤلفه‌های گفتمان‌سازی تنها در چارچوب همان تئوری گفتمان قابل حصول می‌باشد.

۱۰ - هر سه ابر پراکسیس سیاسی اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران «جوهر جنبشی داشته‌اند» (نه جوهر شورشی و خیزشی بی‌شکل و بی‌سر و بی‌هدف و اتمیزه) و به دلیل جوهر جنبشی هر سه حرکت اجتماعی - سیاسی فوق، دارا بودن گفتمان و رهبری و سازماندهی اعتراض خیابانی از مشخصات اصلی آنها می‌باشد و البته در چارچوب همین جوهر جنبشی سه حرکت بزرگ اجتماعی فوق است که ما می‌توانیم به نقد و آسیب‌شناسی و کالبد شکافی این ابرجنبش‌ها پردازیم و رهبری و شکل و صورت اعتراض و نوع گفتمان آنها را به نقد بکشانیم.

۱۱ - در هر سه ابرجنبش فوق «طبقه متوسط شهری نقش محوری داشته‌اند» و شاید بهتر باشد که مطلب را اینچنین مطرح کنیم که از زمانی ابرجنبش‌های سیاسی اجتماعی کلاسیک در جامعه ایران مادیت تاریخی - اجتماعی پیدا کرده‌اند که «طبقه متوسط شهری در جامعه ایران به صورت فراگیر مادیت اجتماعی پیدا کرده‌اند». یادمان باشد که موضوع «دموکراسی‌خواهی پا به پای تکوین زندگی شهری و طبقه متوسط شهری در جامعه بشری مطرح شده است». بدین خاطر از آنجائیکه پا به پای ظهور طبقه متوسط شهری و پروسه تکوین سرمایه‌داری در جامعه بزرگ ایران در فرایندهای مختلف تجاری و تولیدی و مالی آن هم تکوین پیدا کرده است، همین امر باعث گردید

تا پا به پای «رشد طبقه متوسط شهری، طبقه کارگر هم در شهرهای ایران مادیت پیدا کنند» و البته به موازات تکوین این دو طبقه در جامعه ایران مبارزات آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری در کنار مبارزه برابری‌طلبانه و عدالت‌خواهانه طبقه کارگر مادیت پیدا کرده است. مع الوصف فونکسیون عملی این مبارزه دو مؤلفه‌ای توسط دو طبقه کارگر و متوسط شهری جامعه ایران باعث گردیده است تا «مبارزه در جامعه ایران به خصوص در سه فرایند مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ صورت ترکیبی داشته باشند» و البته در چارچوب همین «مبارزه ترکیبی» بوده است که مبارزه آزادی‌خواهانه در کنار مبارزه برابری‌طلبانه در سه ابرجنبش فوق وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر در طول بیش از یک قرن گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه متکثر و رنگین کمان ایران هرگز این «مبارزه تحول‌خواهانه صورت تک مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و یا برابری‌طلبانه طبقه کارگر نداشته است» بلکه برعکس پیوسته «به صورت ترکیبی این مبارزه تحول‌خواهانه به خصوص در سه فرایند مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مادیت پیدا کرده است.»

البته همین «ترکیبی بودن مبارزه طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر» و یا «ترکیبی بودن مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه» منهای سه مؤلفه‌ای شدن گفتمان جنبش‌های فوق، آنچنانکه فوقا به آن اشاره کردیم باعث گردید تا «اشکال مختلف مبارزه هم در عرصه پراکسیس سیاسی اجتماعی دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه کارگر بوجود بیایند» که این اشکال مبارزه عبارتند از:

الف - اعتراض آکسیونی یا خیابانی.

ب - اعتراض اعتصابی.

ج - اعتراض مدنی.

د - اعتراض صنفی و غیره از جمله اشکال مبارزه‌ای می‌باشند که از پیوند مبارزاتی دو طبقه متوسط شهری و طبقه کارگر با شعارهای مختلف آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه یا گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌ورزی و آزادی‌خواهانه و کرامت انسانی در طول بیش از یک قرن گذشته و به خصوص در سه فرایند مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ معنی پیدا کرده‌اند.

ادامه دارد



جنبش «خودبنياد» گاردگري ايران

در شرايط امروز جامعه بزرگ ايران با کدامين مکانيزم در عرصه «خودسازماندهي» حرکت مي کند؟

کارگران نيشکر هفت تپه در سال ۹۷ به معنای حاکميت دولت سرمايه داری بر اين مجتمع می باشد. هر چند که پس از ۹ ماه که از آن جنبش کارگري نيشکر هفت تپه می گذارد نه تنها رژیم مطلقه فقاھتي حاضر نشد تا اقدام به خلع ید از امید اسديگي مدير عامل خصولتي مجتمع نيشکر هفت تپه بکند و به اين خواسته حداقلی جنبش کارگران نيشکر هفت تپه پاسخ بدهد بلکه بالعکس در همين زمان با بازگشت امید اسديگي (که قوه قضائيه اعلام کرده فراری می باشد) استناداری استان خوزستان و فرمانداری شوش با او در حال مذاکره می باشند تا به نمایندگی از دولت بتوانند شرايط برای بر طرف کردن مشکلات اداری و مالی او توسط بانکها فراهم کنند.

البته دستگاههای چند لايه ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقاھتي حاکم هم در همين شرايط جهت سرکوب جنبش کارگران مجتمع نيشکر هفت تپه هم از اين شکاف بين شعار بالائیها و قاعده جنبش کارگري نيشکر هفت تپه استفاده کرده اند و با پرداخت حقوق معوقه آنها جنبش فوق را از موضع تهاجمی ماههای شهريور تا آذر ۹۷ به موضع تدافعی بکشاند و با به تدافعی کشاندن آن جنبش و پايان یافتن اعتصابات و بازگشت به کار کارگران شرايط برای سرکوب بالائیهای اين جنبش فراهم کنند که آن هم توسط دستگیری و شکنجه و اعترافگیری و اخراج از کارگاه صورت گرفته است.

پر واضح است که در مدل سازماندهی سوسیالیستی غير از مکانيزم سازماندهی شورائی بقيه مکانيزمها از جمله مکانيزم سندیکائی و اتحاديه ای نمی توانند مورد تائيد واقع شوند، چراکه در مکانيزم سندیکائی مستقل کارگري و مکانيزم اتحاديه ای آنچه اهميت دارد «جوهر مطالباتی صنفی کارگران است» بر خلاف مکانيزم سازماندهی شورائی که هر چند توسط اين مکانيزم می توان فعالیت صنفی مستقل هم انجام داد، ولی فراموش نباید کرد که وجه غالب در سازماندهی شورائی فعالیت سیاسی است تا فعالیت صنفی.

برای فهم اين داوری ما در اینجا کافی است که موضوع سازماندهی در ترازوی جنبش کارگري کارگران نيشکر هفت تپه در سال ۹۷ قرار دهيم، چراکه در جريان مبارزه جنبش کارگران نيشکر هفت تپه در سال ۹۷ یک پارادوکس وجود داشت به اين ترتيب که در اين جنبش نيروهای کارگر بالای جنبش که جنبش را مدیریت می کردند در چارچوب مدل سوسیالیستی سازماندهی حرکت می کردند در صورتی که بدنه و پائینی اين جنبش در کادر مدل دموکراتیک سازماندهی عمل می کردند. در نتیجه همين امر باعث گردید تا شعار میدانی نيرویهای بالا اين جنبش با شعار بدنه و پائینیها جنبش متفاوت باشد. به اين ترتيب که شعار نيروهای بالائی در کادر مدل سوسیالیستی «نان، کار، آزادی - اداره شورائی» بود و در چارچوب اين شعار بود که نيروهای بالائی اين جنبش شعار «خلع ید از خصولتیهای مالک نيشکر هفت تپه تحت رهبری امید اسديگي می دادند و رسماً اعلام می کردند که اگر تا فردا به خواستههای آنها ترتيب اثر داد نشود حتی دفاتر امید اسديگي و پرسنل مربوط به او را مصادره می نمایند» و اين درست در شرايطی بود که شعار بدنه و قاعده آن جنبش کسب مطالبات معوقه سه ماهه حقوق آنها بود که البته گذشت زمان نشان داد که شعار مدل سازماندهی شورائی که در چارچوب شعار «نان، کار، آزادی - اداره شورائی» مادیت پیدا کرده بود، به علت نارس بود «نان» شعار و مدل نسبت به شرايط مشخص جنبش کارگري نيشکر هفت تپه باعث گردید تا مغلوب شعار بدنه و قاعده آن جنبش بشوند که در چارچوب مدل دموکراتیک سازماندهی حرکت می کردند چنانکه در اين رابطه دیديم که شعار نهائی میدانی جنبش کارگران نيشکر هفت تپه همان دریافت حقوق معوقه و دولتی کردن مجتمع نيشکر هفت تپه و خلع ید از امید اسديگي بود.

فراموش نکنيم که اين دولتی کردن مجتمع نيشکر هفت تپه در شعار



البته این در شرایطی است که حتی تا این زمان جریان‌های سیاسی چپ مارکسیستی خارج از کشور به جای آسیب‌شناسی این جنبش تلاش می‌کنند تا با حمایت بوق‌های تبلیغاتی خود از رهبری این جنبش بر طبل همان مدل سوسیالیستی و شعار اداره شورائی خود بکوبند تا شاید مانند جنبش‌های گذشته بتوانند از جنبش کارگری نیشکر هفت تپه یارگیری برای جریان خود بکنند؛ و اگر هم بتوانند با جدا کردن نیروهای بالائی این جنبش مانند گذشته آنها را به خارج کشور ببرند و مانند گذشته این نیروهای اکتیو سازمانده کارگری را در خارج از کشور پاسیف سازند.

باری در مدل دموکراتیک سازماندهی جنبش کارگری شرایط برعکس مدل سوسیالیستی سازماندهی کارگری می‌باشد چرا که در مدل دموکراتیک:

اولاً مبارزه طبقاتی همه مبارزه تشکیل نمی‌دهد بلکه تنها بخشی از مبارزه کارگران و گروه‌های اجتماعی مبارزه طبقاتی می‌باشد لذا همین امر باعث می‌گردد تا در سازماندهی بر پایه مدل دموکراتیک جنبش‌های مطالباتی بتوانند در سه مؤلفه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی همزمان فعالیت بکنند و در همین رابطه شرایط برای پیوند افقی و عمودی جنبش‌های مطالباتی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا فراهم می‌شود.

ثانیاً در عرصه مدل دموکراتیک سازماندهی، مکانیزم سازماندهی مانند مدل سوسیالیسم سازماندهی فقط محدود به مکانیزم شورائی نمی‌شود بلکه برعکس سازماندهی می‌تواند در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جنبش‌ها در اشکال مختلف شورائی و غیر شورائی از سندیکال‌بسم تا اتحادیه‌ای و تا انجمن صنفی و تا مجمع عمومی و غیره صورت بگیرند.

ثالثاً در عرصه مدل دموکراتیک «سازماندهی جنبش‌ها» دیگر مکانیزم سازماندهی مانند مدل سوسیالیستی به صورت انتزاعی و مجرد خارج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص میدانی تعریف نمی‌شوند تا به صورت مکانیکی بر جنبش‌ها تزریق بشوند بلکه برعکس در مدل دموکراتیک سازماندهی جنبش‌ها برای تعریف و تعیین مکانیزم سازماندهی جنبش‌ها به صورت انضمامی و میدانی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص به تعیین مکانیزم سازماندهی

برای جنبش‌ها پرداخته می‌شوند. البته در این رابطه هرگز تاکید بر شکل خاصی از مکانیزم سازماندهی نمی‌شود بلکه برعکس ممکن است مثلاً جنبش کارگران نیشکر هفت تپه به لحاظ مکانیزم سازماندهی مکانیزمی انتخاب کنند که آن مکانیزم در سازماندهی کارگران هپکو و آذرب و یا کارگران شرکت نفت و خودروسازی بی‌اثر باشند.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - جنبش کارگری ایران در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران تنها در دو مقطع توانسته است به صورت طبقه‌ای ظاهر بشوند. یکی در دهه ۲۰ در جریان ملی کردن صنعت نفت دکتر محمد مصدق و دیگری در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷. البته در مقاطع دیگر زمانی جنبش کارگران ایران پیوسته فعال بوده است اما ظهور جنبش کارگران ایران در غیر از آن دو مقطع صورت طبقه‌ای نداشته است بلکه به صورت کارگاهی داشته‌اند. علت اینکه در آن دو مقطع جنبش کارگران ایران توانسته است به صورت فراگیر و سراسری ظاهر بشوند حضور هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران بوده است که به علت حساسیت صنایع نفت ایران در عرصه بودجه و اقتصاد نفتی ایران و به علت سابقه صنایع نفت و مهارت و آموزش و تحصیلات و پراتیک اقتصادی کارگران صنعت ایران باعث شده است تا کارگران صنعت نفت ایران از پتانسیل بالاتری نسبت به دیگر کارگران صنعتی ایران برخوردار باشند و در چارچوب همین پتانسیل است که حضور کارگران صنعت نفت ایران در جنبش کارگری ایران علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا جنبش کارگران ایران سیاسی بشوند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا جنبش کارگران ایران وارد فرایند اعتصابی بشوند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا توازن قوا در عرصه میدانی به سود کارگران تغییر کند و علاوه بر اینکه باعث می‌گردد تا با عقب‌نشینی رژیم‌های سیاسی در برابر خواسته‌های طبقه کارگر ایران جنبش‌های کارگران ایران به مطالبات خود دست پیدا کنند، مهم‌تر از همه اینکه با ورود جنبش کارگری صنعت نفت ایران و پیوند با جنبش کارگران ایران شرایط برای سراسری شدن و طبقه‌ای شدن جنبش کارگری ایران فراهم می‌گردد.

بدین خاطر در این رابطه است که می‌توان به این جمع‌بندی رسید که تا زمانیکه جنبش کارگران صنعت نفت ایران با جنبش کارگران ایران پیوند پیدا نکنند نه تنها جنبش



کارگری ایران طبقه‌ای و اعتصابی و فراگیر و سیاسی نمی‌شوند بلکه مهمتر از همه اینکه جنبش کارگری ایران نمی‌تواند توازن قوای میدانی با دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را به سود جنبش کارگری ایران تغییر بدهند.

پر واضح است که تا زمانی که جنبش کارگری ایران نتواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند هرگز و هرگز نمی‌توانند نه به خواسته‌های حداقلی خود دست پیدا کنند و نه در راستای خواسته‌های حداکثری خود گام بردارند. نکته‌ای که در این رابطه باید به آن عنایت بیشتری داشته باشیم اینکه از آنجائیکه ۲۰۰ هزار کارگر صنعت نفت ایران در مقایسه با کارگران دیگر صنعتی و غیر صنعتی به علت مهارت و تحصیلات و جایگاه کارگاهی خود از درآمد بسیار بیشتری در چارچوب طرح طبقه‌بندی مشاغل موضوع ماده ۴۹ و ۵۰ قانون کار و تسهیلات حاشیه‌ای برخوردار می‌باشند، همین امر باعث گردیده است تا کارگران صنعت نفت در این شرایط نسبت به جنبش مطالباتی دیگر کارگران ایران (که دارای خواسته‌های حداقلی مثل پرداخت حقوق معوقه و یا افزایش حداقل حقوق و یا تغییر قرارداد کار مشخص و یا لغو قراردادهای سفید امضا و غیره می‌باشند) بی‌تفاوت باشند. غیبت جنبش کارگران صنعت نفت در جنبش سبز سال ۸۸ علت اصلی شکست آن جنبش شد.

۲ - هر چند احزاب سیاسی از بالا به صورت عمودی باید سازماندهی بشوند اما جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده تکوین یافته از پائین برعکس احزاب سیاسی نمی‌توانند از بالا به صورت عمودی سازماندهی بشوند، بنابراین این جنبش‌های خودبنیاد تنها از پائین و به صورت افقی می‌توانند سازماندهی بشوند و لذا در این رابطه است که از آنجائیکه جنبش کارگری از پیشکسوتان جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشند به همین دلیل سازماندهی مستقل جنبش‌های کارگری منتهای اینکه باید به صورت افقی صورت بگیرند نه به صورت عمودی و منتهای اینکه مکانیزم سازماندهی آنها صورت دینامیک دارد و منتهای اینکه سازماندهی جنبش‌های کارگری در کادر افقی باید در بستر پراتیک مطالباتی و افشاگریانه آنها صورت بگیرد و منتهای اینکه سازماندهی جنبش‌های کارگاهی کارگران باید به صورت مشخص و در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص صورت بگیرد

از همه مهمتر اینکه سازماندهی جنبش کارگران باید در چارچوب گفتمان مسلط کارگری صورت بگیرد که البته در این رابطه منتهای گفتمان‌های سرمایه‌داری ما تنها با دو گفتمان محوری در جامعه ایران روبرو هستیم.

یکی گفتمان سوسیالیسم مارکسیستی و دیگر گفتمان دموکراتیک‌ای که در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی قابل تعریف می‌باشد. لذا بر پایه این دو نوع گفتمان است که ما در این نوشتار به دو نوع مدل جهت سازماندهی طبقه کارگر ایران به آن اشاره کردیم.

در مدل سوسیالیستی به مکانیزم شورائی به عنوان مکانیزم محوری مدل سوسیالیستی اشاره کردیم و در مدل دموکراتیک به انواع مکانیزم‌های مشخص مستقل و انتخابی کارگران جهت سازماندهی خود به صورت دینامیکی. از مکانیزم سندیکائی و اتحادیه‌ای تا مکانیزم شورائی و غیره اشاره کردیم. نکته‌ای که در این رابطه در این نوشتار بیش از هر چیز بر آن تکیه و تاکید داشتیم این بود که بر خلاف ۷۸ سال گذشته یعنی از بعد از شهریور ۲۰ الی الان ما جهت سازماندهی جنبش خودبنیاد و از جمله جنبش کارگری نباید توسط احزاب سیاسی از بالا به سازماندهی جنبش‌های خودبنیاد بپردازیم، انجام اینگونه سازماندهی حزب - جنبشی آنچنانکه در ۷۸ سال گذشته شاهد بودیم به معنای نابودی جنبش‌های خودبنیاد می‌باشد چرا که حداکثر سنتز و محصول اینگونه سازماندهی بدل کردن جنبش‌های خودبنیاد به دنباله و سمپات جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور می‌باشد.

لذا برای سازماندهی جنبش کارگری ایران باید به جای پروسه حزب - جنبش از پروسه جنبش - حزب استفاده کنیم که البته دستاورد مهم این پروسه باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه احزاب از دل جنبش‌های خودبنیاد بیرون بیایند (نه اینکه جنبش‌ها از دل احزاب بیرون بیایند) از آنجائیکه خود این احزاب بیرون آمده از دل جنبش‌ها سنتز همین جنبش‌های خودبنیاد می‌باشند. در نتیجه این امر باعث می‌گردد تا این احزاب بتوانند نمایندگی سیاسی این جنبش‌های خودبنیاد را در دست بگیرند.

پایان

برای نجات جامعه ایران از

«استثمار انسان از انسان» «استبداد سیاسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم»

«استعمارزدائی حافظه فرهنگ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران»

آنچنانکه سوسیالیسم برای جامعه ایران یک انتخاب می‌باشد» و به عبارت دیگر «نه سوسیالیسم و نه دموکراسی امری جبری نیستند تا آنچنانکه در رویکرد مارکسیسم کلاسیک شاهد هستیم به صورت جبری در چارچوب مناسبات تولیدی حاصل بشوند» بنابراین در این رابطه است که ما در طول ۴۲ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده‌ایم که برای ما دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه متکثر و رنگین کمان امروز ایران یک انتخاب می‌باشد که باید در جامعه امروز ایران آن را به صورت تطبیقی (نه انطباقی و تقلیدی) بسازیم و برای ساختن دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای باید پیش‌زمینه‌هایی در جامعه بزرگ ایران وجود داشته باشد که این پیش‌زمینه‌ها عبارتند از:

الف - ایجاد توازن قوا بین بالائی‌های سوار بر قدرت با پائینی‌های جامعه که بدون تردید برای ایجاد این توازن قوا بین بالائی‌ها و پائینی‌ها (از آنجائیکه بالایی‌ها سوار بر قدرت از سازماندهی نظامی و سیاسی و اداری و مالی و غیره برخوردار می‌باشند و رمز برتری آنها بر پائینی‌های قدرت همان شکل و سازماندهی و نهادینه کردن قدرت

سادساً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مبارزه سوسیالیستی فقط محدود به مبارزه طبقاتی نمی‌شود و تمامی مبارزات رهائی‌بخش اجتماعی و سیاسی و مدنی و صنفی گروه‌های مختلف اجتماعی جزء مبارزه سوسیالیستی و برابری طلبانه می‌باشند.»

برای مثال مبارزه جنبش امروز زنان ایران که در راستای عدالت جنسیتی و برابری کامل زن و مرد در همه عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی مبارزه می‌کنند جزء مبارزه سوسیالیستی می‌باشد. همچنین جنبش آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری ایران و در رأس آنها جنبش دانشجویی که برای برابری کامل حقوقی همه شهروندان جامعه بزرگ ایران و برای دموکراسی تکوین یافته از پائین در چارچوب جامعه مدنی و برای آزادی بیان و آزادی تشکیلات مستقل و نفی سانسور و آزادی قلم و آزادی مطبوعات و غیره مبارزه می‌کنند، در رویکرد ما جنبش آنها دارای جوهر سوسیالیستی می‌باشد.

فراموش نکنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۲ سال گذشته (چه در فرایند عمودی آرمان مستضعفین و چه در فرایند افقی نشر مستضعفین) پیوسته بر این باور بوده است که «عامل و قدرت تحول و تغییر رو به جلو در جامعه ایران تنها و تنها جنبش‌های اجتماعی بالنده خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌باشد نه قدرت‌های سیاسی سرمایه‌داری جهانی و یا کشورهای ارتجاعی منطقه» بنابراین در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۲ سال گذشته) تنها از طریق جنبش‌های افقی مطالباتی و طبقاتی خودبنیاد تکوین یافته از پائین است که می‌توان سوسیالیسم را به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از پائین هدایت کرد.

سابعاً از آنجائیکه در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۲ سال گذشته هر نوع دشمنی با آمریکا مبارزه با امپریالیسم آمریکا نمی‌باشد، لذا تنها مبارزه ضد امپریالیستی از کانال مبارزه مدنی و صنفی و سیاسی و طبقاتی با سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران می‌تواند دارای جوهر ضد امپریالیستی باشد. ثامناً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۲ سال گذشته پیوسته بر این باور بوده‌ایم که «دموکراسی برای جامعه ایران یک انتخاب است

خود بر جامعه می‌باشد) پائینی‌های جامعه ایران تنها در زمانی می‌توانند به توازن قوا با بالائی‌های قدرت دست پیدا کنند که «توان سازمان‌یابی و تشکل و نهادینه کردن قدرت خود را پیدا کنند» که البته این مهم تنها در عرصه جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین حاصل می‌شود، بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «تا زمانی‌که توده‌ها به سازماندهی مستقل از حکومت در عرصه مبارزه مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی و مبارزه طبقاتی دست پیدا نکنند، هرگز نمی‌توانند به توازن قوا با بالائی‌های قدرت دست پیدا کنند». (چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است - ابوالقاسم لاهوتی) همچنین «تا زمانی‌که به توازن قوا با بالائی‌های قدرت دست پیدا نکنند، هرگز و هرگز شرایط برای سازندگی دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده ایران فراهم نمی‌گردد.»

ب - دومین پیش‌زمینه ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران «اعتلاء و همبستگی و پیوستگی جنبش‌های اجتماعی در اشکال مختلف صنفی و سیاسی و مدنی از جنبش طبقه کارگری گرفته تا جنبش زنان و جنبش دانشجویان و جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و دیگر شاخه‌های جنبش‌های اجتماعی می‌باشد». پر واضح است که اعتلاء و همبستگی و پیوستگی شاخه‌های مختلف جنبش‌های اجتماعی تنها در چارچوب تکوین جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده مستقل از حاکمیت و تکوین یافته از پائین ممکن می‌باشد، بنابراین در این رابطه است که می‌توان نتیجه گرفت که خیزش‌های متمیزه و بی‌برنامه و بی‌سر و بی‌هدف و بی‌گفتمان مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ تا زمانی‌که به جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده مطالباتی و طبقاتی جامعه ایران پیوند پیدا نکنند، نه تنها بستر ساز سازندگی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران نمی‌باشند بلکه برعکس (به خاطر شکل متمیزه و توده بی‌شکل و بی‌هدف و بی‌برنامه و بی‌گفتمان آن‌ها) از آنجائیکه این خیزش توده وار بی‌شکل به سرعت به خشونت روی می‌آورند و به سرعت توسط دستگاه‌های چند لایه سرکوب‌گر حاکمیت سرکوب می‌شوند و با سرکوب شدن آنها فضای جامعه امنیتی می‌شود و همین امنیتی شدن فضای جامعه ایران، باعث بالا بردن هزینه مبارزه و افت و رکود جنبش‌های اجتماعی خودبنیاد می‌گردد، در نتیجه این همه باعث می‌شود تا «در

تحلیل نهائی اعتلای این خیزش‌های متمیزه و توده‌وار و بی‌شکل و بی‌هدف و بی‌برنامه و کور و بی‌گفتمان مانند خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ نتوانند بستر ساز سازندگی دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی در جامعه ایران بشوند.»

ج - سومین پیش‌زمینه ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران «قوی شدن طبقه متوسط شهری و طبقه کار و زحمت در جامعه بزرگ و متکثر و رنگین کمان ایران است». یادمان باشد که آنچنانکه «طبقه کار و زحمت موتور سوسیالیسم و مبارزه عدالت‌خواهانه در جامعه ایران می‌باشند، طبقه متوسط شهری موتور دموکراسی یا مبارزه آزادی‌خواهانه در جامعه بزرگ و متکثر ایران هستند» بنابراین در این رابطه است که برای بستر سازی جهت ساختن دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی در جامعه بزرگ ایران لازم است که منهای اینکه دو طبقه کار و زحمت و متوسط شهری در پیوند و همبستگی و پیوستگی عمودی و افقی با هم قرار گیرند، هر دو طبقه فوق از پتانسیل حداکثری برخوردار باشند، به عبارت دیگر «لازمه ساختن دموکراسی سه مؤلفه سوسیالیستی در جامعه ایران قوی شدن این جامعه توسط افزایش پتانسیل دو طبقه کار و زحمت و متوسط شهری می‌باشد.»

پر پیداست که عدم همبستگی این دو طبقه (آنچنانکه در جنبش سبز سال ۸۸ شاهد بودیم) خود «عامل مهم ضعیف شدن جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد ایران می‌گردد» که در تحلیل نهائی حاصل آن ضعیف شدن جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین، باعث سترون شدن پیش‌زمینه سازندگی دموکراسی سه مؤلفه در جامعه ایران می‌شود. بر این مطلب بیافزائیم که تحمیل دو عامل تحریم‌های اقتصادی و میلیتاریزه شدن منطقه توسط جناح هار امپریالیسم آمریکا و ارتجاع منطقه در این شرایط باعث ضعیف شدن جامعه مدنی جنبشی ایران و ضعیف شدن طبقه کار و زحمت و متوسط شهری و به موازات آن ضعیف شدن پیش‌زمینه سازندگی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران شده است، چراکه بدون تردید در تحلیل نهائی حاصل فشار حداکثری و تحریم‌های همه جانبه اقتصادی (دولت پوپولیسم و فاشیست و نژادپرست و دموکراسی‌ستیز و مهاجرستیز و زن‌ستیز و ضد اخلاق محیط زیست ترامپ

نماینده جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا) نه تنها باعث سرنگونی (و انجام رویکرد رژیم چنچ) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران نمی‌شود، بلکه برعکس مانع انجام این مقصود جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا تحت نمایندگی دولت ترامپ (و دولت نژادپرست و دموکراسی ستیز و اشغال‌گر و کودک‌کش و صهیونیستی اسرائیل و رژیم ارتجاعی عربستان سعودی و جریان‌های برانداز از هم‌رنگ خارج‌نشین از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان قومی) می‌شود.

دلیل این امر همان است که نخستین فونکسیون تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا بر جامعه ایران، فقیرتر شدن جامعه بزرگ ایران در طول دو سال گذشته است که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم طبق آمار خود دولت روحانی در طول دو سال گذشته تعداد جمعیت زیر خط فقر جامعه ایران از ۳۰ میلیون نفر گذشته، «امروز به ۶۰ میلیون نفر رسیده است» که این ۶۰ میلیون نفر در جامعه امروز ایران تنها توسط کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی توان زندگی حداقلی بخور و نمیر دارند. طبعاً فونکسیون کمک‌های صدقه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی به این ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر امروز جامعه بزرگ ایران «حداقل عدم مبارزه برای تغییر حاکمیت و یا بی‌تفاوتی نسبت به جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مطالباتی سیاسی و صنفی و مدنی امروز جامعه بزرگ ایران می‌باشد» بنابراین همین تأثیر پاسیف کردن ۶۰ میلیون نفر از جمعیت جامعه بزرگ ایران بدون تردید بسترساز افول جنبش‌ها و خیزش‌های تغییرساز در جامعه بزرگ ایران می‌شود.

یادمان باشد که جمعیت ایران حدود ۸۲ میلیون نفر می‌باشد که پاسیف شدن ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۲ میلیون نفری جمعیت ایران به معنای بی‌تفاوتی دو سوم از جمعیت ایران (که تقریباً تمامی جمعیت پائینی‌های جامعه ایران می‌باشد) است از طرف دیگر فونکسیون فشار حداکثری و تحریم‌های اقتصادی تحمیلی جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا و نماینده این جناح یعنی دولت فاشیست ترامپ بر طبقه متوسط شهری، ریزش و متلاشی کردن طبقه متوسط شهری ایران به عنوان متولی مبارزه آزادی‌خواهانه جامعه ایران می‌باشد. فراموش نکنیم که وقتی طبق آمار اعلام شده دولت روحانی و رژیم مطلقه فقهاتی در طول دو سال گذشته جمعیت زیر خط فقر و خط فلاکت ایران از ۳۰ میلیون نفر به ۶۰ میلیون نفر رسیده است. این افزایش نجومی جمعیت زیر خط فقر

و فلاکت بدون تردید مولود و سنتز سونامی ریزش طبقه متوسط شهری به پائینی‌های جامعه ایران می‌باشد؛ که رشد جمعیت ۱۹ میلیون نفری حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران یکی از سنتزهای ریزش طبقه متوسط شهری به عنوان موتور حرکت دموکراسی‌خواهانه جامعه بزرگ ایران می‌باشد.

یادمان باشد که در فرایند پساانقلاب ۵۷ و در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پس از طبقه کار و زحمت، طبقه متوسط شهری گرفتار بحران و ریزش حداکثری شده‌اند؛ که در این رابطه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «در طول ۴۰ سال گذشته بیش از ۸ میلیون نفر از این طبقه آواره و مهاجر کشورهای خارجی شده‌اند». طبیعی است که تحریم‌های اقتصادی جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ در این شرایط باعث گردیده است که حداکثر هزینه طبقه متوسط شهری پرداخت نماید. بر این مطلب بیافزائیم که تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی بر کشورهای پیرامونی هرگز در گذشته نتوانسته است در آن کشورها بسترساز تغییر رژیم‌های حاکم بشود. به عنوان نمونه برای مدت بیش از نیم قرن در کوبا و همچنین در عراق دوران صدام حسین و ونزوئلا هرگز این تحریم‌های اقتصادی نتوانسته به تغییر رژیم بیانجامد؛ و بدون تردید می‌توان دآوری کرد که در تمامی این کشورها تحریم‌های اقتصادی امپریالیستی تأثیر منفی بر جنبش‌های مطالباتی و جنبش‌های طبقاتی داشته است؛ و در هیچ‌کدام از این کشورها تحریم‌های اقتصادی نتوانسته است به تغییر حاکمیت در این کشورها بیانجامد.

بدین خاطر ریزش طبقه متوسط شهری حداقل فونکسیون که برای جامعه ایران به ارمغان آورده است «تشدید بحران ساختاری و بحران طبقاتی می‌باشد» که در ادامه این بحران ساختاری و بحران طبقاتی به گروه‌های دیگر اجتماعی از جمله طبقه کارگر جاری و ساری کرده است. همچنین اضافه کنیم که بر خلاف آنچه که کارل مارکس می‌گوید، «هرگز فقر و گرسنگی در یک جامعه بسترساز تحول و تغییر و انقلاب نمی‌شود» بلکه برعکس آنچنانکه ارسطو می‌گوید، «فقر و گرسنگی تأثیر منفی در اعتلای حرکت‌های اجتماعی دارد؛ و عاملی وابستگی (نه پیوستگی) جامعه گرسنه و فقیر به حاکمیت و کمک‌های صدقه‌ای بالائی‌های قدرت می‌شود.»

ادامه دارد





«جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» اکنون در چرخه

«بحران استراتژی» و «بحران هدایت‌گری عملی»

و «بحران تئوری برنامه سیاسی» قرار دارد

انسان می‌گیرد و ما درست برعکس به همین دلیل با سرمایه‌داری دشمنیم و از انسان بورژوازی نفرت داریم و بزرگترین امیدی که به سوسیالیسم داریم این است که در آن انسان، ایمان و اندیشه و ارزش‌های اخلاقی انسان دیگر روبنا نیست، کالای ساخته و پرداخته زیربنای اقتصادی نیست، خود علت خویش است... اقتصاد زیربنا نیست، دارد زیربنا می‌شود... در اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی است که اقتصاد زیربنای فرهنگ و هنر و ایمان و اخلاق است، انسان خودساخته و پرداخته آن است. نه چنین بوده است، نه باید چنین باشد. با ویران کردن بنای سرمایه‌داری، نه چنین خواهد بود» (م.آ - ج ۱۰ - ص ۷۹).

۶ - در منظومه معرفتی شریعتی منطق قرآن کاملاً ضد منطق ارسطویی می‌باشد زیرا منطق ارسطو نمی‌تواند جمع ضدین را اما منطق قرآن بر دیالکتیک استوار است.

«منطق ارسطویی جمع ضدین را نمی‌تواند بپذیرد، بنابراین نمی‌تواند بفهمد که آدم جمع ضدین است. الانسان حیوان ناطق که چیزی را روشن نمی‌کند، تکرار مکررات است و انسان را یک چیز فیکس و ثابت و همیشگی فرض کرده است، در صورتی که انسان دائماً در سیورورت است، دائماً در شدن است، این سیورورت اصطلاحی است که قرآن تکرار

...مارکس از طریق تحقیقات فلسفی و مباحث علمی و دیالکتیک و ماتریالیسم به فلسفه طبقاتی و جبر دیالکتیک تاریخ و از آن به سوسیالیسم نرسیده است بلکه درست برعکس، هدف اساسی و نهایی وی سوسیالیسم و حتی قبل از آن نجات طبقه پرولتاریا بود و برای نیل بدان بود که به سوسیالیسم گرایش یافت و برای توجیه فلسفی آن و تسلیح منطقی آن و دادن یک جهان‌بینی یا پایه عقیده‌ای به آن دیالکتیک و ماتریالیسم روی آورد و مذهب را کوبید» (م.آ - ج ۴ - ص ۳۶۲).

۵ - سوسیالیسم شریعتی یک سوسیالیسم انتخابی مولود و سنتز آگاهی و خودآگاهی می‌باشد نه یک سوسیالیسم جبری مولود تضاد بین رشد ابزار تولید و مناسبات سرمایه‌داری.

«بین اندیشه و انسان و نظام مادی و اقتصاد رابطه علت و معلولی دائماً و به طور متقابل وجود دارد در یک طرف انسان است، آگاهی و شعور انسان و بعد نظام اقتصادی که پیش می‌رود روی نظام فکری و عقیدتی انسان تأثیر می‌گذارد؛ اما این انسان به میزانی که آگاهی علمی، خودآگاهی مذهبی، آگاهی تکنیکی و آگاهی اجتماعی بیشتری پیدا می‌کند سهم بیشتری در تغییر نظام اجتماعی دارد یعنی هر چقدر خودآگاهی می‌رود بالا از عوامل جبری و محیطی کاسته می‌شود بر عامل ارادی در واقع افزوده می‌شود و اراده و آگاهی ما نقش بیشتری بازی می‌کند این است که می‌بینیم در جامعه‌های ابتدائی وضع کار و نظام تولید مادی‌شان است که انسان‌ها را می‌سازد اما همین انسان امروز که آگاهی اجتماعی پیدا می‌کند، می‌تواند به عنوان یک علت وارد جبر تاریخ و نظام اقتصادی بشود و نظام اقتصادی را عوض کند. این است که به قول یاسپرس انسان ساخته شده محیط کم کم به انسان سازنده محیط تبدیل می‌شود بعد می‌بینیم از همان اوایل فئودالیت و حتی وقتی که فئودالیت هنوز به وجود نیامده اینها هنوز ماشین ندارند، هنوز سرمایه‌داری ندارند و بورژوازی ندارند جست زده‌اند و با همان نظام اجتماعی، نظام بعد از سرمایه‌داری را ساخته‌اند. این نشان می‌دهد که انسان وقتی آگاه است، به عنوان علت وارد نظام اقتصادی و اجتماعی‌اش می‌شود» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۳۲۶).

«روشن است که به چه معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی ما سوسیالیست هستیم. مارکس به عنوان یک اصل علمی و کلی اقتصاد را زیربنای



می‌کند «الی الله تصیر الامور» یعنی امور همیشه فیکس نیست. اگر هر امری آنطور که ارسطو می‌گوید یک تعریف ثابت داشته باشد، آیا «تصیر» غلط نیست؟ خدا می‌گوید «تصیر» با «ص» اگر با «س» باشد یعنی «دارد می‌رود» یعنی یک شیء ثابت است. «تصیر» دگرگونی در ذات و جوهر است. حرکت ذاتی را دارد می‌گوید دیگر شدن نه اینکه رفتن. این مفهوم با آن مفهوم دیالکتیکی که تغییر را همیشگی می‌داند، کون و فساد را همیشگی می‌داند و تضاد را همیشگی و همه جایی می‌داند، تناسب دارد. پدیده دیالکتیکی روشن‌تر از آدم وجود ندارد. انسان یک موجود فیکس نیست، حیوان نیست، ناطق نیست، انسان شدنی است که در او روح خدا به عنوان عالی‌ترین ارزش‌ها و عنصر ابلیسی به عنوان دانی‌ترین و بی‌ارزش‌ها جمع شده است. ابلیس و خدا تضاد دارند. این‌ها دو مفهوم هستند، مصداق نیستند. دو مفهوم متضاد و متناقضی هستند که در آدم جمع شده‌اند. به قول هایدگر انسان تنها فرشته‌ای است که گناه می‌کند» (م. آ - ج ۲۳ - ص ۲۸۲).

۷ - از نظر شریعتی رسالت پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تنها خودآگاهی سیاسی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی طبقاتی دادن به اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران است نه رهبری جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران آنچنانکه جریان‌های سه مؤلف‌های پیشاهنگی معتقدند.

«رهبری از وظایف روشنفکر نیست، روسو می‌گوید همواره بینایی در مردم به وجود بیاورید و برایشان برنامه طرح نکنید» (م. آ - ج ۳۱ - ص ۱۸۷).

«رسالت روشنفکر رهبری سیاسی جامعه نیست گرچه یک رهبر سیاسی می‌تواند یک روشنفکر باشد رسالت اساسی روشنفکر خودآگاهی سیاسی، اجتماعی و طبقاتی دادن به مردم و طبقه محروم و استثمار شده است. رسالت روشنفکر زعامت و حکومت و رهبری سیاسی و اجرائی و انقلابی مردم نیست این کاری است که در انحصار خود مردم است تا او خود به میدان نیامده است دیگری نمی‌تواند و کالتا کار او را تقبل کند کسانی که می‌گویند و با اعجاب و انکار می‌گویند هم‌ماش همین؟ کسانی‌اند که نمی‌دانند همین یعنی چه؟ آری همین و همین کافی است» (م. آ - ج ۴ - ص ۳۴۲ و ۲۵۷).

۸ - تکیه بر شعار اسلام منهای روحانیت و یا اسلام منهای فقاقت یکی از شعارهای محوری شریعتی می‌باشد که توسط آن شریعتی تلاش می‌کند تا استراتژی تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه ایران خود را در گرو دستیابی به شعار اسلام منهای روحانیت و یا اسلام منهای فقاقت تعریف نماید. پر واضح است که در راستای تحقق شعار اسلام منهای روحانیت و یا اسلام منهای فقاقت است که شریعتی بر شعار تقدم نجات اسلام قبل از مسلمین در چارچوب پروژه بازسازی اسلام تاریخی محمد اقبال مطرح می‌کند.

«اسلام فردا، دیگر اسلام ملا نخواهد بود، اسلام قم و مشهد نیز تغییر خواهد کرد هم اکنون دیگر دین در اختیار این متولیان رسمی و ارثی نیست و نسل تحصیل کرده جدید نیز نشان داد علیرغم همه کوشش‌هایی که نیم قرن است می‌شود تا او را با مذهب بیگانه سازند و از اسلام و تشیع بیزار، دعوت اسلام محمدی و تشیع علوی را عاشقانه پاسخ می‌گوید و همچون مبلغی مسئول و آگاه و مصمم به میدان آمده است. اسلام فردا دیگر اسلام مفاتیح نیست، اسلام قرآن است. تشیع فردا دیگر تشیع شاه سلطان حسین نیست، تشیع حسین است مذهب فردا، دیگر مذهب جهل و جور و تعصب و عوام و کهنگی و تلقین و عادت و تکرار و گریه و ضعیف و ذلت نیست مذهب شعور و عدل و آگاهی و آزادی است... حسینیه ارشاد یک مکان نیست، یک حادثه، یک جمع و یک مجلس نیست، یک جریان است، پدیده‌ای است که از متن ضرورت و نیاز زمان برآمده» (م. آ - ج ۱ - ص ۱۴۰ و ۱۴۱).

۹ - حسینیه ارشاد در فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱) جنبش روشنگری ارشاد شریعتی، یک مرحله از استراتژی او می‌باشد، چنانکه خود او در اولین نامه‌اش پس از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی به مرحوم همایون بنیانگذار حسینیه ارشاد می‌نویسد، می‌گوید «حسینیه ارشاد دیگر یک مکان نیست، یک جریان است» و حسینیه ارشاد را نماد استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرانه حزبی خود می‌داند؛ و می‌گوید حسینیه ارشاد بدل به یک حزب فراگیر شده است که با بستن آن توسط ساواک در دورترین روستاهای ایران درب یک حسینیه ارشاد باز می‌گردد.

۱۰ - عنوان «روشنگری» برای فرایند ۵ ساله (۴۷ - ۵۱)

حرکت شریعتی برای آن انتخاب کردیم، چراکه بر این باوریم که علاوه بر اینکه خود شریعتی در آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت، علت اصلی شکست انقلاب مشروطیت «خلاء دوران روشنگری» می‌دانست، او بر این باور بود که انقلاب مشروطیت به جای «عصر روشنگری» با چند فتوای روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقه‌ای تکوین پیدا کرد و با چند فتوا هم شکست خورد. لذا در این رابطه است که در تحلیل نهائی ما می‌توانیم داوری کنیم که شریعتی تمامی رسالت حرکت خودش را در پر کردن خلاء «عصر روشنگری» در جامعه ایران تعریف می‌کرده است.

«وقتی مشروطه را با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه کنید، در مقایسه با آنچه که از آن کپی کرده‌اند، یکی به آن شکل در می‌آید و یکی به این شکل، این است که می‌بینیم مشروطه با چند تا فرمان و فتوا شروع می‌شود در صورتی که انقلاب کبیر فرانسه با یک قرن اندیشیدن، تفکر، بینش تازه و حرکت فکری مترقی و آگاه و روشنگرانه شروع می‌شود» (م.آ - ج ۱۷ - ص ۱۶۶).

«در موقعی که مشروطیت عملی شد، قوانین بلژیک را ترجمه کرده و به جای سنت‌های استبدادی و بومی برای ایران به کار بردند در حالی که مردم ایران به آن حد از تکامل و خودآگاهی نرسیده بودند. اینگونه قوانین حروف مرده‌ای هستند که از کفن سپید کتابچه‌ها پا بیرون نمی‌گذارند و فقط به درد مطالعه افراد محقق می‌خورند و نه به درد مردم. بدون خودآگاهی متن مردم هر راه حلی در حوزه‌های علمی و زوایای کتابخانه‌ها و گوشه‌های کافه‌های روشنفکری خواهد ماند و البته مجرد و بیگانه» (م.آ - ج ۱۲ - ص ۲۲۸).

باری، اگر "عصر روشنگری" (که از قرن ۱۸ در ادامه رفرماسیون مذهبی لوتر و رنسانس اروپا، با نوشتن جزوه‌ای تحت عنوان روشنگری چیست؟ توسط کانت شروع شد) را با جمله آغازین جزوه «روشنگری چیست؟» کانت تعریف نمائیم، «روشنگری به معنای خروج انسان از دوران صغاری یا کودکی است که خودش بر خودش تحمیل کرده است». بدون تردید آنچنانکه کانت می‌گوید این خروج انسان از دوران کودکی تنها توسط «خودآگاهی زائیده آگاهی نخبگان جامعه صورت می‌گیرد که مطابق آن نخبگان پس از تولید اندیشه و آگاهی و توده‌ای کردن آن اندیشه و آگاهی‌ها است که می‌توانند به این خودآگاهی اجتماعی دست پیدا کنند»؛ و این موضوع درست همان مسئولیتی است که شریعتی

برای پیشگام (روشنفکر در دیسکورس خودش) تعریف می‌نماید.

«این است که باید متوجه بود که وقتی دیالکتیک به حرکت می‌آید و جامعه را در مسیر تاریخ به حرکت می‌اندازد که وارد خودآگاهی و وجدان جامعه بشود؛ یعنی از میان جامعه به درون خودآگاهی جامعه بیاید» (م.آ - ج ۱۸ - ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

«تا مردم به آگاهی نرسیده‌اند و خود صاحب شخصیت انسانی و تشخیص طبقاتی و اجتماعی روشنی نشده‌اند و از مرحله تقلید و تبعیت از شخصیت‌های مذهبی و علمی خود که جنبه فتوایی و مقتدایی دارند به مرحله‌ای از رشد اجتماعی و سیاسی ارتقاء نیافته‌اند که در آن رهبران‌اند که تابع اراده و خط مشی آگاهانه مردم‌اند، تحول واقعی صورت نمی‌گیرد» (م.آ - ج ۴ - ص ۹۴).

مع الوصف، بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که جنبش ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ که اوج اعتلای حیات سیاسی او بوده است، همان جنبش روشنگری ارشاد شریعتی می‌باشد؛ و در چارچوب تعریف «جنبش روشنگری» (برای جنبش ارشاد شریعتی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱) است که می‌توانیم به صورت علمی حرکت شریعتی را «نقد و اصلاح» نمائیم. بر این مطلب بیافزائیم که از آنجائیکه ۵ سال ۴۷ تا ۵۱ حرکت شریعتی بستر تولید تمامی منظومه فکری و عملی شریعتی بوده است، بدون تردید نقد و اصلاح این فرایند به مثابه نقد و اصلاح کل منظومه فکری و عملی عمر سیاسی شریعتی نیز می‌باشد، بنابراین برای انجام این مهم نخست باید به کالبد شکافی حرکت شریعتی (در این فرایند در راستای دستیابی به موضوع‌های محوری که در آن شرایط شریعتی بر آن تکیه می‌کرده است) بپردازیم؛ که به صورت اجمالی و کپسولی می‌توانیم موضوعات محوری مورد تکیه شریعتی در فرایند ۵ ساله ۴۷ تا ۵۱ و در چارچوب جنبش روشنگری ارشادش به سه موضوع اشاره کنیم که عبارتند از:

۱ - تئوری.

۲ - برنامه سیاسی و استراتژی.

۳ - رهبری عملی.

ادامه دارد



«ما» چه می‌گوئیم؟

نمی‌توانیم به انسان صاحب اختیار ایمان پیدا کنیم» و او در فصل دوم و سوم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود تلاشی همه جانبه می‌کند «تا با نفی خداشناسی مجبور محصور شده در علم باری خود که مولود فلسفه یونانی افلاطونی و ارسطوئی می‌باشد، خدای مختار و خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید قرآن را تبیین نماید.»

فراموش نکنیم که پیامبر اسلام هم در پروسس ۲۳ ساله حرکت نبوی خود، ابتدا در فرایند ۱۳ ساله مکی حرکتش در چارچوب بازتعریف کلامی انسان و خداوند و مبارزه با بت‌پرستی در چارچوب شعار: «قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، تَفْلِحُوا» بر سه پایه فلاح (انسان)، قسط (اجتماع) و میزان (جهان) یا در کادر تبیین «توحید در انسان و در جامعه و در هستی» سعی بلیغ می‌کرد تا در گفتمان یا قرائتی نو از انسان به جای انسان مجبور فلاسفه یونان و تصوف هند شرقی که به عنوان گفتمان مسلط بر جهان آن روز بود، انسان مختار تغییرگرا و جامعه‌ساز به عنوان آلترناتیو مطرح نماید؛ و توسط تکیه بر الله (خدای خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید که هم اول است و هم آخر و هم ظاهر است و هم باطن و هیچ چیز مثل او نیست و او «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد و از رگ‌های گردن انسان به انسان نزدیکتر است و در تغییر اجتماعی با انسان مشارکت می‌نماید و انسان را آغازگر تغییر می‌داند) به تعریف انسان مختاری

آنچنانکه از این ابیات کلیات اقبال به وضوح مشهود است، محمد اقبال در تحلیل نهائی خودش چهار خودویژگی برای انسان قائل است؛ که این چهار خود ویژگی عبارتند از:

- الف - خودگری (به معنای اینکه انسان خودش خالق خودش می‌باشد).
- ب - خودشکنی (به معنای اینکه انسان خودش را در عرصه ساختن می‌شکند).
- ج - خودنگری (به معنای اینکه انسان خودش شاهد خودش می‌باشد).
- د - پرده دری (به معنای اینکه انسان موجودی است که اسرار وجود را با ساختن خودش فاش می‌کند).

بدین ترتیب است که در اشعار فوق، محمد اقبال می‌گوید: «با ظهور انسان از دل جهان مجبور انسان مختار حاصل شد» و همین مختار بودن انسان است که باعث می‌گردد تا برای اقبال «انسان تفسیرگرا بدل به انسان تغییر بشود.»

دست جهان گشاپل

جام جهان‌نما مجوی

محمد اقبال

در این مصرع «جام جهان‌نما» از نظر اقبال همان تفسیرگرائی جهان است. در صورتی که «دست جهان‌گشا» از نظر اقبال «انسان تغییرگرا» است؛ و باز به همین دلیل است که محمد اقبال برای استحاله «انسان تفسیرگرا» به «انسان تغییرگرا» معتقد به بازتعریف قرآنی از انسان مختار است؛ و شریعتی در درس‌های اول و دوم اسلام‌شناسی ارشاد خود (که طبق گفته خودش مانیفست تمامی اندیشه‌های او می‌باشد) محور تمامی رویکرد کلامی توحیدی‌اش به خدا و جهان و جامعه و تاریخ، «خود انسان» قرار می‌دهد و تبیین انسان مختار در عرصه دیالکتیک بین روح خدا و لجن به عنوان محور تمامی اندیشه‌هایش می‌باشد؛ و دامنه اختیار و آزادی انسان را بی‌نهایت وسیع یعنی انتخاب از لجن تا روح خدا تعریف می‌نماید؛ و به موازات این دایره وسیع از آزادی و اختیار انسان است که او برای انسان مسئولیت اجتماعی و مسئولیت انسانی و مسئولیت تاریخی قائل می‌باشد.

همچنین در همین رابطه است که محمد اقبال در تفسیر آیه ۷۲ سوره احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» می‌گوید: همین قدرت «اختیار و آزادی» امانتی است که به انسان واگذار شده است. همچنین در این رابطه است که محمد اقبال می‌گوید: «بدون اعتقاد به خداوند مختار



بپردازد که قرآن او را اینچنین تعریف می‌نماید.

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ...»
(سوره رعد - آیه ۱۱).

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ
بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا
أَنْفَصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (سوره بقره - آیه ۲۵۶).

«...فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...» (سوره کهف - آیه ۲۹).

ما می‌گوئیم برای اینکه جامعه بزرگ ایران از فرایند تکلیف‌مداری و تقلیدگرائی و تبعدگرائی رویکرد اسلام فقهاتی هزار ساله گذشته وارد فرایند حق‌مداری بشود و حق و حقوق انسانی را جایگزین تکلیف و تقلید و تبعد اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بکند و برای اینکه اعتقاد به حقوق بشر در جامعه ایران جایگزین احکام تکلیفی هزار ساله اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی بشود و برای اینکه برعکس رویکرد خمینی (که می‌گفت هدف ما پیاده کردن احکام فقهی اسلام است و با پیاده شدن احکام فقهاتی هزار ساله تکلیف‌مدار و تقلیدمحور و تبعدگرا کار ما تمام است) به جای «انسان برای اسلام فقهاتی»، «اسلام برای انسان» آنچنانکه پیامبر اسلام منادی آن بود جایگزین کنیم؛ و برای اینکه رویکرد جبری اشعری‌گری که بر فلسفه و کلام و تفسیر و فقه و اخلاق و عرفان و تصوف امروز مسلمانان حاکم باشد، خدای مختار و انسان مختار جایگزین نمائیم، باید قبل از هر چیز توسط بازتعریف انسان به «بازتولید انسان مختار تغییرگرای و آفریننده خالق که جانشین خداوند در زمین می‌باشد» دست پیدا کنیم.

ما می‌گوئیم تا نتوانیم توسط بازتعریف انسان مختار و انتخاب‌گر، به بازتولید «انسان اجتماعی» در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنیم، نخواهیم توانست به دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه ایران دست پیدا کنیم.

ما می‌گوئیم در چارچوب تولد «انسان اجتماعی» در جامعه بزرگ ایران است که می‌توانیم از آزادی و دموکراسی در جامعه ایران سخن بگوئیم. لذا تا زمانیکه به تولد «انسان اجتماعی» در جامعه بزرگ ایران دست پیدا نکنیم سخن از دموکراسی و آزادی در جامعه ایران شعری بی‌قافیه و بی‌وزن

می‌باشد.

ما می‌گوئیم برای دستیابی به «انسان اجتماعی» باید ابتدا در عرصه نظری و کلامی و فلسفی و فقهی انسان مختار و آزاد و انتخاب‌گر و آفریننده از زندان و حصار فلسفی یونانی و کلام اشعری‌گری و تقلید و تبعد و تکلیف‌مداری اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی نجات بدهیم. همان کار سترگی که محمد اقبال لاهوری در پروژه بازسازی و استراتژی نجات اسلام قبل از مسلمین در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد دنبال می‌کرد.

ما می‌گوئیم پس از تولد «انسان اجتماعی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران است که می‌توانیم از حقوق بشر و از آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی و دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی سخن بگوئیم.

ما می‌گوئیم دستیابی به آزادی‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی و دستیابی به حقوق بشر و دستیابی به دموکراسی همه و همه در جامعه بزرگ و رنگین کمان قومی و مذهبی و فرهنگی و زبانی و سیاسی ایران در گرو نجات انسان مختار و انتخاب‌گر و آفریننده اجتماعی از حصارهای فلسفی و کلامی و فقهی و عرفانی اسلام‌های دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی و کلامی اشعری‌گری و عرفانی اختیاریستیز و دنیاگریز و اسلام فلسفی یونانی‌زده افلاطونی و ارسطویی می‌باشد.

ما می‌گوئیم تعریف ما از آزادی و از حقوق بشر و دموکراسی و سوسیالیسم همه و همه وابسته به تعریف ما از انسان دارد.

۱۲ - در عرصه آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، ما می‌گوئیم مهم‌ترین آفت و آسیب ۴۰ ساله گذشته جنبش زنان ایران (از سال ۵۷ الی الان) گسل‌های موجود بین جنبش زنان ایران با جنبش‌های دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد.

ما می‌گوئیم تا زمانیکه خندق‌های موجود بین جنبش زنان ایران و جنبش‌های مطالباتی و صنفی و سیاسی در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه جامعه بزرگ و رنگین کمان قومی و مذهبی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران پر



نشود، امکان اعتلای فراگیر عمودی و افقی جنبش زنان در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه وجود ندارد.

ما می‌گوئیم بدون رهائی زن ایرانی از سه حصار مدنی و اجتماعی و سیاسی (که رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته توسط سلب آزادی‌ها و سلب حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی برای زنان ایران ساخته است) امکان دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای پایدار در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

ما می‌گوئیم پیوند همه جانبه و تنگاتنگ بین جنبش دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران با جنبش زنان ایران یک پیوند استراتژیک می‌باشد، چراکه بدون رهائی زن ایرانی (از زندان تبعیضات جنسیتی و تبعیضات حقوقی و تبعیضات اجتماعی و تبعیضات سیاسی و تبعیضات مدنی و اقتصادی که مدت ۴۰ سال است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب اسلام فقهاتی دگماتیست هزار ساله حوزه‌های فقهی بر زن ایرانی تحمیل کرده است) امکان تحقق دموکراسی در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

ما می‌گوئیم ریشه رویکرد تبعیض‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود، بازگشت پیدا می‌کند به رویکرد فلسفی و کلامی اسلام دگماتیست حوزه‌های فقهاتی به زن، چراکه اگر برای فهم ریشه‌های فلسفی اسلام فقهاتی به اندیشه‌های فلسفی فلاسفه بزرگ حوزه‌های فقهی مثل ملاصدرا و ملاحادی سبزواری در باب زن مراجعه کنیم درمی‌یابیم که همه اینها در رده بندی وجود زنان را (برعکس مردان که نوع انسان تعریف می‌کنند) جزء دسته حیوانات تعریف می‌نمایند؛ و آنچنانکه امام محمد غزالی معتقد است، برای زنان ایران حداکثر نخریسی در خانه سفارش می‌نمایند و زنان را حیوان‌هائی می‌دانند در قیافه انسان در خدمت جنسی مرد برای تولید نسل.

پر پیدا است که با چنین رویکردی که اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی در باب زن دارد حصارهای اجتماعی و مدنی و سیاسی بهترین بسترهائی است که رژیم مطلقه فقهاتی می‌تواند توسط آنها تبعیضات مختلف اعتقادی جنسیتی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی و قضائی خود را بر زن ایرانی تحمیل نماید و حداکثر جایگاه زن ایرانی بدل کردن به

کارگاه جوجه‌کشی آنها محصور در خانه و خانواده تعریف نماید؛ و البته دلیل این امر همان است که رژیم مطلقه فقهاتی نمی‌تواند زن ایرانی را به عنوان «انسان اجتماعی» در جامعه ایران تعریف نماید؛ زیرا منهای رویکردهای نظری تبعیض‌گرایانه اسلام فقهاتی، ظهور زن ایران به عنوان «انسان اجتماعی» (نه انسان خانه و خانواده) خود به خود باعث می‌گردد تا به موازات ظهور زن ایرانی به عنوان انسان اجتماعی در جامعه بزرگ ایران، «جنبش مطالبه‌گرایانه حقوقی و اجتماعی و قضائی و سیاسی زن ایرانی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم صورت فراگیر و همه جانبه پیدا کند». مضافاً اینکه این چنین جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت مستقیم و بلافاصله اسلام تبعیض‌گرا و تقلیدمدار و تکلیف‌محور و تعبد‌گرای هزار ساله حوزه‌های فقهاتی به چالش کشیده می‌شود.

فراموش نکنیم که تحمیل ۴۰ ساله ستم‌های مدنی و ستم‌های اجتماعی و ستم‌های سیاسی بر زن ایرانی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است که جنبش مطالباتی زنان ایرانی در عرصه حصارشکنی سه مؤلفه‌ای مدنی و اجتماعی و سیاسی حاکم بر خود دچار «سرگردانی تاکتیکی و استراتژی» بشوند. بطوریکه در این رابطه بخشی از جنبش زنان ایران مبارزه با حصار مدنی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در نوک پیکان حرکت خود قرار داده‌اند و توسط مبارزه با تحمیل حجاب اجباری تلاش می‌کنند تا حصار مدنی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش بکشند، آنچنانکه بخشی دیگر تلاش می‌کنند تا حصار اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی بر زنان ایران توسط ورود به ورزشگاه‌ها به چالش بکشند و در همین رابطه بخشی دیگر مثل گروه کمپین یک میلیون امضائی تلاش می‌کنند تا تبعیضات حقوقی و قضائی مثل حق حضانت فرزندان و ارث و دیه و غیره به چالش بکشند و با همه اینها همین تشتت تاکتیکی و استراتژی در جنبش زنان ایران به عنوان یک آفت استراتژیک باعث شده است که:

ادامه دارد



اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

اصول «رنالیسم دینی»

در منظومه معرفتی محمد اقبال

از خودویژگی‌های شخصیتی و کاراکتری و وجودی و اگزیستانسی خود محمد اقبال همین آشتی بین دو مؤلفه عشق و عقل بوده است؛ یعنی خود محمد اقبال پیوسته با دو بال عقل و عشق پرواز می‌کرد، با عقل سقراط می‌اندیشید و با دل مسیح عشق می‌ورزید و پیوسته هر گونه معرفت تک مؤلفه‌ای چه تکیه صرف بر عقل محض بدون توجه به عشق باشد و چه تکیه صرف بر عشق محض بدون توجه به عقل باشد به نقد می‌کشید. نقد محمد اقبال به مغرب زمین در عرصه معرفت‌شناسی همین تک مؤلفه‌ای اندیشیدن مغرب زمین می‌باشد.

از من ای باد صبا گوی بدانای فرنگ

عقل تا بال گشود است گرفتارتر است

برق را این بجگر می‌زند آن رام کند

عشق از عقل فسون پیشه جگردارتر است

چشم جز رنگ گل و لاله نه بیند ورنه

آنچه در پرده رنگ است. پدیدارتر است

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب این است که بیمار تو بیمارتر است

دانش اندوخته‌ئی دل زکف انداخته‌ئی

آه زان نقد گران مایه که در باخته‌ئی

حکمت و فلسفه کاری است که پایش نیست

سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست

باری، بدین ترتیب بود که هر دو معلم کبیرمان یعنی محمد اقبال و شریعتی با رویکرد دو مؤلفه‌ای حرکت می‌کردند و به موازات تعریف مبارزه رهایی‌بخش ضد استعماری و ضد استثمار و ضد استبدادی برای جوامع مسلمان، در چارچوب شعار: «آزادی، برابری و همبستگی» (محمد اقبال) و یا شعار: «آگاهی، آزادی و برابری» (شریعتی) شعار: «بازسازی اسلام تاریخی» (فقاہتی و روایتی و فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی و کلامی اشعری‌گری و صوفیانه دنیاگریز و اختیارستیز هند شرقی) که همان «نجات اسلام قبل از مسلمین» می‌باشد، نیز مطرح کرده‌اند و حتی «عمده» هم کرده‌اند. یادمان باشد که هر دو این نظریه‌پردازان به این باور رسیده بودند که حضور متولیان رسمی اسلام تاریخی در طول هزار سال گذشته (عمر اسلام تاریخی) به عنوان بزرگ‌ترین مانع مبارزه رهایی‌بخش جوامع مسلمان و یا نجات جوامع مسلمین بوده است؛ و لذا جهت مبارزه با این متولیان رسمی اسلام تاریخی بوده که آنها در چارچوب مبارزه با استعمار مجبور بوده‌اند، شعار: «نجات اسلام قبل از مسلمین» را پر رنگ کنند، چراکه دستیابی به «اسلام منهای روحانیت» آنچنانکه شریعتی به دنبال آن بود، «تنها در گرو دستیابی به اسلام منهای فقاہت و تفکیک مناسک سنت پیامبر از فقه حوزه‌های فقاہتی می‌باشد» زیرا «هیچ مناسکی در اسلام نیست که برای انجام آن نیازمند به حضور روحانیت باشد». همچنین از طریق «مناسک دینی» است که توده‌های مردم به دین می‌گروند به عبارت دیگر «مناسک دینی در اسلام تاریخی، باید در چارچوب سنت خود پیامبر اسلام تعریف بشوند نه توسط اسلام روایتی حوزه‌های فقاہتی.»

۴ - هم در رویکرد محمد اقبال و هم در رویکرد شریعتی، ارکان اصلی رنالیسم دینی، عبارتند از:

الف - آشتی میان عشق و عقل.

ز شعر دلکش اقبال می‌توان دریافت

که درس فلسفه می‌داد و عشق می‌ورزید

کلیات اشعار اقبال - می‌باقی - ص ۲۴۸ - سطر ۶

بیشتر راه دل مردم بیدار زند

فتنه‌ئی نیست که در چشم سخن‌دانش نیست

دل زناز خنک او به تپیدن نرسد

لذتی در خلش غمزه پنهانش نیست

دشت و کهسار نوردید و غزالی نگرفت

طوف گلشن زد و یک گل بگریبانش نیست

چاره این است که از عشق گشادای طلبیم

پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم

عقل چون پای درین راه خم اندر خم زد

شعله در آب دوانید و جهان بر هم زد

کیمیاسازی او ریگ روان را زر کرد

بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد

وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم

رهزنی بود کمین کرد و ره آدم زد

هنرش خاک برآورد زتهدیب فرنگ

باز آن خاک بچشم پسر مریم زد

شرری کاشتن و شعله درودن تا کی

عقده بر دل زدن و باز گشودن تا کی

عقل خود بین دگر و عقل جهان بین دگر است

بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است

دگر است آن که برد دانه افتاده ز خاک

آن که گیرد خورش از دانه پروین دگر است

دگر است آن که زند سیر چمن مثل نسیم

آن که در شد به ضمیر گل و نسیرین دگر است

دگر است آنسوی نه پرده گشادن نظری

این سوی پرده گمان و ظن و تخمین دگر است

ای خوش آن عقل که پهنای دو عالم با اوست

نور افرشته و سوز دل آدم با اوست

ما زخلوت کده عشق برون تاخته‌ایم

خاک پا را صفت آینه پرداخته‌ایم

در نگر همت ما را که به داوی فکنیم

دو جهان را که نهان برده عیان باخته‌ایم

پیش ما می‌گذرد سلسله شام و سحر

بر لب جوی روان خیمه بر افراخته‌ایم

در دل ما که برین دیر کهن شبخون ریخت

آنشی بود که در خشک و تر انداخته‌ایم

شعله بودیم شکستیم و شرر گردیدیم

صاحب ذوق و تمنا و نظر گردیدیم

عشق گردید هوس پیشه و هر بند گسست

آدم از فتنه او صورت ماهی در شست

رزم بر بزم پسندید و سپاهی آراست

تیغ او جز به سر و سینه یاران نه نشست

رهزنی را که بنا کرد جهانبانی گفت

ستم خواجگی او کمر بنده شکست

بی حجابا نه بیانگ دف و نی می‌رقصد

جامی از خون عزیزان تنک مایه بدست

وقت آن است که آئین دگر تازه کنیم

لوح دل پاک بشوئیم و زسر تازه کنیم

کلیات اشعار محمد اقبال - پیام مشرق - ص ۲۵۸ - سطر ۱ به بعد

آنچه از ابیات فوق اقبال قابل فهم است اینک:

اولاً اقبال در ابیات فوق به «جنگ عشق و عقل» در مغرب زمین اشاره می‌کند و گرچه می‌گوید که «مغرب زمین در دایره عقل موفق شده است» و توانسته‌اند با عصای علم به خاکروبی از مغرب زمین دست پیدا کنند، ولی مشکل مغرب زمین در این رابطه این می‌باشد که در «غیبت عشق مغرب زمین، آن خاک‌ها را بر چشم پسر مریم یا مسیح زده است» و در این جا است که اقبال مانند گذشته به درس‌آموزی مسلمانان و مشرق زمین (از مغرب زمین) می‌پردازد و می‌گوید: «وای بر ما مسلمانان که در عرصه جنگ علم و عشق فریب مغرب زمین خورده‌ایم، چراکه در این عرصه

مغرب زمین در داستان جنگ عقل و عشق رهزنی بوده که کمین کرده و بشریت را فریب داده است.»

هنرش خاک برآورد زتهدیب فرنگ

باز آن خاک بچشمم پسر مریم زد

وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم

رهزنی بود کمین کرد و ره آدم زد

رابعاً اقبال در ابیات فوق تلاش می‌کند تا تفاوت بین عقل و عشق به صورت دو عقل یعنی «عقل خودبین» و «عقل جهان‌بین» به نمایش بگذارد. در این تشریح اقبال عشق را به صورت عقل جهان‌بین تعریف می‌نماید و خود عقل مجرد را به صورت عقل خودبین تعریف می‌نماید و سپس بر پایه این داوری است که اقبال نتیجه می‌گیرد که تنها با عشق است که می‌توان بر پهنای دو جهان دست پیدا کرد نه با عقل خودبین.

عقل خودبین دگر و عقل جهان‌بین دگر است

بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است

ای خوش آن عقل که پهنای دو عالم با اوست

نور افراشته و سوز دل آدم با اوست

خامساً در ابیات فوق محمد اقبال عشق موجود در جامعه مغرب زمین در مقایسه با عشق مطلوب به چالش می‌کشد و می‌گوید عشق در جامعه امروز مغرب زمین تنها در دایره هوس‌پیشگی فردی و جنسی باقی مانده است و این عشق هوس‌باز فردی امروز مغرب زمین برای انسان مغرب زمین بدل به فتنه و دامی شده است. لذا بدین ترتیب است که محمد اقبال پس از نتیجه‌گیری نهائی جنگ عقل و عشق در مغرب زمین به ارائه نسخه نهایی خود می‌پردازد و می‌گوید «تنها راه نجات مغرب زمین آن است که راهی نو آغاز کنند تا توسط این راه نو بتوانند عشق را با عقل آشتی بدهند». از نظر محمد اقبال تنها راه رهائی که جامعه مغرب زمین می‌تواند از بحران معنا نجات بدهد همین است که «بتواند عقل را با عشق آشتی بدهند و راهی از نو آغاز کنند.»

عشق گردید هوس پیشه و هر بند گسست

آدم از فتنه او صورت ماهی در شست

وقت آن است که آئین دگر تازه کنیم

لوح دل پاک بشوئیم و زسر تازه کنیم

ادامه دارد

ثانیاً محمد اقبال در ابیات فوق گرفتاری مغرب زمین همه محصول همان پرواز با تک بال علم می‌داند؛ و لذا به همین دلیل به مغرب زمین پیام می‌دهد که راه نجات شما حرکت و پرواز کردن همزمان با دو بال عقل و عشق است و لذا در این رابطه است که اقبال به مغرب زمین می‌گوید که «گرچه با تک بال عقل توانسته‌اید اعجاز مسیحا پیدا کنید ولی بدانید که با همه این پیشرفت‌هایی که با عقل کرده‌اید در غیبت عشق، بیمار شما بیمارتر شده است.»

از من ای باد صبا گوی بدانای فرنگ

عقل تا بال گشودشت گرفتارتر است

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب آن است که بیمار تو بیمارتر است

ثالثاً اقبال در ابیات فوق تلاش می‌کند تا این پیام را به مغرب زمین برساند که هرگز با فلسفه و علم که همان عقل تک بال می‌باشد نمی‌توانید به عشق برسید. برای اینکه به عشق برسید باید از عشق حرکت کنید نه از عقل مجرد و تک بال.

حکمت و فلسفه (یونانی) کاری است که پایانش نیست

سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست

دشت و کهسار نوردید و غزالی نگرفت

طوف گلشن زد و یک گل بگریبانش نیست

چاره این است که از عشق گشادی طلبیم

پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم



دینامیزم درونی وحی نبوی پیامبر اسلام، بستر ساز

۶۹

دینامیزم درونی اسلام تاریخی و اسلام معنوی می باشد

باری در این رابطه است که در منظومه معرفتی محمد اقبال و شریعتی در عرصه اصلاح دینی دیوار چین بین فهم دین و هندسه دین وجود ندارد، به عبارت دیگر در این رویکرد «اصلاح فهم دین برای اصلاح هندسه دین می باشد، آنچنانکه اصلاح هندسه دین در این رویکرد در راستای اصلاح فهم دین انجام می گیرد». بدین خاطر در این رابطه است که هم محمد اقبال و هم شریعتی در عرصه پروژه اصلاح دینی:

اولاً برترم بازسازی دینی یا به قول شریعتی تجدید بنای دین تکیه می کنند. ثانیاً جهت بازسازی دینی و یا تجدید بنای دینی اینها بر اجتهاد در اصول و فروغ دینی تکیه می کنند و اصل اجتهاد به عنوان موتور دینامیزم درونی اسلام و دین محدود و منحرف به اجتهاد فقهی فقهای دگماتیست حوزه های فقهی روحانیت نمی کنند. یادمان باشد که در پروژه بازسازی محمد اقبال و شریعتی این پروژه در دو مؤلفه بازسازی نظری و بازسازی عملی تقسیم می گردد؛ و بازسازی نظری در راستای بازسازی عملی می باشد چراکه هم اقبال و هم شریعتی بر این باورند که بدون اصلاح نظری امکان انجام اصلاح عملی در جوامع مسلمین وجود ندارد؛ و در همین رابطه جایگاه بازسازی نظری برای انجام بازسازی عملی است که در

در رویکرد محمد اقبال و شریعتی نه تنها بازگشت به قرآن به معنای تعطیلی عقلانیت در انسان نیست بلکه برعکس به معنای دوران بازتولید عقلانیت در جامعه می باشد چراکه آنچنانکه تمام تلاش محمد اقبال در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی بر این امر قرار دارد تا علت و دلیل ختم نبوت در چارچوب ظهور عقل برهان استقرائی در بشریت تبیین نماید و در همین رابطه است که محمد اقبال ظهور عقل برهان استقرائی در بشریت را ادامه همان پروسس فرایندی عام و خاص و مشخص وحی در وجود و در عرصه حیات و زمان و حرکت و تکامل تعریف می نماید. طبیعی است که در این چارچوب تمایزی بین شعار «بازگشت به قرآن» و «بازگشت به عقلانیت» و دوران حاکمیت عقل برهان استقرائی بر جوامع بشری وجود ندارد. لذا به این ترتیب است که در منظومه معرفتی اقبال و شریعتی بر عکس مدعیان اصلاح دینی در جامعه امروز ایران «دو مقوله اصلاح فهم دین و اصلاح هندسه دین از هم جدا نیستند» چراکه در رویکرد مدعیان اصلاح دینی در جامعه امروز ایران با تفکیک اصل دین از فهم دین در چارچوب تفکیک کانتی «فنومن» از «نومن» و غیر قابل شناخت بودن نومن کانتی و محصور شدن شناخت ما به فنومن ها، لذا از آنجائیکه در رویکرد این مدعیان اصلاح دینی در جامعه امروز ایران، نومن دین و نومن اسلام قابل شناخت و موضوع برای شناخت نمی باشد، همین امر باعث می شود که شناخت ما به دین و اسلام تنها محدود به فنومن های آن بشود. در نتیجه در رویکرد این مدعیان اصلاحات دینی امروز جامعه ایران «فهم دین از هندسه دین جدا می باشد» و اصلاح دینی تنها مشمول فهم دین می شود؛ و از آنجائیکه اصلاح فهم دین در رویکرد اینها ربطی به اصلاح هندسه دین ندارد، بنابراین به همین دلیل جهت اصلاح فهم دین در رویکرد این مدعیان اصلاح دینی در جامعه امروز ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور، تنها توسط علوم برون دینی است که امکان اصلاح فهم دین حاصل می گردد؛ که البته همین عمده کردن علوم برون دینی در عرصه فهم دین باعث می گردد که رویکرد آنها یک رویکرد انطباقی در عرصه اصلاح فهم دینی بشود. در برابر رویکرد تطبیقی اصلاح دینی (که با توجه به پیوند نومن و فنومن دین در این رویکرد) لازمه اصلاح دینی در این رویکرد توسط اصلاح دیالکتیکی فهم دین و هندسه دین، ممکن می شود.



رویکرد این دو در جوامع مسلمین بازسازی نظری در گرو اصلاح دینی می‌باشد و بدون اصلاح دینی در این جوامع نمی‌توان نه به بازسازی دینی و نه به بازسازی فرهنگی و نه به بازسازی اخلاقی و معنوی دست پیدا کرد. بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد این دو آنچنانکه بازسازی عملی در گرو بازسازی نظری می‌باشد، از آنجائیکه در منظومه معرفتی آنها بازسازی عملی در چارچوب بازسازی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جوامع بشری قابل تعریف است، می‌توان نتیجه گرفت که در رویکرد اقبال و شریعتی اصلاح دینی یا بازسازی فکر دینی در اسلام در راستای تحول اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در جوامع می‌باشد. آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که در رویکرد اینها بدون اصلاح دینی در جوامع مسلمین امکان تحول عملی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی در این جوامع وجود ندارد.

در این رابطه بوده است که از قرن هشتم با ظهور محمد بن خلدون تونسلی تا اقبال و شریعتی یعنی بیش از ۶۰۰ سال تلاش مصلحین جوامع مسلمان بر این امر قرار داشته است تا در چارچوب فرمول «نجات اسلام قبل از مسلمین» بر طبل پروژه تقدم اصلاح دینی بر اصلاح عملی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بکوبند. اضافه کنیم که نکته مهمی که وجه مشترک تمامی این مصلحین و نظریه‌پردازان جوامع مسلمین بوده است اینکه، بدون بازفهمی وحی نبوی پیامبر اسلام که تبلور آن در قرآن می‌باشد امکان بازسازی و اصلاح دینی در اسلام وجود ندارد. از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که بدون تغییر اصلاح هندسی امکان تغییر فهم دین وجود ندارد چراکه اسلام روایتی (که در طول ۱۴ قرن پساوفات پیامبر اسلام چه در شیعه و چه در تسنن جایگزین اسلام قرآنی پیامبر اسلام شده است و بستر ساز ظهور و تکوین اسلام فقهتی، اسلام حکومتی، اسلام ولایتی، اسلام زیارتی و غیره شده است) در چارچوب تغییر هندسه دین توانسته است در طول ۱۴ قرن گذشته فهم مسلمانان در باب اسلام و دین را دچار انحطاط نماید.

رویکرد مدعیان جدید اصلاح دینی در جامعه ایران بود که باعث گردید تا رفته رفته از «فرایند اصلاح فهم دینی وارد فرایند اصلاح هندسی دینی بشوند». البته انحرافی که برای آنها در استحاله فرایندی فوق حاصل شده اینک رفته رفته این مدعیان اصلاح دینی وارد فرایند خداشناسی و معنویت‌خواهی از طریق فرادینی و یا از طریق عرفان و تصوف شده‌اند. یادمان باشد که مهمترین مشخصه رویکرد شریعتی و محمد اقبال در عرصه اصلاح دینی این است که «از مسیر دین به دنبال بازسازی نظری و عملی مسلمانان بودند و هر گونه حرکت اصلاح‌طلبانه نظری خارج از دین چه در عرصه کلامی و چه در عرصه عرفانی امری انحرافی می‌دانستند» بنابراین مهم‌ترین مشخصه اصلاح دینی در رویکرد محمد اقبال و شریعتی بر این امر قرار دارد که دین اصلاح شده و بازسازی شده اسلام در چارچوب رویکرد اسلام قرآنی پیامبر اسلام، دین عقلانی می‌باشد چراکه در رویکرد هر دو آنها «عامل ختم نبوت امر درون دینی نبوده است» بلکه برعکس از آنجائیکه در رویکرد هر دو آنها ظهور عقل برهان استقرائی در بشر در قرن هفتم توسط قرآن و بعثت پیامبر اسلام بوده است و از آنجائیکه هر دو آنها خود کارکرد عقل برهانی و استقرائی بشر، نه تنها مخالف وحی نبوی پیامبر اسلام نمی‌دانند بلکه برعکس در ادامه طولی (نه عرضی) همان وحی نبوی پیامبر اسلام می‌دانند و البته در این رابطه است که (برعکس شیخ مرتضی مطهری که علت ختم نبوت فقه حوزه‌های فقهتی و اجتهاد فقهی مجتهدین حوزه‌های فقهی می‌دانست و بر این باور بود که همین فقه حوزه‌های فقهتی فقهی کارآمد می‌باشد و تا قیام قیامت می‌تواند تمام مشکلات بشریت را حل نماید) محمد اقبال و شریعتی عامل ختم نبوت همان ظهور عقل برهان استقرائی (بشر قرن هفتم بشر) مولود قرآن و بعثت پیامبر اسلام می‌دانند.

باز در این رابطه است که هم اقبال و هم شریعتی فرمول بازسازی نظری و عملی خود را به صورت «پیوند بین ابدیت و تغییر» تعریف می‌نمایند، ثقل پرگار ابدیت در دستگاه بازسازی این دو خود خداوند می‌باشد و لذا در این رابطه است که رویکرد هر دو آنها در قرائت از هستی و انسان و جامعه و تاریخ مانند رویکرد خود پیامبر اسلام رویکرد

در این رابطه بوده است که از قرن هشتم با ظهور محمد بن خلدون تونسلی تا اقبال و شریعتی یعنی بیش از ۶۰۰ سال تلاش مصلحین جوامع مسلمان بر این امر قرار داشته است تا در چارچوب فرمول «نجات اسلام قبل از مسلمین» بر طبل پروژه تقدم اصلاح دینی بر اصلاح عملی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بکوبند. اضافه کنیم که نکته مهمی که وجه مشترک تمامی این مصلحین و نظریه‌پردازان جوامع مسلمین بوده است اینکه، بدون بازفهمی وحی نبوی پیامبر اسلام که تبلور آن در قرآن می‌باشد امکان بازسازی و اصلاح دینی در اسلام وجود ندارد. از اینجا است که می‌توان نتیجه گرفت که بدون تغییر اصلاح هندسی امکان تغییر فهم دین وجود ندارد چراکه اسلام روایتی (که در طول ۱۴ قرن پساوفات پیامبر اسلام چه در شیعه و چه در تسنن جایگزین اسلام قرآنی پیامبر اسلام شده است و بستر ساز ظهور و تکوین اسلام فقهتی، اسلام حکومتی، اسلام ولایتی، اسلام زیارتی و غیره شده است) در چارچوب تغییر هندسه دین توانسته است در طول ۱۴ قرن گذشته فهم مسلمانان در باب اسلام و دین را دچار انحطاط نماید.

به عبارت دیگر تفاوت دو اسلام روایتی و یا فقهتی و یا ولایتی و یا زیارتی با اسلام قرآنی محمد «تفاوت هندسی می‌باشد نه تفاوت در فهم دینی» و همین انحراف در



عملی اقبال و شریعتی صورت دینامیک دارد نه استاتیک» و لذا در چارچوب همین جوهر دینامیک دستگاه بازسازی نظری و عملی اقبال و شریعتی است که مؤلفه تغییر این دستگاه هم از جوهر و مضمون دینامیک برخوردار می‌باشد. لذا از اینجا است که الهیات اقبال و شریعتی در چارچوب فرمول پیوند بین ابدیت و تغییر، «الهیات تغییری می‌باشد» که این الهیات تغییری خود سنتز «دو الهیات تفسیری و تفهیمی می‌باشد» و از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که تفسیر و روایت و قرائت پیامبر اسلام در قرآن از هستی تفسیری مبتنی بر تجربه وجود یا معراجی و تجربه جامعه‌سازانه یا اسرائی او بوده است.

شعار «بازگشت به قرآن محمد اقبال و شریعتی دعوتی برای بازگشت به دوران اولیه تأسیس اسلام نیست بلکه برعکس، فراخوانی برای بازتفسیر و بازتفهیم وجود در چارچوب رویکرد خدامحوری قرآن برای تغییر اجتماعی، سیاسی، انسانی و اقتصادی مناسبات گذشته حاکم بر جامعه خود و دعوتی برای حرکت رو به جلو می‌باشد.»

پایان

خدامحورانه می‌باشد. فراموش نکنیم که آنچنانکه در تبیین پروژه حج پیامبر اسلام و قرآن قبلاً مطرح کردیم و همچنین در تفسیر پنج آیه اول سوره علق گفتیم، ثقل موضوع بعثت پیامبر اسلام «قرائت نو از هستی در چارچوب خدامحوری بود» و البته در این رابطه بود که پیامبر اسلام خداوند در عرصه هستی به صورت «نور السموات و الارض» تجربه کرده بود. مع الوصف از آنجائیکه ثقل پرگار ابدیت در دستگاه اقبال و شریعتی خداوندی می‌باشد که این خداوند:

اولاً زمان‌مند است.

ثانیاً فاعل و خالق وجود است نه صانع هستی.

ثالثاً این خداوند نه تنها در ماوراءالطبیعه نمی‌باشد، بلکه در همین طبیعت و وجود و هستی و حیات قرار دارد. البته بهتر است که بگوئیم جهان، طبیعت، وجود، هستی و حیات در خداوند قرار دارد.

رابعاً این خداوند خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید توسط تکامل وجود، تکامل می‌یابد و تکامل او هرگز تکامل از نقص به کمال نیست بلکه تکامل او تکامل هستی مخلوق او می‌باشد، بدین خاطر در چارچوب این خدای خالق و فاعل و محیط بر هستی و وجود و دائماً در حال خلق جدید می‌باشد که «ابدیت در دستگاه بازسازی نظری و

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

چیدستی و چگونگی «عدالت» در روکرد امام علی

۴ - در چارچوب رویکرد عدالت‌گرایانه امام علی بود که در سال ۳۵ هجری وقتی جنبش عدالت‌خواهانه تحت رهبری جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر در مدینه بر علیه حکومت تبعیض عثمانی شوریدن و به عنوان آلترناتیو خود جهت جایگزینی عثمان به سمت امام علی رفتند و خانه امام علی را محاصره کردند، با او بیعت کردند و او را برای خلافت انتخاب کردند.

«فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعْرِفِ الضَّبْعِ إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شَقَّ عَطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ - آن روزی که (پس از قتل عثمان) مردم (برای انتخاب من) خانه مرا محاصره کردند برای من روزی بس هیجان‌انگیز بود چراکه آنچنان مردم ازدحام کرده بودند که دو فرزندم حسن و حسین زیر دست پای آنها ماندند و لباس‌های تن من پاره شدند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۴۹ - سطر ۱۱ به بعد)

باز در همین رابطه است که امام علی در نخستین خطبه خود در برابر آن جنبش عدالت‌خواهانه تحت رهبری مردم مصر در مدینه مسائلی مطرح کرده است که بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

«دَعُونِي وَرِ التَّمَسُّوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَأَانُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتِ وَالْمَحَجَّةَ قَدْ

۳ - عدالت برای امام علی یک فضیلت بنیادین می‌باشد («قَتِلَ فِي مَحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ - علی به خاطر شدت عدالتش در محراب کشته شد») که هم ترازوی تکوین وجود می‌باشد («بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ») و هم امری همیشگی برای بشریت می‌دانسته است («إِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يَبْطُلُهُ شَيْءٌ») و هم تحقق عدالت در جامعه بشری امری انتخابی می‌دانسته است، نه امری جبری که لازمه رشد ابزار تولید باشد آنچنانکه کارل مارکس می‌گفت.

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءَ إِلَّا يَفَارِقُوا عَلَيَّ كَظَلَّةٍ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا - اگر نبود که جنبش عدالت‌خواهانه به عنوان یار و یاور پس از قتل عثمان به در خانه‌ام آمدند و بر من اتمام حجت شد و اگر نبود اینکه خداوند از آگاهان جامعه عهد و پیمان گرفته تا در برابر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم تماشاگر و ساکت نباشند بدون تردید قدرت سیاسی را رها می‌کردم و افسار خلافت را در دست نمی‌گرفتم و مانند سال ۱۱ هجری پهلو تهی می‌کردم» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۵۰ - سطر ۲ به بعد).

قابل ذکر است که هم افلاطون و هم ارسطو به عدالت به عنوان یک فضیلت نگاه می‌کردند اما تفاوت رویکرد آنها در این رابطه با رویکرد امام علی در این است که ارسطو و افلاطون عدالت به صورت فردی و نفسانی و اخلاقی یک فضیلت می‌دانستند اما امام علی به عدالت اجتماعی به عنوان یک فضیلت بنیادی نگاه می‌کند و عدالت فردی و عدالت اخلاقی و عدالت قضائی و عدالت نفسانی همه و همه در عرصه عدالت اجتماعی تعریف می‌کند نه بالعکس آنچنانکه در این رابطه می‌فرماید:

«فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۵ - ص ۵۷ - سطر ۲)

عدالت عرصه وسیع دارد (اعم از عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی و عدالت قضائی و عدالت آموزشی و عدالت جنسیتی و غیره) و همه جامعه می‌توانند از مؤلفه‌های مختلف عدالت برخوردار بشوند نه تنها طبقه‌ای خاص از جامعه آنچنانکه سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا مدعی بودند.



تَنَكَّرَتْ وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكَبْتُ بَكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبَ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لَمَنِ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا - مرا رها کنید و از دیگری التماس (جایگزینی عثمان) بکنید، زیرا در این شرایط قبول خلافت (توسط من) بسترساز استقبال از آینده‌های تیره و تاریک می‌باشد که نه دل‌ها بر آن تاب دارد و نه عقول بر آن ثبات پیدا می‌کند. بدانید در این شرایط تنها راه مقابله با آینده تاریک آن است که در چارچوب رویکرد عدالت‌خواهانه خودم با جامعه عمل نمایم و در این عرصه به صدای مخالفین عدالت اجتماعی (در سه طایفه ناکثین و مارقین و قاسطین) گوش نخواهم کرد. ولی البته اگر شما در این شرایط تندپیچ تاریخی مرا رها کنید و به انتخاب دیگری اقدام نمائید من هم مانند ۲۵ سال گذشته پس از وفات پیامبر اسلام مانند یکی از شما خواهم بود و شنواتر از شما و مطیع‌تر از شما (از آن کسی که شما انتخاب می‌کنید) خواهم بود و بدون تردید در آن شرایط به جای امیر، من برای شما وزیر و کمک و مشاور خواهم بود» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۲ - ص ۱۳۶ - سطر هشتم به بعد).

برای فهم این خطبه امام علی که در سال ۳۵ (پس از قتل عثمان به دست جنبش عدالت‌خواهانه تحت رهبری جنبش مردم مصر صورت گرفته است) در برابر کنش‌گران اصلی جنبش عدالت‌خواهانه بیان کرده است، باید توسط یک فلش بک به ۲۵ سال قبل از بیان این خطبه توسط امام علی برگردیم (در سال ۱۱ هجری که امام علی پس از وفات پیامبر اسلام در برابر کسانی که در مقابله با انتخاب جانشینی پیامبر اسلام در سقیفه توسط اکثریت صحابه به طرف او آمده بودند و امام علی برای اولین بار موضع خودش در خصوص کسب قدرت سیاسی و کسب خلافت سیاسی مسلمین مطرح کرده است) و به مقایسه دو واکنش امام علی در برابر کسب قدرت سیاسی پردازیم.

«أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاهِ وَ عَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمِنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تِيَجَانَ الْمَفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنِ نَهَضَ بَجَنَاحِ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ هَذَا مَاءٌ أَجْنٌ وَ لَقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلَهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِغَيْرِ وَقْتِ إِيْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ - ای مردم، امواج طوفان فتنه‌ها که امروز جامعه مسلمین را در بر گرفته است، توسط کشتی نجات در هم بشکنید و به سوی آینده روشن پیش بروید و دست از عداوت طائفه‌ای و قومی و قبیله‌ای بردارید و

رویگرد منحط تفاخر گذشته خود را بر زمین بگذارید رستگار آنهایی هستند که از این موانع بگذرند، بدانید کسب قدرت سیاسی و خلافت در این شرایط برای من یا مانند آب راکد مردابی است و یا مانند لقمه‌ای است که باعث گرفتن گلوی من می‌شود و یا مانند میوه ناری است که چیده بشود و یا مانند کشاورزی است که در زمین دیگران بکارد» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۵ - ص ۵۲ - سطر ۱ به بعد)

آنچه از مقایسه دو خطبه پنجم و ۹۲ نهج‌البلاغه صبحی الصالح قابل فهم است اینک:

الف - هر دو خطبه با ۲۵ سال فاصله زمانی در شرایط تندپیچ تاریخ اسلام توسط امام علی مطرح شده است، چراکه آنچنانکه مطرح کردیم خطبه ۵ نهج‌البلاغه درست در زمانی در سال ۱۱ هجری توسط امام علی مطرح شده است که پیامبر اسلام وفات کرده است و در سقیفه توسط انتخاب اکثریت صحابه ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر قدرت خلافت را در دست گرفته است و بنی امیه تحت رهبری ابوسفیان حاضر به قبول خلافت ابوبکر نشده‌اند و لذا جهت تضعیف خلافت ابوبکر به تحریک امام علی جهت آلترناتیوی ابوبکر روی آورده‌اند. پر واضح است که در چنین شرایطی امام علی در برابر یک انتخاب بزرگ قرار گرفته است حمایت از حرکت ابوسفیان جهت ایجاد شکاف در جامعه مسلمین یا سکوت در برابر انتخاب صحابه در سقیفه. بدون تردید آنچنانکه در جوهر و مضمون خطبه پنجم نهج‌البلاغه روشن است امام علی مسیر دوم را انتخاب می‌کند و تلاش در جهت کسب قدرت سیاسی در آن شرایط لقمه گلوگیر و میوه نارس و کشتن دانه در زمین دیگران می‌داند.

من حیث المجموع امام علی در خطبه پنجم نهج‌البلاغه به صراحت کسب قدرت سیاسی توسط خودش امری منفی می‌داند و طبیعی است که از بعد از این انتخاب بود که امام علی آنچنانکه یعقوبی می‌گوید با ابوبکر بیعت می‌کند.

«بعد از بیعت مردم با ابوبکر، ابوبکر نماینده‌ای پیش علی فرستاد و از علی خواست تا با او بیعت بکند، علی در پاسخ گفت: من عهد کرده‌ام که از خانه به جز برای نماز بیرون نروم تا زمانیکه قرآن را جمع کنم لذا علی پس از شش ماه به دلیل تمام کردن جمع قرآن با ابوبکر بیعت کرد و پس از جمع کردن قرآن مصحف را به شتری بار کرد و پیش مردم آورد و نشان داد» (تاریخ یعقوبی - ج ۲ - ص ۱۱۳).

ب - در هر دو خطبه امام علی از قبول قدرت سیاسی



است که می‌توان گفت که شأن نبوت پیامبر اسلام شأن خدائی می‌باشد آنچنانکه شأن حکومتی پیامبر اسلام شأن عرفی است (المَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ - پیامبر اسلام) البته شأن حکومتی پیامبر اسلام توسط پیشنهاد مردم یثرب یا همان انصار مدینه النبی به پیامبر اسلام واگذار شده است نه از جانب خداوند و لذا به همین دلیل بوده است که علی و یارانش در حکومت خلیفه اول و دوم با آن دو خلیفه بیعت کردند.

۵ - در رویکرد امام علی (برعکس رویکرد اسلام فقهائی، اسلام روایتی، اسلام ولایتی، اسلام روایتی که علاوه بر اینکه عدالت را به صورت فردی و فقهی تعریف می‌نمایند موضوع عدالت را در مدل تکلیفی تبیین می‌نمایند) عدالت در کادر «مدل حقی» قابل تعریف و تبیین می‌باشد نه در کادر «مدل تکلیفی» و دلیل این امر همان است که امام علی برعکس اسلام فقهائی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی، «عدالت را امری فرا دینی بر مبنای تعریف جهان‌شمول از انسان تعریف می‌نماید.»

«فَأَيُّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحَقُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» - مردم دو صنف‌اند، یا برادر دینی تو هستند و یا هم نوع تو در خلقت می‌باشند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۲۷ - سطر ۱۶) و لذا بدین ترتیب است که امام علی از آنجائیکه عدالت فرا دینی در چارچوب انسان جهان‌شمول تعریف می‌کند، مدل تعریف عدالت برای او مدل حقی می‌باشد نه مدل تکلیفی زیرا زمانی که ما در تعریف عدالت انسان جهان‌شمول را موضوع عدالت قرار دادیم دیگر نمی‌توانیم برای انسان جهان‌شمول از کانال تکلیف فقهی که امری درون دینی است سخن بگوئیم. بدون تردید در چنین صورتی آنچنانکه کانت می‌گوید خود به خود مدل حقی جایگزین مدل تکلیفی می‌شود.

«يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُوَخِّدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقَّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ» - مکرر از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هرگز ملتی به رهائی نخواهد رسید مگر آنکه ضعیفان بتوانند حق خودشان را از صاحبان قدرت بدون لکنت و پروار بگیرند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۵۳ - ص ۴۳۹ - سطر ۱۵) بنابراین در این چارچوب است که در رویکرد امام علی انسان‌ها منهای حقوق قراردادی، دارای حقوق طبیعی می‌باشند به عبارت دیگر در رویکرد امام علی انسان‌ها به خاطر انسان بودنشان دارای حق و حقوق طبیعی هستند.

پایان

ممانعت می‌ورزد و اصلاً و ابداً بر خلاف آنچه شیعه حکومتی و فقهائی و زیارتی و روایتی می‌گویند امام علی قدرت سیاسی را حق خودش و موضوع وصایت پیامبر اسلام در غدیر تعریف نمی‌کرد. لذا در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که موضوع وصایت پیامبر اسلام در غدیر (در جریان حجه الوداع پیامبر اسلام) «موضوع انتقال قدرت سیاسی نبوده است» بلکه موضوع امامت معنوی امام علی بوده است چراکه در جاهای دیگر نهج‌البلاغه مثل خطبه ۳ هر چند امام علی خودش را در عرصه انتخاب به خلافت اصلح‌تر از خلفای سه گانه می‌دانسته است اما هرگز در نهج‌البلاغه امام علی این اصلح بودن خودش را منتسب به وصایت پیامبر اسلام در غدیر نمی‌کند بلکه برعکس این اصلح بودن را در چارچوب پتانسیل مدیریتی خودش تعریف می‌نماید، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً وصایت پیامبر در حجه الوداع در غدیر در باب امام علی یک وصایت معنوی بوده است نه وصایت سیاسی جهت انتقال قدرت حکومت بر مردم به امام علی.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود وان علی مولا نهاد

گفت هر کاه را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آن که آزادات کند

بند رقیبت زیابت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را زانبیا آزادی است

(مولوی - مثنوی - دفتر ششم - ص ۴۱۹ - سطر ۲۴ به بعد)

ثانیاً از مضمون گفته‌های امام علی در جا به جای نهج‌البلاغه و همچنین در مقایسه بین دو خطبه پنجم و ۹۲ نهج‌البلاغه می‌توان دریافت که امر قدرت سیاسی در دیسکورس پیامبر اسلام و امام علی یک امر عرفی می‌باشد که باید توسط مردم انتخاب بشود نه وصایت پیامبر اسلام. البته در همین رابطه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که حتی در خصوص خود پیامبر اسلام هم او دارای دو شأن بوده است یکی شأن نبوت و دیگری شأن حکومت. در مقایسه این دو شأن پیامبر اسلام

«قاعده» یا «استثناء»؟

البته برای تبیین این دو انحراف، باید نخست خود را در برابر این پرسش مهم قرار بدهیم که کدامین از این دو انحراف نقش مولد داشته است و ابتدا تکوین پیدا کرده است؟ به عبارت دیگر باید ابتدا این سؤال را پاسخ بدهیم که آیا تجزیه اسلام باعث تجزیه مسلمانان در نیم قرن اول پسا وفات پیامبر اسلام شده است یا بالعکس تجزیه مسلمانان بسترساز تجزیه اسلام گردیده است؟

قبل از پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که طرح این سؤال تنها محدود به ۵۰ سال پسا وفات پیامبر اسلام نمی‌شود بلکه در فرایندهای مختلف اسلام تاریخی این سؤال فرجه می‌بایست توسط پیشگامان نظری و عملی مسلمانان مطرح بشود. آنچنانکه شاهدیم این سؤال برای امام محمد غزالی در قرن پنجم هجری و در قرن هشتم هجری همین سؤال برای ابن خلدون و در قرن نوزدهم میلادی برای سید جمال و محمد عبده و در قرن بیستم برای محمد اقبال و شریعتی و در قرن بیست و یکم برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح شده است؛ و بدون تردید در آینده این سؤال در فرایندهای مختلف حرکت جوامع مسلمان برای پیشگامان جوامع مسلمان مطرح خواهد شد.

در همین رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته حرکت نظری و سیاسی خودش در پاسخ به سؤال اول (آرایش انحرافات تجزیه اسلام و تجزیه

«...اللَّهِمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَاسِ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحِطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرَدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُنْظِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ... - خدایا تو می‌دانی من نه در پی ریاست و زعامت و حکومت و نه طالب مال و ثروت دنیا، من فقط مردی مصلح می‌باشم و می‌خواهم در بلاد تو اصلاحی به عمل آورم تا ستمدیدگان در امان قرار گیرند» (نهج‌البلاغه - خطبه ۱۳۱).

«...إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي - من اخلاص‌گر و ستم‌گر نیستم فلسفه جنبش من اصلاح جامعه پیامبر اسلام می‌باشد» (مقتل خوارزمی - ج ۱ - ص ۱۸۸).

حال با مقایسه دو گفتار فوق امام علی و امام حسین حقیقتی که بیش از هر چیز مورد توجه قرار می‌گیرد اینکه فلسفه جنبش هر دو اصلاح جامعه بوده است. سوالی که فوراً در این رابطه قابل طرح است که اینکه چرا هم امام علی و هم امام حسین وظیفه فوری خودشان در سال‌های ۳۵ تا ۴۰ و ۶۰ تا ۶۱ اصلاح جامعه باقیمانده از حرکت رهائی‌بخش پیامبر اسلام می‌دانند؟

اگر بپذیریم که اصلاح جامعه در شرایطی مطرح می‌شود که جامعه دچار انحراف شده باشد و تا زمانیکه جامعه دچار انحراف نشده باشد هرگز و هرگز نمی‌توانیم سخن از اصلاح جامعه مطرح بکنیم، بنابراین برای پاسخ به سؤال فوق و برای اینکه به طرح دلیل در باب شعار مشترک اصلاح‌گرایانه جامعه پیامبر اسلام توسط امام علی در سال ۳۵ - ۴۰ و توسط امام حسین در سال ۶۰ - ۶۱ بپردازیم باید ابتدا به تبیین انحراف اجتماعی جامعه پیامبر اسلام در سال‌های فوق بپردازیم، بدون تردید در رابطه با تبیین انحراف جامعه پیامبر اسلام در طول نیم قرن پسا وفات پیامبر اسلام (که در سال ۱۱ هجری اتفاق افتاد) باید بگوئیم که در طول نیم قرن پسا وفات پیامبر اسلام دو انحراف مهم در جوامع مسلمان اتفاق افتاد.

انحراف اول تجزیه اسلام و انحراف دوم تجزیه مسلمانان یا جامعه پیامبر اسلام بود.

مسلمانان در نیم قرن اول پسا وفات پیامبر اسلام) بر این باور بوده است که ابتدا تجزیه اسلام صورت گرفته است و در ادامه آن بوده است که تجزیه اسلام بسترساز تجزیه جوامع مسلمان شده است. در خصوص تجزیه اسلام در نیم قرن اول پسا وفات پیامبر اسلام ما بر این باوریم که عاملی که بسترساز تجزیه اسلام گردید ظهور اسلام روایتی بوده است که موتور این اسلام روایتی در فرایند پسا وفات پیامبر اسلام ابتدا توسط ابو هریره با جعل ۳۰ هزار روایت از قول پیامبر اسلام روشن گردید و در ادامه همین اسلام روایتی ابو هریره‌ای بود که بازار جعل روایات از قول پیامبر آنچنان داغ شده که تمامی اصحاب اولیه و حواریون پیامبر احساس خطر کردند و برای مقابله با اسلام روایتی از یکطرف کمیته‌ای جهت جمع‌آوری و مکتوب کردن قرآن و انتشار قرآن یکدست کردند و از طرف دیگر تلاش کردند تا اسلام روایتی را در محدودیت عملکردی قرار بدهند.

لذا به همین دلیل است که شاهدیم که امام علی که بدون تردید نزدیکترین فرد به پیامبر اسلام بوده است و بدون تردید بیش از هر کس به احادیث پیامبر آشنا بوده است در کل نهج‌البلاغه خود تنها ۱۱ حدیث از پیامبر نقل می‌نماید و بیش از هر چیز تلاش می‌کند تا از قرآن و آیات قرآن دلیل و شواهد بیاورد و باز در همین رابطه است که ابوبکر در خلافتش پانصد حدیث جمع کرد، عایشه می‌گوید: «یک شب تا صبح پدرم را مضطرب دیدم، صبح به من گفتم: احادیث را بیاور، پس همه آنها را آتش زد» (کنز العمال - ج ۵ - ص ۲۳۷) و عمر به همه شهرها نوشت: «نزد هر کسی حدیثی از پیامبر است باید نابودش کند (کنز العمال - ج ۵ - ص ۲۳۷) و محمد بن ابی بکر می‌گوید: «در زمان عمر احادیث زیاد شد، وقتی به نزدش آوردند دستور داد تا آنها را بسوزانند» (طبقات ابن سعد - ج ۵ - ص ۱۴۰) و ابو حنیفه بزرگترین فقیه قرن اول هجری طبق گفته محمد اقبال لاهوری بیش از ۱۹ حدیث صحیح از قول پیامبر قبول نداشت مابقی احادیث را جعلی می‌دانست. بدین ترتیب بود که در طول دوران خلافت شیخین امام علی بیش از هر کس تلاش خود را در جهت جمع‌آوری قرآن از حافظه‌ها و انتقال به صفحه‌های مسطور متمرکز ساخته بود.

«بعد از بیعت ابی بکر، وی فردی پیش علی فرستاد و از وی بیعت خواست، علی پاسخ داد که من عهد کرده‌ام که از خانه به جز برای نماز بیرون نروم تا قرآن را جمع کنم و

علی پس از ۶ ماه با ابی بکر بیعت کرد زیرا علی پس از ۶ ماه توانسته بود که قرآن را جمع‌آوری کند» (تاریخ یعقوبی - ج ۲ - ص ۱۱۳).

البته تلاش کامل امام علی در دوره عثمان به بار نشست چراکه قرآن واحد مورد تائید صحابه جمع‌آوری شد و سپس تکثیر گردید و به همه بلاد اسلامی فرستاده شد که علی الدوام همان قرآن در بین مسلمانان جاری می‌باشد و منهای تغییر خط و اعراب و نقطه‌گذاری، تغییر چندانی در آن قرآن اولیه صورت نگرفته است و امروز تمامی جوامع مسلمان بر این قرآن واحد نظریه مشترک و واحد دارند بنابراین آنچه در نیم قرن اول پسا وفات پیامبر بسترساز تجزیه اسلام شد ظهور اسلام روایتی بود که البته از آنجائیکه اسلام قرآن پیامبر اسلام در یک نگاه کلی به سه بخش اعتقادات، اخلاقیات و مناسک و فقه و حقوق قابل تقسیم می‌باشد در نتیجه همین اجزاء سه گانه اسلام قرآنی پیامبر اسلام در بستر اسلام روایتی ابو هریره‌ای باعث گردید تا شرایط برای تجزیه اسلام در آن زمان فراهم بشود به این ترتیب که اسلام قرآنی پیامبر اسلام که برای مدت ۲۳ سال حیات پیامبر اسلام آنچنان از وحدت درونی نظری برخوردار بود که جوامع مسلمان را به صورت امه واحدی درآورده بود در دوران پسا وفات پیامبر در بستر اسلام روایتی به سه قسم تجزیه شد:

۱ - اسلام اعتقادی یا اسلام کلامی.

۲ - اسلام صوفیانه یا اسلام اخلاقی.

۳ - اسلام فقهاتی یا اسلام دگماتیست مناسکی. به عبارت دیگر در پروسه تجزیه اسلام، اسلام اعتقادی به سمت اسلام کلامی و اسلام اخلاقی به سمت اسلام صوفیانه و اسلام مناسکی به سمت اسلام فقهاتی رفت. خوارج در زمان امام علی با مطلق کردن اسلام مناسکی به سمت همین اسلام فقهاتی رفتند که البته به مرور زمان با ظهور اسلام فقهاتی و مناسکی به علت اینکه این اسلام نیاز به متولیان رسمی دارد رفته رفته با تاسی از مسیحیت و یهود در آن زمان متولیان رسمی دین که همان سازمان روحانیت می‌باشد در جوامع مسلمان ظهور پیدا کردند که علی الدوام همان اسلام فقهاتی همراه با متولیان رسمی دین یا روحانیت به عنوان یک آفت کل اسلام قرآن و پیامبر اسلام را به انحراف کشانیده‌اند. چهره اسلام خشونت و نمودار هیولای رژیم

مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته همه و همه سنتز همان اسلام مناسکی و فقهاتی می‌باشد که با ظهور خوارج در جنگ صفین تکوین پیدا کردند. البته هم فرمان قتل امام علی و هم فرمان قتل امام حسین توسط شریح قاضی همه و همه توسط همین اسلام فقهاتی صورت گرفت.

باری به موازات پروسه تجزیه اسلام در نیم قرن اول پسا وفات پیامبر، «اسلام کلامی» بستر ساز ظهور نحله اشعری‌گری و اعتزالی و در ادامه آن در دوران مأمون عباسی بستر ساز ظهور اسلام فلسفی ارسطوزده و یا یونانی‌زده شد و به همین ترتیب تجزیه اخلاق اسلام باعث ظهور تصوف اسلامی با تاسی از تصوف هند شرقی گردید لذا در این رابطه بود که در نیم قرن اول پسا وفات پیامبر اسلام، اسلام قرآنی پیامبر اسلام در بستر اسلام روایاتی ابو هریره‌ای به سه «اسلام مناسکی یا فقهاتی» و «اسلام اخلاقی یا صوفیانه» و «اسلام کلامی اشعری‌گری و اعتزالی» تجزیه شد و در ادامه همین تجزیه اسلام قرآنی به اسلام روایتی و اسلام مناسکی و فقهاتی و اسلام کلامی اشعری‌گری و اعتزالی و اسلام صوفیانه هند شرقی بود که به موازات آن جامعه مسلمان هم از صورت امت واحد اولیه آن تجزیه گردید.

نکته‌ای که در رابطه با تجزیه جوامع مسلمان در کنار تجزیه اسلام باید به عنوان نیروی عامل در نظر بگیریم ظهور اسلام خلافت در عرصه قدرت سیاسی حاکم در فرایند اولیه پسا وفات پیامبر اسلام بود. عنایت داشته باشیم که در دوران ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام هر چند که پیامبر اسلام در دوران ۱۰ ساله مدنی خود تلاش کرد تا اقدام به جامعه‌سازی در چارچوب قرآن بکند اما جامعه‌سازی پیامبر در طول ۱۰ سال مدنی هرگز باعث تأسیس دولت و حکومت پیامبر اسلام در جوامع مسلمان آن روز نگردید و البته پیامبر اسلام در راستای مدیریت جامعه ایجاد کرده خود، تلاش می‌کرد تا با تکیه از شأن انسانی و غیر نبوی خودش به صورت مستقیم در چارچوب شکل شورائی مستقیم جامعه مسلمان را مدیریت نماید؛ و لذا به همین دلیل هرگز پیامبر اسلام در طول دوران مدنی خودش دولت و حکومت و سیستم خلافت تشکیل نداد و البته انتخاب امام علی در غدیر غم در حجه الوداع هم در تعیین خلافت و حکومت و تعیین جانشین سیاسی‌اش و برقراری سیستم ارثی نبود بلکه انتخاب امام علی آنچنانکه مولوی می‌گوید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود وان علی مولا نهاد

گفت هر کاه را منم مولا و دوست

ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آن که آزادت کند

بند رقیت زیایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را زانبیاء آزادی است

مثنوی - دفتر ششم - ص ۴۱۹ - سطر ۲۴ به بعد

یک امر معنوی بوده است نه انتقال وراثتی قدرت سیاسی. پدیده دیگری که در فرایند پسا وفات پیامبر در جوامع مسلمان ظهور کرد پدیده اسلام خلافتی بود که استارت آن در سقیفه بنی ساعده توسط صحابه زده شد و انتصاب و انتخاب شیخین و در ادامه آن عثمان و بالاخره امام علی در این رابطه شکل گرفت. آنچه در رابطه با ظهور اسلام خلافتی در ۵۰ سال پسا وفات پیامبر اسلام قابل توجه بود، این بود که اسلام خلافتی بستر ساز تکوین قدرت سیاسی و در ادامه آن قدرت اقتصادی و قدرت مذهبی در بالای جامعه شد و در نتیجه همین امر باعث گردید تا رفته رفته با تمرکز قدرت در بالا شرایط برای ظهور فساد در جامعه مسلمان فراهم بشود و توحید و عدالت و رهائی انسان که موضوع بعثت پیامبر اسلام بود به چالش کشیده بشود که البته این ظهور فساد به صورت فرایندی شکل گرفته است آنچنانکه در دوره عثمان این فساد به علت تمرکز قدرت بالا فراگیر شد. وی در عهد خلافت خود خویشاوندان اموی خود را بر مردم مسلط کرد در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور را به دست ایشان سپرد. آن‌ها آشکارا به ستم و بیداد و فسق و فجور پرداختند. سیل شکایت‌ها از هر سو به دارالخلافه سرازیر شد ولی خلیفه که تحت تأثیر مروان بن حکم بود به شکایت‌های مردم ترتیب اثر نمی‌داد تا اینکه در سال ۳۵ جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه بر او شوریدن و پس از چند روز محاصره و زد و خورد او را کشتند.

ادامه دارد



تبیین «دین پیامبرانه» در مسیر



«جنبش رهائی بخش بشریت»

پیامبر اسلام

به شدت در آیات سوره فوق این موضوع توسط قرآن نفی می‌شود و با شعار نهائی «لکم دینکم ولی دین» خط قرمز حرکت پیامبر اسلام که نسبت به آن هرگز پیامبر اسلام حاضر به عقب‌نشینی نیست، ترسیم می‌گردد، بنابراین آنچه در آیات ۸ و ۹ و ۱۰ سوره قلم به عنوان یک پیام همیشگی مطرح می‌سازد اینکه «اعتقاد به اصول و عدم عقب‌نشینی در عرصه اصول اصلی همیشگی می‌باشد» و البته باز هم تاکید می‌کنیم که در تحلیل نهائی محور زیرساختی اصول در منظومه نظری و عملی پیامبر اسلام همان «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می‌باشد.

پنجمین پیام سوره قلم این است که «عامل همه فسادهای انسانی و اجتماعی و تاریخی بشر قدرت است» و تا زمانیکه «قدرت» به صورت دموکراتیک و شورائی اجتماعی نشود برخورد با فسادهای فردی و اجتماعی و تاریخی (در انسان و جامعه و تاریخ) امری صوری می‌باشد. لذا در این رابطه است که در آیات ۷ تا ۱۳ سوره قلم و در چارچوب منع پیامبر اسلام از عدول از اصول مورد اعتقاد خودش (به عنوان وجه معامله یا وجه المصلحه رابطه با جریان‌های اجتماعی مخالف توحید در وجود و انسان و جامعه و تاریخ که راه خدا را سد کرده‌اند) ۹ مشخصه فردی

آنچه در خصوص چهارمین پیام سوره قلم قابل فهم است اینکه:

اولاً قرآن پیامبر را تشویق می‌کند که در عرصه حرکت جامعه‌سازانه یا حرکت افقی و اسرائی خود در برابر مخالفین توحید در وجود و توحید در انسان و توحید در جامعه و در تاریخ «نباید از اصول مورد اعتقاد خودت کوتاه بیائی» بنابراین «نرمش در اصول در عرصه مبارزه جامعه‌سازانه یک معامله زیان‌بار می‌باشد.»

ثانیاً «انعطاف تاکتیکی» در عرصه مبارزه جامعه‌سازانه غیر از «انعطاف در اصول و استراتژی» می‌باشد. مع الوصف نهی در آیه‌های ۸ و ۹ و ۱۰ سوره قلم «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ - وَدُوا لَوْ تَدَّهْنُ فَيُدْهِنُونَ - وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» فقط مشمول «عدم نرمش در اصول و استراتژی مبارزه جامعه‌سازانه می‌شود نه تاکتیک‌های موضعی بر پایه تحلیل مشخص از شرایط مشخص جهت تغییرهای مشخص یا انعطاف تاکتیکی در عمل مشخص.»

ثالثاً مطابق آنچه که در آیات فوق به عنوان زیرساخت این اصول (که همان اعتقاد به «الله» و فونکسیون «الله» در وجود و انسان و جامعه می‌باشد) مطرح کردیم در تحلیل نهائی سمت‌گیری عدم انعطاف‌پذیری در استراتژی و انعطاف‌پذیری در تاکتیک‌ها در عرصه پراکسیس جامعه‌سازانه همه در گرو «تحقق فرایندی توحید اجتماعی و توحید تاریخی» می‌باشد، بنابراین آنچنانکه در این رابطه در سوره کافرون مطرح شده است: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ - وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» در این سوره خطاب به منکران توحید در وجود و انسان و جامعه و تاریخ تنها بر یک جمله تاکید می‌ورزد و آن اینکه «آنچه من می‌پرستم شما پرستندگان آن نمی‌باشید و آنچه شما پرستندگان آن هستید من آن را نخواهم پرستید.»

پر واضح است که موضوع زیرساختی پرستش در این سوره همان «الله» محمد می‌باشد که جریان‌های مخالف توحید در وجود و انسان و جامعه و تاریخ می‌خواستند توسط «بت» ها به عنوان آلترناتیو «الله» محمد اصل محوری منظومه نظری و عملی اعتقادی پیامبر اسلام را به چالش بکشند که البته

و اجتماعی (برای این افراد و جریان‌های مخالف توحید در وجود و جامعه و انسان و تاریخ که سد کننده راه خدا می‌باشند) مطرح می‌کند که این ۹ صفت عبارتند از:

۱ - «مکذب» یا دروغ گو.

۲ - «حلاف» یا زیاد سوگند خور.

۳ - «مهین» یا پست و حقیر.

۴ - «هماز» یا عیب‌گیر و طعنه‌زن.

۵ - «مشاء بنمیم» یا سخن‌چین پست.

۶ - «مناع للخیر» یا بسیار منع کننده از کار خیر.

۷ - «معتد» یا ظالم متجاوز.

۸ - «اثیم» یا گناهکار.

۹ - «عتل» یا بسیار خشن و تندخو و عصبانی.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ - فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ - وَدُوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ - وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ - هَمَّازٌ مَّشَاءٌ بَنَمِيمٍ - مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ - عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ» (سوره قلم - آیات ۷ تا ۱۳).

باری در سوره قلم پس از توصیف ۹ مشخصه کاراگری و تیپولوژی مخالفین توحید در جهان و انسان و جامعه و تاریخ در آیه ۱۴ با بیان: «آن‌کان ذال‌مال و بنین» به تبیین نهائی علت زیرساختی تکوین این ۹ صفت کاراگری و تیپولوژی افراد و جریان‌های مخالف توحید در جهان و انسان و جامعه و تاریخ و سد کننده راه خدا در جامعه و تاریخ (که همان صف مقابل حرکت پیامبر اسلام می‌باشند) می‌پردازد. علت زیرساختی که قرآن در آیه ۱۴ با بیان «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» مطرح می‌کند «قدرت» است. عنایت داشته باشیم که در نظام قبیلگی آغاز بعثت پیامبر اسلام (که سوره قلم نازل شده است) در عربستان «پسر و اموال نماد قدرت فرد و خانواده و قبیله بوده است» و لذا در این رابطه است که در این آیه قرآن به صراحت می‌گوید: علت اصلی تکوین آن ۹ مشخصه مطرح شده (در آیات ۷ تا ۱۳ سوره قلم) «قدرت در نماد مال و پسران آنها» «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» می‌باشد، چراکه بدون تردید «قدرت فسادزا است و قدرت مطلقه (آنچنانکه در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران شاهد بوده‌ایم) فساد مطلق می‌آورد»

بنابراین تا زمانیکه «به صورت دموکراتیک و شورائی، قدرت اجتماعی نشود به هر شکلی و تحت هر عنوانی و نظامی و نوع حکومتی که این قدرت (سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی) در جایی متمرکز گردد، فسادآفرین می‌شود» و لذا در این رابطه است که «مبارزه با تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی رسالت اصلی تمامی انبیاء توحیدی و پیشگامان جامعه بشری می‌باشد» چراکه بدون نقد قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی توسط انبیاء ابراهیمی و پیشگامان جوامع بشری در تاریخ امکان تحول و اصلاح و اجتماعی شدن قدرت سه مؤلفه‌ای جوامع فسادزده بشری وجود ندارد.

لذا در این رابطه است که مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از خرداد ۵۵ الی الان در دو فرایند سازمانی آرمان مستضعفین و جنبشی نشر مستضعفین) بر آن تکیه دارد از آنجائیکه این مدل در ظرف دموکراسی سه مؤلفه‌ای (که همان مدل اجتماعی کردن دموکراتیک و شورائی قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی می‌باشد) قابل تحقق در جامعه رنگین کمان فرهنگی و اجتماعی و قومی و زبانی می‌باشد و در تحلیل نهائی توسط نقد سلبی و ایجابی سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی مادیت پیدا می‌کند، بنابراین در این رابطه است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای» (استوار بر نقد سلبی و ایجابی قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی):

اولاً دموکراسی سوسیالیستی یک ایدئولوژی نیست بلکه مبارزه خودبنیاد جامعه بزرگ ایران برای خودرهائی از ستم‌ها و تبعیضات فرهنگی و جنسیتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی می‌باشد.

ثانیاً سوسیالیسم مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آنجائیکه از کانال دموکراسی به انجام می‌رسد یک سوسیالیسم اجتماعی می‌باشد.

باری در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که پنجمین پیام سوره قلم «تبیین مبارزه رهائی‌بخش پیامبر اسلام توسط اجتماعی کردن یا شورائی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی می‌باشد». مع الوصف در این

رابطه بوده است که از ابراهیم تا پیامبر اسلام (جنبش انبیاء توحیدی در جامعه و انسان و تاریخ) در گام نخست حرکت خود توسط جنبش ضد بت پرستی «قدرت‌های سه مؤلفه‌ای را به چالش کشیده‌اند» و باز در این رابطه بوده است که تمامی این انبیاء توحیدی مبارزه ضد بت پرستی خود را در چارچوب نقد سلبی و ایجابی قدرت‌های حاکم تعریف می‌کرده‌اند و هرگز مبارزه جامعه‌سازانه خود را به عنوان یک ایدئولوژی مطرح نکرده‌اند. بلکه برعکس آنچنانکه در آیه ۲۵ سوره حدید مطرح شده است «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»، جنبش ضد بت پرستی آنها مبارزه جامعه‌سازانه خودبنیاد برای رهائی توده‌ها بوده است.

ماحصل اینکه می‌توان نتیجه گرفت که «هر گونه مبارزه اجتماعی با فسادهای نهادینه شده باید از کانال مبارزه با تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای صورت بگیرد.»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ - وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ - وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ - فَسْتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ - بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ - إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ - فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ - وَدُّوا لَوْ تَدَّهْنُ فَيُدْهِنُونَ - وَلَا تَطْعِ كُلَّ حِلَافٍ مَهِينٍ - هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ - مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ - عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ - أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ - إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ - سَنَسْنَمُهُ عَلَى الْخُرطوم - إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ - وَلَا يَسْتَنْتُونَ - فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ - فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ - فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ - أَنْ ائِدُّوا عَلَيَّ حَزْرَتُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَارِمِينَ - فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ - أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ - وَغَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ - فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ - بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ - قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ - قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ - فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ - قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ - عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ - كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ - به نام خداوندی که رحمان است بر

همه وجود و بر انسان رحیم هم می‌باشد. سوگند به مرکب و قلم و نوشته که تو دیوانه نیستی و مطمئن باش برای کار تو پاداش بی‌نهایت است - و تو متکی بر یک اخلاق عظیمی هستی. پس به زودی (این حقیقت) هم تو و هم آنها (مخالفین راه تو) خواهند دید - و خواهند دید که دیوانه کیست. پروردگار تو خودش دانایتر است و بهتر می‌شناسد که چه کسی از راه منحرف است و چه کسانی راه یافتگانند. پس تکذیب کنندگان حقیقتی که عرضه کرده‌ای اطاعت مکن. آن‌ها دوست دارند که تو مداهنه و مصانعه کنی تا با تو سازش کنند. پس از این افراد پر سوگندخور پست و عیب‌جو و سخن‌چین و تجاوزگر و گناهکار و مانع خیر و خشن پیروی مکن. تنها مایه غرور اینها مال و فرزندان است. هنگامی که آیات ما را بر آنها می‌خوانی می‌گویند اینها افسانه‌های قدیمی است. ما دماغ آنها را به خاک می‌مالیم. آری ما ایشان را آزمایش می‌کنیم آنچنان که صاحبان آن باغ را آزمایش کردیم آن زمانی که قسم خوردند و به هم قول دادند که فردا میوه باغ را بچینند - بدون اینکه از آن استثنا کنند - در نتیجه بلای از ناحیه پروردگار باغ را فرا گرفت در حالی که ایشان در خواب بودند و باغ سوخت و چون شب سیاه شد. صبح زود قبل از اینکه مستمندان بیدار شوند یکدیگر را صدا زدند که به وعده دیشب‌تان پای بندید برخیزید و به سوی زراعت خود بروید. این را آهسته می‌گفتند و آهسته به سوی باغ روانه شدند تا در آن روز هیچ مستمندی داخل باغ آنها نشود - به قصد زیاد شدن درآمدشان و نیامدن مستمندان سحرگاهان بیرون شدند تا به باغ رسیدند، همینکه وضع باغ را دیدند گفتند: محققا راه عوضی آمده‌ایم - یکی از آن میان گفت: نه بلکه محروم شده‌ایم. آنکه میان‌روتر از همه آنها گفت مگر به شما نگفتم چرا باغ را رزق خود می‌دانید و خدا را از داشتن شریک در رزاقیت منزه نمی‌دارید - گفتند منزه است پروردگار ما که به راستی ما ستمکارانی بودیم. آنگاه رو به یکدیگر کرده گناه را به گردن یکدیگر نهادند. گفتند: وای بر ما که به راستی مردمی طغیان‌گر بودیم. اگر ما دل به سوی پروردگاران نهادیم، شاید پروردگاران باغی بهتر از آن به ما بدهد - آری عذاب دنیا چنین است و البته عذاب آخرت بزرگتر است اگر مردم بنای فهمیدن داشته باشد» (سوره قلم - آیات ۱ تا ۳۳).

ادامه دارد